

# ایمان ربّانی

تألیف و تصنیف:

حکیم ربّانی عارف صمدانی حضرت آیت اللہ محمد رضا ربّانی

## فهرست مطالب:

۵.....	زندگی نامه خودنوشت مؤلف.....
۱۰.....	دو نعمت ویژه.....
۱۱.....	اشاره ای به برخی از مختارات پروردگار.....
۱۹.....	فضیلت ایمان.....
۲۸.....	ایمان بالله و معنای الله.....
۳۱.....	ایمان به ملائکه.....
۳۱.....	مطلبی در اثبات عقول و ملائکه.....
۳۵.....	اثبات وجود عقول و ملائک و قوای غیبیه.....
۳۷.....	ایمان به کتابهای آسمانی.....
۴۰.....	ایمان به رسولان.....
۴۰.....	منشأ تفاوت پیامبران.....
۴۱.....	فرق ولی، نبی، رسول، اولولعزم و خاتم.....
۴۲.....	ایمان به ولایت کلیه مطلقه.....
۴۵.....	ایمان به رجعت.....
۴۵.....	ایمان به روز قیامت.....
۵۲.....	ایمان به غیب.....
۵۷.....	دو نکته مهم قرآنی.....
۵۷.....	یک: خاتمیت.....
۵۸.....	دو: حقانیت شیعه.....
۶۰.....	صفات اهل ایمان.....
۶۳.....	مراتب ایمان و ایقان.....
۶۶.....	لوازم ایمان.....
۷۳.....	ایمان به مرگ.....
۸۰.....	ایمان به سؤال و جواب.....
۸۵.....	زبان مسائله.....

۸۷	ایمان به عالم برزخ
۸۸	اثبات عالم برزخ
۸۸	یک: امکان اشرف
۸۹	دو: بطلان طفره
۹۳	نشانه ایمان به عالم برزخ
۹۵	ایمان به قیامت
۹۶	میعاد قیامت کبری
۹۸	معانی و اقسام «یوم»
۹۹	قیامت کبری در تجلی مقام احدیت متحقق است
۹۹	اقسام قیامت کبری
۱۰۰	توجیهاث حدیث شریف «بُعْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»
۱۰۰	یک: تبلور توحید
۱۰۱	دو: تحقق کمال
۱۰۲	سه: وقوع زلزله
۱۰۳	چهار: بعثت مقدمه قیامت
۱۰۴	پنج: قیامت ظهور تفصیلی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۱۰۴	اشارهای به حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله «موتوا قبل أن تموتوا»
۱۰۶	ایمان به معاد
۱۰۸	برخی از ادله عقلی معاد
۱۰۹	معاد روحانی و جسمانی از نظر قرآن و برهان و عرفان
۱۱۰	نصوص قرآنی معاد
۱۱۱	اثبات معاد روحانی
۱۱۶	اثبات معاد روحانی و جسمانی
۱۱۸	اثبات معاد جسمانی به عین بدن خاکی
۱۲۲	اثبات معاد جسمانی از لسان حضرت امام صادق علیه السلام
۱۲۸	فواید مستفاد از حدیث نورانی صادر از لسان حضرت امام صادق علیه السلام
۱۳۰	ایمان به میزان
۱۳۳	میزان انسانیت و سنجش اعمال

۱۴۴	ایمان به صراط
۱۴۴	اقسام صراط
۱۴۵	کیفیت عبور از صراط اُخروی
۱۴۶	سبب اطوار صراط
۱۴۹	قنطره
۱۵۴	ایمان به بهشت و جهنم
۱۵۶	دو مظهر تامّ رحمت رحیمیّه الهیه
۱۶۰	ایمان به شفاعت
۱۶۰	معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت
۱۶۰	نقش ولایت در شفاعت
۱۶۱	پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شفیع شافعان
۱۶۱	شرط و میزان شفاعت
۱۶۵	کتابنامه

ربّانیِ سرمستم، از باده‌ی حق مستم  
مستم ز ازل مستم، تا نشئه آخری را

## زندگی نامه خودنوشت مؤلف

اینجانب محمدرضا ربّانی متولد ۱۳۳۴ ه.ق، فرزند مرحوم شیخ محمد کاظم مجتهد ربّانی هستم. پدر بزرگوارم تحصیلات مقدّماتی (ادبیات، منطق، فقه، اصول و علم اخلاق) را نزد جدّ مادری‌ام که شیخ محمدصادق نام داشت آموخت. شیخ ملّامحمد صادق، از اکابر و اعظام علمای شهرستان تربت حیدریّه و جامع علوم و ذوفنون بوده‌است؛ تا جایی که علم هیئت، نجوم و علوم غریبه را دارا بوده‌است. پدرم پس از اینکه دوره‌ی سطح فقه و اصول را نزد جدّم تحصیل نمودند، به تهران آمده، در مدرسه سپهسالار قدیم، نزد اساتیدی همچون مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی به تحصیل حکمت و عرفان پرداختند.<sup>۱</sup> سپس به نجف اشرف رفته و در حوزه‌ی درس خارج و اجتهاد مرحوم آخوند ملّا محمدکاظم خراسانی - رحمة الله علیه - شرکت نمودند که بعد از امتحان و بحث‌های علمی با آن بزرگوار، مورد توجه خاصّ ایشان واقع شدند. ضمناً با مرحوم آیه الله العظمی آقای سیّد ابوالحسن اصفهانی که بعدها در زمره‌ی مراجع بزرگ قرار گرفت، همدرس و هم مباحثه گردیدند و در نجف اشرف به تکمیل تحصیل در درس خارج فقه و اصول پرداختند. ایشان پس از هفت سال در حالی که مجتهد مسلّم و دارای چندین گواهی اجتهاد بودند به وطن خود بازگشتند.

اما اینجانب، تاوقتی که در خدمت پدرم بودم، محضر ایشان را مغتنم شمردم؛ حتی ایشان می‌گفتند: پسر! تو با بودن من، برای تحصیل در فقه، اصول، حکمت و عرفان، نیازی به هجرت به دیار دیگر نداری و مافوق مرا در این دوره نخواهی یافت. بعداً فهمیدم که واقعاً همین‌طور بوده، اما اینجانب به حکم گفته‌ی حافظ قرآن که:

۱ . مرحوم ملّامحمد کاظم ربّانی، از حوزه‌ی عرفانی عارف نامدار مرحوم میرزا هاشم اشکوری نیز بهره‌مند شده و نزد این استاد نام‌آور تلمذ کرده بود.

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد

به مشهد مقدس رفتم و مدت شش سال مشغول تحصیل نزد اکابر علمای آن عصر بودم. از جمله در درس مرحوم آیه الله الکبری حاج میرزا مهدی آشتیانی، فیلسوف بزرگ شرکت می‌کردم که از تهران به مشهد مشرف شده بودند و به تقاضای فضلا و علما در مسجد گوهرشاد به تدریس اصول فقه و معارف اسلامی می‌پرداختند. اینجانب در مشهد مقدس مجذوب گفتار دُرّبار آن استاد بزرگ شدم و همین که ایشان بعد از مدتی عازم تهران گردیدند، بنده نیز در تعقیبشان به تهران آمدم و به دستور ایشان در مدرسه سپهسالار قدیم اقامت گزیدم و شب و روز از تدریس و اشراقات علمی این استاد بی‌نظیر بهره‌مند شدم.

در همان زمان از درس حکیم متآله و عارف عالی مقام، محی الدین الهی قمشه‌ای و درس حکیم بزرگوار مرحوم آقای سید کاظم عصّار و نیز عالم بزرگوار مرحوم آیه الله میرزا محمد علی مدرّس تبریزی استفاده می‌کردم و بعد از رحلت آن بزرگواران، محضر درس مرحوم آیه الله العظمی، فیلسوف اعظم، آقای حاج سید ابوالحسن قزوینی (مشتهر به رفیعی) را مغتنم شمردم و قریب به بیست سال هم از محضر این بزرگوار استفاده نمودم. درس ایشان عبارت بود از: خارج فقه و اصول و حکمت متعالیه (کتاب اسفار) و ... اینجانب تنها به این درس‌ها اکتفا ننمودم، بلکه درس عرفان را نیز به‌طور خصوصی در منزل ایشان می‌آموختم، حتی روزهای جمعه درس اینجانب تعطیل نمی‌شد و الحق از اشراقات علمی این فیلسوف بزرگ بی‌بدیل در عصر خود استفاده‌ی بسیار نمودم.

### العبد الفانی محمدرضا ربّانی

مطالب فوق از دست‌نوشته‌های مرحوم ربّانی قدّس سرّه درج گردیده‌است. عارف ربّانی، حکیم صمدانی، حضرت آیه الله محمدرضا ربّانی قدّس سرّه، پس از خوشه‌چینی از محضر عرفای متآله و کرسی‌نشینان عرش حکمت و عرفان، خود از مشعل‌داران عرفان و حکمت گشت. این حکیم اشراقی و قدوه‌ی ارباب صفا، آثار گران‌سنگی در حوزه‌ی معارف عرشی از خود به جای گذاشت. ایشان دارای ابتهاج ذاتی و سرور معنوی و حالت هیمن بود و سرانجام بعد از سالیان دراز بی‌قراری در وصال معشوق، روز جمعه ۷ تیر ۱۳۸۱، ندای دوست را لبیک گفت و مرغ عرش آشیان‌جانش، از ظلمت‌کده‌ی غرور و غربت، به خلوت‌خانه‌ی سرور و آشنایی رخت اقامت افکند و دل بی‌تابش در جوار معشوق و محبوب ازلی آرام گرفت.

خداوند او را به دست ساقی کوثر «می صرف وحدت» بنوشاند.

آمین

غزل زیر که توسط حکیم و عارف متأله، مرحوم محی‌الدین الهی قمشه‌ای در وصف ایشان سروده شده‌است، در این مقام مناسب است:

از دل برآید ناله‌ی روحانی من	خوش می‌نوازد بلبل ربّانی من
کو یک دو ربّانی صفت تا بازگویم	اسرار عشقت ای بت روحانی من
کو یک دلی آزاده از اوهام عالم	آگه ز شادی و غم پنهانی من
آخر به نازی می‌نوازد یار ما را	داد این بشارت شاهد فرقانی من
زد نغمه‌ی لا تقنطوا من رحمة الله	آن شاهد شیرین لب سبحانی من
آه ار نبخشید لطف ایزد روز محشر	جرم و خطا و زشتی و نادانی من
وای ار نگیرد رحمت نامتتهایش	دست مرا در روز سرگردانی من
این ذره را بنمای خورشید جمالت	افزای حیرانی تو بر حیرانی من
مجنون و حیران تو ای ماه حجازی است	لیلای نجد و یوسف کنعانی من
نشیده‌ام جان‌سوزتر از ناله‌ی عشق	عشق تو ای مه طلعت رضوانی من
در کوی شاهی از گدایانم الهی	فقر است فخر و افسر سلطانی من

مرحوم ملامحمدعلی حاجی  
فاضل ۱۲۶۳ - ۱۳۴۲

مرحوم آقا شیخ اسدالله  
یزدی متوفی ۱۳۴۱ ق

مرحوم آقابزرگ حکیم  
خراسانی ۱۲۸۵ - ۱۳۵۵ ق



مرحوم آقا میرزا مهدی الهی  
قمشهای ۱۳۱۸ - ۱۲۹۳ ق

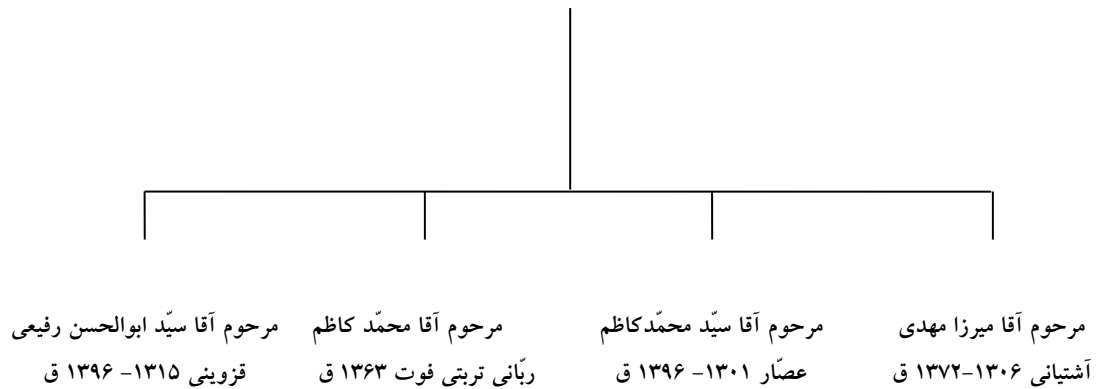


مرحوم آقا شیخ محمدرضا ربانی تربتی  
۱۳۳۴ - ۱۴۲۳ ق



مرحوم آقا شیخ محمدرضا ربّانی تربتی

۱۳۳۴ - ۱۴۲۳ ق



مرحوم آقا میرزا هاشم اشکوری

متوفی ۱۳۳۲ ق

عارف کبیر مرحوم آقا میرزا محمدرضا قمشه‌ای

۱۲۴۱ - ۱۳۰۶ ق

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي من علينا أن هدانا للإيمان وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله، و الصلاة والسلام على خير خلقه محمد رسول الله صلى الله عليه و على آله آل الله.

قال الله تعالى في كتابه: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ».<sup>۲</sup>

## دو نعمت ویژه

روشن است که نعم پروردگار بسیار و بیرون از حیطه‌ی شمار است؛ كما اشار اليه النص الكتاب الالهي: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا».<sup>۳</sup>

نعمت بار خدایا ز عدد بیرون است      شکر انعام تو هرگز نکند شکرگذار

ذات احدیت - جلّت عظمته - از میان نعم بی نهایت خود، دو نعمت را بر اهل ایمان و حوزه‌ی آدمیت منت گذارده است:

یکی نعمت بعثت حضرت ختمی مرتبت، رسول خاتم، محمد صلی الله علیه و آله و دیگری نعمت ایمان.

درباره‌ی بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۴</sup> و درباره‌ی ایمان فرموده است: «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ».<sup>۵</sup>

۲. بقره، آیه ۲۵۸: این رسول، به آنچه از خدایش بر او نازل شد ایمان آورد و همه مؤمنان نیز به خدا و ملائکه‌اش و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آوردند [و گفتند: ما میان هیچ‌یک از رسولان الهی فرق نمی‌گذاریم و آن‌ها را از هم جدا نمی‌دانیم، و گفتند: [فرمان الهی را] شنیدیم و اطاعت کردیم، خدایا، غفرانت را می‌طلبیم، که سیر و بازگشت ما به توست.

۳. نحل، آیه ۱۸: و اگر بخواهید نعمت‌های خداوند را بشمارید، قدرت محاسبه آن را ندارید.

۴. آل عمران، آیه ۱۶۴: حَقًّا که خداوند بر مؤمنان منت نهاد که فرستاده‌ای از خودشان در آن‌ها برانگیخت تا آیاتش را بر آنان تلاوت کند و آن‌ها را پاک گرداند و کتاب و حکمت را تعلیمشان دهد، در صورتی که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۵. حجرات، آیه ۱۷: بلکه خداوند بر شما منت نهاد که به ایمان هدایتان کرد.

## اشاره ای به برخی از مختارات پروردگار

نزد سلاطین اقلیم عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت، ذات اقدس احدیت را در نظام تکوین و تشریح مختارات و منتخباتی است که تمام آن‌ها بر مقتضای حکمت و مصلحت است و همه بر ملاک فضیلت و شرافت تعیین شده و تحقق یافته است؛ «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أُتِقْنَ كُلُّ شَيْءٍ»<sup>۶</sup>.

ای هست کن نظام هستی	کوتاه ز درت دراز دستی
ای خطبه تو تبارک الله	فیض تو همیشه بارک الله
ای واهب عقل و خالق جان	با حکم تو هست و نیست یکسان
ترتیب جهان چنان که شاید	کردی به مثابتی که باید
در عالم و عالم آفریدن	به زین نتوان رقم کشیدن

\*\*\*

إِنَّ النِّظَامَ الْأَتِقْنَ الْأَمَكَانِي      طَبَقَ النِّظَامِ الْأَحْسَنِ الرَّبَّانِي<sup>۷</sup>

\*\*\*

فَالْكَلُّ مِنْ نِظَامِهِ الْكِيَانِي      يُنْشَأُ مِنْ نِظَامِهِ الرَّبَّانِي<sup>۸</sup>

این نظام احسن اتقن، هم آیت و شاهد صانع حکیم، هم برهان وحدت و یکتایی ذات احدیت و هم دلیل عدل و عدالت ذات صمدیت است؛ و عدل در این جا به معنای «وُضِعَ كُلُّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» است. حال به اختصار به برخی از منتخبات و مختارات پروردگار اشاره می‌کنیم:

یکی از منتخبات و مختارات پروردگار در نظام اسماء و صفات الوهی، اسم مبارک «علی» است، چنان‌که در کتاب قیم اصول کافی کلینی در باب حدوث اسماء از حضرت سلطان سریر ارتضا، مولانا علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التَّحِيَّةِ و الثَّنَا - منقول است که: «... فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ؛ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، فَمَعْنَاهُ اللَّهُ، وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ»<sup>۹</sup>.

۶. نمل، آیه ۸۸: [این] صنع خداست که هرچیز را محکم آفرید.

۷. تحفة الحکیم (منظومه فلسفی حکیم کمپانی اصفهانی): همانا نظام آراسته و حکیمانه عالم امکان، بر طبق نظام احسن ربانی است.

۸. منظومه حاجی سبزواری: هر مخلوقی که در عالم وجود است، از نظام ربانی نشئت گرفته است؛ چنان‌که خالق حکیم فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ».

۹. کافی، جلد ۱، ص ۱۱۳: اولین چیزی که خداوند برای خود اختیار کرد «العلی العظیم» است، چراکه بالاتر از هر چیزی است؛ پس معنایش «الله» و اسمش «العلی العظیم» است که اولین اسم اوست و بر هر چیز برتری دارد.

مختار و منتخب پروردگار از میان صفات الوهی، صفت «رحمت» است که منقسم است به رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیّه؛ و به تقسیم دیگر، به رحمت ذاتیه، صفاتیّه و افعالیّه؛ و به تقسیم دیگر به رحمت عامّه و رحمت خاصّه. مقام رحمانیت اوست که بر عرش وجود و ایجاد مستولی است، كما صرّح فی القرآن: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱۰</sup>. مختار و منتخب پروردگار از میان مُبدعات، «عقل اوّل» است که «حقیقت محمدیه» (صلی الله علیه و آله) نیز نامیده می‌شود. مختار و منتخب پروردگار از میان منشآت، «نفس کلّ» است که آن را «حقیقت علویّه» نیز گویند. مختار و منتخب پروردگار از میان ملائکه، ملائکه «مهمین» و «کرویین» هستند که دائماً مستغرق در بحار احدیت و سرمست از شراب وحدتند.

می صرف وحدت کسی نوش کرد	که دنیا و عقبا فراموش کرد
به سودای جانان به جان مشتعل	به ذکر حبیب از جهان مشتغل
چنان فتنه بر حسن صورت نگار	که با حسن صورت ندارند کار
به یاد حق از خلق بگریخته	چنان مست ساقی که می ریخته
الست از ازل همچنانشان به گوش	به فریاد قالوا بلی در خروش
نشاید به دارو دوا کردشان	که کس مطلع نیست بر دردشان <sup>۱۱</sup>

مختار و منتخب پروردگار از میان ارکان عرش، چهار قوه‌ی ابداعیه‌ی کلّیه‌ی مجرّده هستند که آن‌ها به لسان عبری عبارتند از «جبرائیل»، «میکائیل»، «عزرائیل» و «اسرافیل» که هر یک مظهر اسمی از اسماء ربّانیه‌اند.

«جبرائیل» مظهر اسم علیم، موحی و ملهم است.

«میکائیل» مظهر اسم باسط و رازق است.

«عزرائیل» مظهر اسم قابض و ممیت است.

«اسرافیل» مظهر اسم مصوّر و محیی است.

این قوای اربعه، حاملان عرش ربوبی هستند و در نشئه قیامت و آخرت چهار قوه‌ی دیگر بر حاملان عرش افزوده می‌شود؛ كما أشار إلیه نصّ الكتاب الإلهی: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»<sup>۱۲</sup> و این از باب تطابق قوس صعود با قوس نزول

۱۰. طه، آیه ۵: خدای رحمن بر عرش استیلا دارد.

۱۱. سعدی.

۱۲. حاقه، آیه ۱۷: و آن روز عرش پروردگارت را هشت [فرشته] بر سر خود برمی‌دارند.

است.

از مختارات و منتخبات پروردگار در نظام اتقن از میان ممالک هستی کشور «بهشت» است. جنت و بهشت هم عبارت است از: جنت فردوس، جنت نعیم، جنت عدن، جنت خلد، جنت المأوی، جنت رضوان؛ و عالی‌ترین مراتب جنت، جنت ذات و صفات و جنت اللقاء الوهی است که در آخر سوره مبارکه فجر به آن اشاره شده است: «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۱۳</sup>.

باز آی و زیار حسن بی حد بین	آن شاهد مطلق مجرد بین
بگشای به باغ ارجعی شهپر	آن‌گه رخ آن بهشت سرمد بین
از آدم و نوح تا به روح اللّه	دردی کش باده‌ی محمد بین

مختار و منتخب از میان اشربه‌ی بهشتی، شراب «تسنیم» است؛ چنانچه در سوره‌ی تطفیف به آن اشاره شده است: «وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»<sup>۱۴</sup>. شراب تسنیم، اشرف اشربه‌ی بهشتی است و صرف آن مختص حضرت ختمی مرتبت است، و ممزوج آن مخصوص ابرار است.<sup>۱۵</sup>

باده‌ای کو خالص و روحانی است	آن شراب خالص ربّانی است
------------------------------	-------------------------

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»<sup>۱۶</sup>.

انواع اشربه‌ی قرآنی عبارت است از: شراب معرفت، شراب وحدت، شراب ولایت، شراب علم‌الیقین، شراب عین‌الیقین، شراب حق‌الیقین، شراب برد‌الیقین، شراب زنجبیلی، شراب سلسبیلی، شراب کافوری، شراب طهوری، شراب کوثر، شراب رحیق و شراب تسنیم؛ و هر شرابی مخصوص سلسله و طایفه‌ای است: شرابی مخصوص با تقویان، شرابی مخصوص عابدان، شرابی مخصوص محبان و شرابی مخصوص مقربان.

ای ساقی جان پر کن آن ساغر پیشین را	آن راهزن دل را و آن راهبر دین را
آن می که به دل ریزد با روح بیامیزد	مخمور کند جوشش مرچشم خداین را

۱۳. فجر، آیه ۳۰: و داخل بهشت شو.

۱۴. مطففین، آیه ۲۸-۲۷: و مخلوط آن از تسنیم است، چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

باده دردآلود آن مجنون کند      صاف اگر باشد ندانم چون کند

۱۵. رک: کتاب شراب ربانی.

۱۶. دهر، آیه ۲۱: و پروردگارشان به آنان شرابی طهور می‌نوشاند.

آن باده‌ی انگوری مرامت عیسی را  
 خُم‌هاست از آن باده خُم‌هاست از این باده  
 آن باده به جز یک دم دل را نکند خرم  
 هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را  
 یک قطره از این ساغر جان تو کند چون زر  
 جانم به فدا بادا این ساغر زرین را  
 این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد  
 کو آن‌که براندازد او بستر و بالین را  
 وین باده‌ی منصوری مرامت یاسین را  
 تا نشکنی آن خُم را هرگز نچشی این را

مختار و منتخب پروردگار از میان انهار بهشتی، نهر «کوثر» است که خدا آن را به پیغمبر خاتم عطا کرده‌است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اختیار آن را مطلقاً به ولی الله اعظم، علی مرتضی علیه‌السلام واگذار نموده‌است. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین و سلطان العارفین، علی علیه‌السلام ساقی کوثر است.

خوشا به حال آن‌کس که از دست علی مرتضی - علیه آلاف التَّحیَّة و الثنا - جامی از شراب کوثر بنوشد؛ رزقنا الله و إیّاکم إن شاء الله!

اما کسانی که در این عالم، رابطه و محبت با مقام ولایت ندارند، در آن عالم از نوشیدن شراب کوثر محرومند؛ زیرا شراب کوثر صورت تجسم ولایت است.

ای حریفان مستی ما از شراب دیگر است  
 تاک ما عشق است و در انگورش آب کوثر است  
 ای مدرّس دفتر وهم و خیال است این کتب  
 داستان عشق و مستی را کتاب دیگر است  
 قصّه‌ای بیدار سازد قصّه‌ای خواب آورد  
 در خرد هر داستانی را حساب دیگر است  
 صالحان را در قیامت گر بهشت آمد ثواب  
 کار عشق و عشق‌بازی را ثواب دیگر است  
 چرخ اگر خوش پیچ و تاب‌ی روز و شب دارد ز عشق  
 عشق را در زلف خوبان پیچ و تاب دیگر است  
 آسمان را شوق آن یار آورد در رقص و وجد  
 رقص و وجد شوق را چنگ و رباب دیگر است

برتر از خواب و خیال پست خاکی همّتان  
 هوشیار یار را مستانه خواب دیگر است  
 غیر خورشیدی که تابد بر سر سگان خاک  
 خانه‌ی عشاق روشن ز آفتاب دیگر است  
 چون الهی غافل از یار و دیار خود مباش  
 عاشقان را سوی معشوقان شتاب دیگر است<sup>۱۷</sup>

مختار و منتخب پروردگار از میان اشجار بهشتی «سدره» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان درختان بهشتی «طوبی» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان بیوت سماوی، «بیت المعمور» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان بیوت ارضی، «کعبه معظّمه» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان احجار «حجر الاسود» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان مراکب سماوی «براق» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان کواکب سماوی «شمس» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان صور «صورت انسانیّه» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان اعضای انسانی «قلب» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان ارادات «نیت» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان خُلُق‌ها «خُلُق عظیم» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان اعداد «تسعه و تسعین» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان طرق «صراط مستقیم» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان اعمال «فرائض» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان احوال «مقام رضا» است.

مختار و منتخب پروردگار از میان ارکان دین «صلاة» است.

- مختار و منتخب پروردگار از میان ادیان حَقّه «دین مبین اسلام» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان معارف اسلامیّه «معرفة الله» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان اصول اعتقادی «اصل توحید» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان ائینه «صلوات» بر محمد و آل اوست.
- مختار و منتخب پروردگار از میان انبیا «حضرت محمد مصطفی (ص)» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان اولیا «حضرت علی مرتضی علیه السلام» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان بانوان «حضرت فاطمة الزهرا سلام الله علیها» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان قرون «قرن النبى الختمى» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان اعصار «عصر ظهور المهدى (عج)» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان کتب سماوی «قرآن» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان سُورِ قرآن «سوره یس» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان قصار المفصل «سوره توحید» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان ایام الأسبوع «یوم الجمعة» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان شهور «شهر رمضان» است.
- مختار و منتخب پروردگار از میان فضایل «ایمان» است.

#### لمؤلفه:

در عرصه‌ی دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی کآمد ز فیض سبحان

زیباترینِ اشیاء فرخ‌ترین اعیان

از هرچه هست پیدا و ز هر چه هست پنهان

از مرغ‌ها هزار است وز فصل‌ها بهار است

از عضوهاست دیده وز عرق‌هاست شریان

از طیب‌هاست عنبر وز زیب‌هاست افسر

وز نهرهاست کوثر وز نوع‌هاست انسان



از سنگ‌ها دل دوست وز عیش‌ها غم اوست  
 وز تیغ‌هاست ابرو وز دشنه‌هاست مژگان  
 از عقل‌هاست اوّل وز نفس‌هاست قدسی  
 وز نغمه‌هاست قرآن وز خُلق‌هاست احسان  
 از پیک‌هاست جبریل وز مژده‌هاست بعثت  
 از اصل‌هاست توحید وز فضل‌هاست ایمان  
 از شهرها مدینه وز انبیا محمد (ص)  
 وز شاخه‌هاست طوبی وز باغ‌هاست رضوان  
 از اولیاست حیدر مثلش نژاد مادر  
 باشد کلام ناطق یا روح و جان قرآن  
 از بانوان عالم زهراست برگزیده  
 ز آن سیده نساء است اندر جهان امکان  
 او منبع فضایل او مجمع محاسن  
 او مخزن فیوضات مجلای ذات یزدان  
 او مادر ائمه او کوثر محمد (ص)  
 اعطایی الهی آمد به نصّ قرآن  
 (ربّانی) ار شفیع زهرا بود به محشر  
 این از عنایت اوست با جمله‌ی محبّان

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَ مَوْلَاتَنَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ  
 بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَةَ عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

دانستیم که اصل الفضائل ایمان بالله است و عالی‌ترین کمال برای انسان حبّ الله است که مهم‌ترین علامت و نشانه‌ی اهل  
 ایمان است؛ لقلوله تعالی فی القرآن: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».<sup>۱۸</sup>

۱۸. بقره، آیه ۱۶۵: و مؤمنان، خداوند را بیشتر [از هر چیز] دوست می‌دارند.

## لمؤلفه:

عشق خدای سبحان اصل الفضائل آمد  
مؤمن اشد حباً آمد به نصّ قرآن  
حبّ است بهترین فضل دین بهترین کمال است  
باشد سعادت ما تأمین به حبّ و ایمان  
رو مست شوز عشقش حبّ خدا بیاموز  
فطری است عشق یزدان روشن بود نه پنهان  
مستی ما ز عشق است از باده‌ی الستی  
از خمّ کوثرِ عشق ما راست حبّ یزدان  
یا رب به ما عطا کن عشق و محبت را  
از فضل خود عطا کن ما را کمال ایمان  
صهبای عشق خود را گردان نصیب مستان  
از باده‌ی الستی بخشا شراب رحمان  
جز حبّ و عشق یزدان ما مقصدی نداریم  
صهبای عشق یزدان نوشند اهل ایمان  
ایمان و دین جز این نیست در نزد می پرستان  
حبّ است دین و ایمان حبّ خدای سبحان  
(ربّانیا) مبدا غافل شوی ز عشقش  
غافل ز عشق یزدان اندر زیان و خسران  
والعصر خوان ز قرآن تا بر تو ثابت آید  
خسران برند مردم جز اهل عشق و ایمان

## فضیلت ایمان

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت، برای انسان فضیلتی عالی تر و نافع تر از ایمان متصور نیست.

فواید ایمان، از حیطه‌ی احصا و شمار بیرون است. کمال تام و اتم برای نوع انسان همانا ایمان است. ایمان جامع جمیع محاسن و فضایل است.

ایمان است که انسان را عارف بالله و موحد حقیقی می‌سازد.

ایمان است که انسان را از شرک جلی و خفی مبرا و منزّه می‌سازد.

ایمان است که انسان را عالم ربّانی و عارف سبحانی می‌سازد.

ایمان است که انسان را نسبت به اوامر و نواهی الهی مطیع می‌سازد.

ایمان است که انسان را به اخلاق الهی متخلّق می‌کند و مظهر اسماء الوهی می‌سازد.

ایمان است که انسان را آیین‌ی جمال ربّانی و جلال سبحانی می‌سازد.

ایمان است که انسان را مجلای اسما و صفات الوهی می‌سازد.

ایمان است که از انسان، آدم واقعی و انسان بالفعل می‌سازد.

ایمان است که انسان را فانی فی الله و باقی بالله می‌سازد.

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را

هرگز نتوان دید جمال احدی را

با خود نظری داشت که بر لوح رقم زد

کلک ازلی نقش جمال ابدی را

ما در کتب عشق نخواندیم و ندیدیم

جز درس و خط بی خودی و بی خردی را

ما مست می و باده‌ی آن یار الستیم

آموخت به ما درس و خط با خردی را<sup>۱۹</sup>

ایمان است که انسان را متقی و پرهیزگار می‌سازد.

ایمان است که انسان را نکوکار و خوش‌رفتار می‌سازد.

ایمان است که انسان را راست‌گو و درستکار می‌سازد.

ایمان است که انسان را باصفا و وفادار می‌سازد.

ایمان است که انسان را خوش‌خصل و خوش‌کردار می‌سازد.

ایمان است که انسان را عاشق و محبّ پروردگار می‌سازد.

ایمان است که انسان را مشتاق لقاء وصال آن یار می‌سازد.

ایمان است که انسان را سرمست آن دلدار می‌سازد.

دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من

دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من

می‌سوزم از اشتیاق در آتشم از فراق

کانون من سینه‌ی من سودای من اخگر من

عشق تو در دل نهان شد تن زار و جان ناتوان شد

رفتی چو تیر و کمان شد از بار غم پیکر من

اول دلم را صفا داد آینه‌ام را جلا داد

آخر به باد فنا داد عشق تو خاکستر من

بار غم عشق او را گردون ندارد تحمل

چون می‌تواند کشیدن این پیکر لاغر من

شکرانه کز عشق مستم می‌خواره و می‌پرستم

آموخت درس الستم استاد دانشور من

من مست صهبای باقی ز آن ساتکین<sup>۲۰</sup> رواقی<sup>۲۱</sup>

عشق تو در بزم ساقی ذکر تو رامشگر من

تا چند در های و هوئی ای کوس منصورى دل

ترسم که بر خاک ریزند خون تو در محضر من<sup>۲۲</sup>

۲۰. پیاله بزرگ، قدح.

۲۱. خانگی.

استاد عالی مقام، حکیم الهی قمشه‌ای - رضوان الله علیه - اشعار زیر را به همین سبک سروده‌است:

آرامم از دل ربودی ای نازنین دلبر من  
دیدى چه‌ها کرد با من عشق تو مه پیکر من  
عشق تو گر سوخت جانم چون شمع روشن روانم  
آرى چو نى در فغانم وین شور من شکر من  
مستم ز صهبای عشقت غرقم به دریای عشقت  
غواص گردون در این بحر گردد پی گوهر من  
تا خویشتن می پرستی وز قید هستی نرستی  
کى جرعه‌نوش الستى از باده‌ی کوثر من  
چون من نه افلاک و انجم مستاند و مدهوش از این خم  
عقل مجرد در این بزم نوشد می از ساغر من  
قهر تو یار پریش مهر است و زیبا و دلکش  
عشق تو دریای آتش بر طبع سامندر من  
برگیر اگر اهل دردی دامان هشیار مردی  
شاید که بیدار گردى ای بخت نیک اختر من  
تا کى خماری به هوش آى هم‌بزم سرّ سروش آى  
همچون خم می به جوش آى ای جان دانشور من  
موسى و عقل مقید عیسی و روح مجرد  
عشق و صفا و حقیقت آیین پیغمبر من  
در آتش عشقت ای جان جاری است آبم ز چشمان  
نى جوی خونم به دامان ریزد دو چشم تر من  
چون دل به زلف تو بستم از خویشتن و بیگانه رستم  
نام تو ذکر الهی یاد تو در خاطر من

ایمان است که انسان را سرمست شراب زنجبیلی می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب کافوری می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب طهوری می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب رحیق می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب تسنیم می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب علم‌الیقین می‌سازد.  
ایمان است که انسان را سرمست شراب عین‌الیقین می‌سازد.  
ایمان است که انسان را از وساوس نفسانی برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از وساوس شیطانی برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از چشم‌چرانی و زنای نظر برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از تجاوز به ناموس مردم برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از تجاوز به مال و ملک مردم برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از خوردن مال یتیم برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از خوردن محرّمات برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از ارتکاب منهیّات برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از غیبت و بدگویی خلق برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از فحش و دشنام دادن برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از دروغ و ناسزا گفتن برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از ریختن آبروی مردم برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از کبر و عُجْب و نخوت و خودبینی برحذر می‌دارد.  
ایمان است که انسان را از لذّت حیوانی و شهوانی برخلاف شئون انسانی برحذر می‌دارد و او را به ترک لذّت شهوانی، حیوانی و شیطانی وامی‌دارد تا آنجا که لذّت ترک لذّت را عادت خود قرار می‌دهد. چه نیکو گفته است حکیم سعدی شیرازی علیه الرّحمة:

اگر لذّت ترک لذّت بدانی      دگر لذّت نفس لذّت ندانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت  
ولیکن تو را صبر عنقا نباشد  
تو این صورت خود چنان می پرستی  
چنان می روی ساکن و خواب در سر  
وصیت همین است جان برادر  
گر از چنبر آز بازش نشانی  
که در دام شهوت به گنجشک مانی  
که تا زنده‌ای ره به معنی ندانی  
که می ترسم از کاروان باز مانی  
که اوقات ضایع مکن تا توانی

ایمان است که انسان را سرمست شراب حق‌الیقین می‌سازد.

ایمان است که انسان را سرمست شراب بردالیقین می‌سازد.

ایمان است که انسان را سرمست شراب فناء فی الله می‌سازد.

ایمان است که انسان را سرمست شراب فناء عن الفنا می‌سازد.

ایمان است که انسان را سرمست شراب بقاء بعد الفنا می‌سازد.

ایمان است که انسان را به جنت اللقاء الهی داخل می‌سازد.

ایمان است که انسان را به جنت الوصل الهی و شهود او داخل می‌سازد.

ایمان است که انسان را به جنت الذات و الصفات الوهی داخل می‌سازد.

«يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۲۳</sup>.

باز آی و زیار حسن بی‌حد بین

وآن شاهد مطلق مجرد بین

از هر چه به غیر یار دل بگسل

آنگه رخ آن بهشت سرمد بین

بگشای به باغ ارجعی شهر

یک شعشه از جمال احمد بین

از آدم و نوح تا به روح الله

دردی‌کش باده‌ی محمد بین

۲۳. فجر، آیات ۲۷-۳۰: ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت بازگرد درحالی که هم از او راضی هستی و هم مورد رضایت اوئی؛ پس داخل بندگانه شو و وارد بهشت شو.

در زیر لوای حمد محمودش  
صد موسی و عیسی مجرد بین  
ختم رسل و طلیعه ایجاد  
مه طلعت آن نبی امجد بین  
آن عرش سریر ماه سیما را  
آئینه حسن پاک ایزد بین  
آن طایر قدسی الهی را  
لاهورت مکان و عرش مسند بین  
بر سایه شهپر همایونش  
روح القدس آن سفیر ایزد بین  
آن طرفه همای باغ وحدت را  
بر سایه سدره مخلد بین  
سیمرغ تجرد آشیانش را  
لاهورت نشین قاف سرمد بین  
هر دل که ز هر دو عالم آزاد ست  
در طره دلبرش مقید بین  
عالم همه در لوای توحیدش  
فرزند عنایتش آب و جد بین  
آن سرور عالم تجرد را  
مخدوم فرشتگان بی حد بین  
هم شرع مطهرش جهان آرا  
هم رأی منورش مسدد بین



آن روح اصیل و عقل کلی را  
 در جسم مقدّسش مجسّد بین  
 ظلّ الله و امر و نور وجه الله  
 عین الله و یدالله آن ید بین  
 قوسین نزولی و صعودی را  
 زان حلقه گیسوی مجعّد بین  
 آن دفتر عشق معجز آیاتش  
 خورشید سپهر وحی ایزد بین  
 جبریل مؤیّد امین در وحی  
 در خدمت حضرتش مؤبّد بین  
 اوتیت جوامع الکلم قدر است  
 پاکان جهان الیه یصعد بین  
 از عشق جمال او (الهی) را  
 بر مدح و ثنای او مؤیّد بین

اشعار درر بار فوق از حکیم الهی قمش‌ای - رضوان الله تعالی علیه - است، درود بر روانش! فالحمد لله الذی هدانا  
 للإیمان.

صد شکر که ایزدمان بنواخت به وصلِ خویش  
 تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را  
 بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن  
 کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را  
 گر راه خدا جویی این راه حقیقت رو  
 از دست مهل جاننا این عروه وثقی را

قرآن که بهین گوهر از قلزم توحید است  
 روشن کند از نورش یکتایی یکتا را  
 این درّ یتیم آمد چون در صف صرّافان  
 بشکست بـهـای آن مقدار گهرها را  
 انجیل و اوستا چون ذرّات نظام شمس  
 خورشید بود قرآن نبود خبر اعمی را  
 با روشنی خورشید از شمع مدد جستن  
 جز راه سلفه نبود مر عاقل بینا را  
 ما تابع قرآنیم هم بر سر این خوانیم  
 ما باده کش کوثر از خم زده صهبا را  
 با عترت و با قرآن بستیم سر پیمان  
 هرگز ندهیم از دست این عروهی وثقی را  
 سرمست شراب عشق از میکدهی عترت  
 بر طره‌ی آن جانان آویخته جانها را  
 ای عاشق مستانه دریاب تو خمخانه  
 پر کن دو سه پیمانه بنیوش تو می‌ها را  
 این کوثر ربّانی است کش ساقی آن علی است  
 از ساقی کوثر گیر صهبای ولاها را  
 ای مست شراب عشق از دست مده خم را  
 هم می خور و مستی کن بشناس تو خمها را  
 جز پیروی از قرآن جز عترت و آن جانان  
 راهی به سعادت نیست این نشئه و عقبی را  
 (ربّانی) سرمستم، از باده‌ی حق مستم  
 مستم ز ازل مستم تا نشئه‌ی اخری را

تا یوم لقاء الله مخمورم و سرمستم

باشد که لقای حق هشیار کند ما را

ای جمله‌ی سرمستان ای مردم با ایمان

بر دین خدا ثابت باشید خدایا را

قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»؛<sup>۲۴</sup> حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من بعد از خود دو چیز نفیس و گران‌بها در میان شما امّتم می‌گذارم که عبارت است از کتاب خدا و عترتم؛ مادامی که شما به این دو دست آویز محکم متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید گردید. خداوند سایه قرآن و عترت را بر سر ما مستدام بدارد و آنی رابطه‌ی ما را با قرآن و عترت قطع نفرماید! آمین!

## ایمان بالله و معنای الله

قال الله تعالى: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»<sup>۲۵</sup>.

اکنون ببینیم مشخصات اهل ایمان چیست. آیه مبارکه در رأس اهل ایمان و ایقان، خاتم پیغمبران را معرفی می‌کند و سپس می‌فرماید: اهل ایمان کسانی هستند که ایمان بالله دارند «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ».

مراد از «الله» ذات الوهیت است از حیث مقام جمعیت اطلاقیه.

«الله»، ذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است بالذات و بالاصاله.

«الله»، ذاتی است که مستجمع جمیع نعوت جمالیه و جلالیه است.

«الله»، ذاتی است که مستجمع جمیع اسماء لطیفیه و قهریه است.

«الله»، ذاتی است که بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذاتیه است.

«الله»، ذاتی است که کلّ الوجود و کلّ الکمال وجود است.

«الله»، ذاتی است که کلّ الجمال و کلّ الجلال است.

«الله»، ذاتی است که کلّ البهاء و کلّ الحُسن و کلّ الخیر است.

«الله»، ذاتی است که کلّ العلم و کلّ القدره و کلّ الحیات است.

«الله»، ذاتی است که واجب الوجود بالذات است.

«الله»، ذاتی است که واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است.

«الله»، ذاتی است که واجب العلم، واجب القدره و واجب الحیات است.

«الله»، ذاتی است که صرف الوجود و صرف کلّ الکمال وجود است.

«الله»، ذاتی است که صرف العلم، صرف القدره و صرف الحیات است.

«الله»، ذاتی است که در وجوب وجود شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که در حقیقت وجود شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که دارای وحدت حقه‌ی حقیقیه است و برای او ثانی تصور نمی‌شود.

«الله»، ذاتی است که علت موجدی جمیع اشیاء است.

۲۵. بقره، آیه ۲۸۵. ترجمه قبلاً ذکر شد.

«الله»، ذاتی است که خالق و صانع کلّ اشیاء است.

«الله»، ذاتی است که مربّی کلّ اشیاء و موجودات است.

«الله»، ذاتی است که مبدأ المبادی و علّت العلل است.

«الله»، ذاتی است که غایت الغایات و نهایه النهایات است.

«الله»، ذاتی است که در مقام احدیّت شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که در مقام الهیّت شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که در مقام فردانیّت و وحدانیّت شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که در مقام صمدیّت و شئون صمدیّت شریک ندارد.

«الله»، ذاتی است که هر مخلوق و موجودی در مقام حوائج و شدائد و اضطرار به او توجّه می‌کند.

کما قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: «الله هو الذي يتأله إليه كلُّ مخلوقٍ عند الحوائجِ و الشدائدِ، المغيثُ إذا أستغيثَ و

المجيبُ إذا دُعِيَ»<sup>۲۶</sup>.

«الله» آن معبودی است که عقول تمام خلائق نسبت به ادراک ماهیّت او حیران و سرگردان است و هیچ‌کس را احاطه به

کُنّه ماهیّت و حقیقت او میسر نیست؛ کما قال الباقر عليه السلام: «الله معناه المعبودُ الذي أله الخلقُ عن درك مائتته و الإحاطة

بِكيفيته»<sup>۲۷</sup>. «مائیت» در این‌جا ماهیّت است و مراد از ماهیّت در این‌جا «ما به هوَ هو» است، نه «ما يقال في جواب ما هو»؛ چه

ذاتِ حقِ بسیط است و ائیتِ صرفه و وجودِ محض است بدون ماهیّت؛ که او صمد است.

حکیم عالی‌قدر، سعدی شیرازی گوید:

خرد ماند در کنه ماهیّتیش

بصر متتهای جمالش نیافت

نه در ذیل و صفش رسد دست فهم

نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه در کنه بی‌چون سبحان رسید

جهان متّفق بر الهیّتیش

بشر ماورای جلالش نیافت

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه ادراک در کنه ذاتش رسد

توان در بلاغت به سبحان<sup>۲۸</sup> رسید

۲۶. ر.ک: معانی الاخبار، ص ۴: «الله» همان کسی است که همه مخلوقات در هنگام نیازها و سختی‌ها به او رو می‌کنند؛ زمانی که از او یاری طلبیده شود، به فریاد می‌رسد و هرگاه خوانده شود جواب می‌دهد.

۲۷. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۲: «الله» یعنی معبودی که خلق از درک چیستی و احاطه بر چگونگی‌اش وامانده‌اند.

۲۸. نام خطیب مشهور عرب.

که خاصان در این ره فرس رانده‌اند  
نه هر جای مرکب توان تاختن  
وگر سالکی محرم راز گشت  
کسی را در این بزم ساغر دهند

به لا اُحصی از تک فرو مانده‌اند  
که جایی سپر باید انداختن  
ببندند بر وی در بازگشت  
که داروی بی‌هوشی‌اش در دهند

## ایمان به ملائکه

اهل ایمان کسانی هستند که به ملائکه ایمان دارند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ»<sup>۲۹</sup>. ملائکه بر مجموع فرشتگان و قوای غیبیه الهیه و جنود انتظامیه ربانیه اطلاق می‌شود. اصناف ملائکه بسیار و خارج از حیطه‌ی شمار است به طوری که غیر از خدا هیچ‌کس را احاطه‌ی علمی بر جنود و سپاه نامتناهی الهی نیست، كما اشار اليه نصّ الكتاب الربّاني: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»<sup>۳۰</sup>.

در قرآن و اخبار صادره از مقام عصمت و خطب منقوله از معادن علم و حکمت، به برخی از اصناف ملائکه اشاراتی گردیده است.

در قرآن به اسامی و صفوف ملائک تصریح شده است؛ لقوله تعالی: «وَالْمَلَائِكَةُ صُفًّا»<sup>۳۱</sup> «وَالصَّافَاتِ صَفًّا»<sup>۳۲</sup> و آیات دیگر که به آن اشاره خواهیم کرد و نیز در کتاب عرش ربّانی به اصناف ملائکه تصریحاتی نموده‌ایم.

ملائک را مراتب و درجاتی است، همان‌طور که عقول و نفوس را مراتب و درجاتی است. آنچه در مورد عقول و نفوس در میان حکمای متألّه تحقیق شده و با براهین مُتَقَنُّ بر کرسی اثبات نهاده شده است، با استدلال عقلی برای صفوف ملائکه نیز ثابت و مبرهن گردیده است.

همان‌طور که سلسله‌ی عقول دارای حدود و ماهیات و جهات و مراتب مختلف‌اند، ملائکه و قوای غیبیه و جنود ربّانیه دارای مراتب مختلف هستند؛ چه تمام اصناف ملائکه در یک مرتبه و درجه و مقام نمی‌باشند: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»<sup>۳۳</sup>.

## مطلبی در اثبات عقول و ملائکه

گفتم آنچه در لسان حکمت، از آن به عقول کلّیه و طولیه و عرضیه و انوار قاهره و انوار اسپهبدیه و نفوس کلّیه و جزئیّه و ارواح و اشباح و مُثُلِ افلاطونیه و امثال ذلک تعبیر شده است، در لسان شرع، از آن به ملائکه و اصناف آن تعبیر گردیده است. تحقیق عمیق این است که زبان شرع، عقل و حکمت باهم توافق دارند و تغایر فقط در لفظ، تعبیر و اصطلاح است، و لا مُشاحَة فی الاصطلاح و العبارة بعد الاتفاق فی المعنی؛ پس مصداق یکی است؛ چه بگوییم ملک موکل بر آب و خاک و آتش و باد و چه بگوییم عقل و قوه‌ی موکل بر هریک، تفاوتی ندارد؛ زیرا مرجعش یکی است.

۲۹. قبلاً ذکر شد.

۳۰. مدثر، آیه ۳۱: و سپاهیان پروردگارت را جز خودش کسی نمی‌داند.

۳۱. نبأ، آیه ۳۸: و فرشتگان صف بسته.

۳۲. صافات، آیه ۱: قسم به صف بستگان که به گونه‌ای خاص صف بسته‌اند.

۳۳. صافات، آیه ۱۶۴: و هیچ‌یک از ما [فرشتگان] نیست مگر این‌که مقام معلومی دارد.

در قرآن و اخبار و احادیث و خطب صادره از مقام عصمت و معادن حکمت، نسبت به ملائکه و اصناف و مراتب آن‌ها به اجمال و تفصیل اشارات و تصریحاتی شده است. یک صنف از ملائکه «مقربان» هستند، که از آن‌ها به ملائکه «مهیمن» و «کروبین» تعبیر شده، به سبب وکله و هیمن ایشان ابداً و سرمداً در شهود جمال ذات الوهی، و به جهت تواضع آنان در مقام جبروت و عظمت ذات کبریایی احدی صمدی، به طوری که از غایت استغراق در جلال احدیت و فنا در شهود جمال صمدیت و قرب وصال و اشتغال به ذکر دائمی محبوب لایزال، آنان را هیچ التفاتی به ذوات منوره‌ی خود نیست، تا چه رسد به غیر خود، از شئون عالم و آدم. این صنف از ملائکه در واقع سرمست شراب شهود حق و تجلیات محبوب مطلق می‌باشند. قال السَّجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنَاجَاتِهِ: «الهِی مَا اطِيبَ طَعْمِ حَبِّكَ وَ مَا اعْذَبَ شَرْبِ قَرْبِكَ»<sup>۳۴</sup> و قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي كِتَابِهِ: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»<sup>۳۵</sup>.

ذوق این باده نیابی به خدا تا نچشی

صفت باده‌ی عشقش ز من مست می‌پرس

\*\*\*

که دنیا و عقبی فراموش کرد

می صرف وحدت کسی نوش کرد

به ذکر حبیب از جهان مشتعل

به سودای جانان به جان مشتعل

که با حسن صورت ندارند کار

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

چنان مست ساقی که می ریخته

به یاد حق از خلق بگریخته

از اصناف ملائکه و رؤسای قوای الهیه، چهار قوه‌ی کلیه‌ی ابداعیه‌ی عقلیه‌ی مجردة هستند که آنان را به لسان عبری جبرائیل، و میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نامند.

این‌ها، چهار قوه‌ی کلیه‌ی ابداعیه هستند و به عبارت دیگر این چهار ملک مقرب قرب عنداللهی دارند و دائم‌الحضورند عند ملیک مقتدر، و از این جهت نهایت اتصال را به حق متعال دارند. در عین حال، هریک از این حقایق عقلیه رقایقی دارند و به عبارت دیگر جنودی دارند و به اذن الله تعالی هریک از این قوای اربعه با جنود خود متصدی شغلی و کاری می‌باشند. قوه‌ی جبرائیلیه با همه‌ی رقایق و سپاه خود، متصدی اعطای علوم، الهامات و اشراقات علمی است. قوه‌ی میکائیلیه با همه‌ی رقایق و جنود خود متصدی پخش ارزاق خلایق است.

قوه‌ی اسرافیلیه با همه‌ی رقایق و عساکر خود متصدی امر احیای نفوس و نفخ ارواح است. قوه‌ی عزرائیلیه با همه‌ی رقایق

۳۴. مفاتیح الجنان، مناجات خمسسه عشر، مناجات العارفین: الهی! چه خوش است طعم محبتت و چه گواراست شربت قربت.

۳۵. ترجمه آن گذشت.



و لشکر خود، متصدی امرِ اماته و نزعِ صُور از مواد و اخراجِ نفوس از ابدان و نقل و انتقال آن از عالم دنیا به عالم برزخ است. این چهار قوه‌ی کلیه‌ی ابداعیه هرگاه به عوالم سافله نازل شوند، به رقایق خود متنزل شده و مأموریت خود را به اذن الله انجام می‌دهند، زیرا حقایق آنان با آن وجود کلی سعی و احاطی، در این عالم ملک و کشور ناسوت نمی‌گنجد. لذا آن، رقیقه‌ی جبرئیلی بود که برای حضرت مریم، مادر حضرت عیسی علیه‌السلام به صورت بشر تمثل یافت، و نیز آن، رقیقه‌ی جبرئیلی بود که هنگام نزول وحی الهی به محضر انور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، به صورت دَحیه‌ی کلبی، جوان نصرانی نیکو منظری که اسلام آورده شرفیاب حضور حضرت ختمی مرتبت می‌شد و پیام الهی را به آن سرور ابلاغ می‌کرد و مورد عنایت آن حضرت بود.

ابروی طاقش هر کس که دیدی      حُسن آفرین را کرد آفرینی

اصناف دیگر ملائکه، ملائکه‌ی «صافین»، «مدبرین»، «مقسّمین»، «سابقین»، «ناشرین»، «ناشطین»، «ساحبین»، «مرسلین»، «مُلّقین»، «زاجرین» و «کرام الکاتبین» هستند؛ الی ماشاءالله که عدد آنها را هیچ‌کس جز خدای یکتا نمی‌داند: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ».<sup>۳۶</sup>

در اخبار آمده‌است که بر هر برگ گیاهی و بر هر قطره‌ی بارانی، ملک و قوه‌ای موکل است و باذن الله او را می‌پروراند، چنان‌که عارف الهی قمشه‌ای سروده‌است:

بینی نشسته بر فراز هر گیاهی

اِفْرِشْتَه‌ای تا پروراند آن گیارا

صف در صف از غیب و شهود ملک هستی

فوج مَلکِ بینِی طَبایعِ یا قوا را

«وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا»<sup>۳۷</sup>، «وَالصَّافَاتِ صَفًّا»<sup>۳۸</sup>، «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»<sup>۳۹</sup>، «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا»<sup>۴۰</sup>، «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا»<sup>۴۱</sup>، «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا»<sup>۴۲</sup>، «و»

۳۶. ترجمه آن گذشت.

۳۷. ترجمه آن گذشت.

۳۸. ترجمه آن گذشت.

۳۹. نازعات، آیه ۵: قسم به آنان [آن فرشتگان] که کار را تدبیر می‌کنند.

۴۰. ذاریات، آیه ۲: قسم به حمل‌کنندگان سنگینی.

النَّاشِطَاتِ نَشِطًا»<sup>۴۳</sup>، «وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا»<sup>۴۴</sup>، «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا»<sup>۴۵</sup>، «وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا»<sup>۴۶</sup>، «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا»<sup>۴۷</sup>، «فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا»<sup>۴۸</sup>، «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»<sup>۴۹</sup> و قِسْ عَلَى ذَلِكَ سَائِرِ أَصْنَافِهِمْ وَ طَبَقَاتِهِمْ إِلَى مَا لَانْهَائِهِ.

### لمؤلفه:

از عرش به فرش بر ارائک	اصناف قوا صفِ ملائک
یک صنف مهیم‌اند و حیران	مستاند ز جام عشق سبحان
مستغرق بحر لایزال‌اند	سرمست تجلی جمال‌اند
فانی ز خود و به یار باقی	مخمور می‌شهود ساقی
یک صنف دگر مقرب شاه	یک صنف قوای ربط دستگاه
یک صنف مسبح جلالش	حامد به ظهور در کمالش
یک صنف همیشه در قیام‌اند	یک صنف همیشه مست جام‌اند
یک صنف دگر تو ساجدین دان	در رتبه فزون ز راکعین دان
یک صنف مدبّرات امرا	یک صنف مدیر و کارفرما
یک صنف قوای لوح محفوظ	یک صنف ز حسن شاه محفوظ
یک صنف قوای حامل عرش	با جمله سپاه خویش تا فرش
یک صنف قوای وحی و الهام	یک صنف به کار فیض و انعام
یک صنف مطیع امر رزاق	مأمور شده به پخش ارزاق
یک صنف قوای نفخه‌ی صور	یک صنف ز شوق وصل مسرور
یک صنف قوای قبض ارواح	یک صنف قوای بسط ارواح

۴۱. نازعات، آیه ۴: قسم به آنان که [در فرمان الهی] از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

۴۲. ذاریات، آیه ۴: قسم به تقسیم‌کنندگان کار.

۴۳. نازعات، آیه ۲: قسم به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به آرامی می‌گیرند.

۴۴. مرسلات، آیه ۳: قسم به نشر دهندگان (فرشتگان منتشرکننده).

۴۵. نازعات، آیه ۳: قسم به فرشتگان شناور.

۴۶. ذاریات، آیه ۱: سوگند به بادهای ذره افشان.

۴۷. صافات، آیه ۲: قسم به بازدارندگان که باز می‌دارند.

۴۸. مرسلات، آیه ۵: سوگند به القاکنندگان ذکر و وحی الهی.

۴۹. نازعات، آیه ۱: سوگند به فرشتگانی که [از کافران] به سختی جان ستانند.

یک صنف مصوّر و مقدر	یک صنف مذکر و مدبر
یک صنف قوای لطف و مهرش	یک صنف قوای خشم و قهرش
یک صنف قوای برزخ آمد	یک صنف قوای دوزخ آمد
یک صنف قوای جنت آمد	یک صنف قوای رحمت آمد
این رشحه‌ای از قوای داور	باقی تو قیاس کن سراسر
کلّیه‌ی این قوای بی‌حدّ	بیرون ز شمار و خارج از عد
دائم به بقای ذات سرمد	هستند مصلّی محمّد
بشناس تو رتبه و مقامش	بفرست درود بر روانش

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۵۰</sup>.

یعنی ذات کلّ الکمال الوهی با همه‌ی ملائکه و قوای نامتناهی غیبی، بر حضرت نبی اکرم و رسول خاتم صلوات و درود می‌فرستد. بر شماست ای اهل ایمان که بر آن حضرت صلوات بفرستید و تسلیم مطلق امر آن حضرت بشوید.<sup>۵۱</sup>

### اثبات وجود عقول و ملائک و قوای غیبیه

اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت را براهین و ادله‌ی عقلیه‌ی بسیاری است بر اثبات وجود عقول که با جمیع همان ادله و براهین، اثبات وجود ملائک و قوای غیبیه و وروابط و وسائط فیض ربّانیه در مُلک و ملکوت و عوالم وجود از غیب و شهود نیز می‌گردد و ما برای رعایت اختصار فقط به فهرستی از برخی از آن ادله در این مقام اکتفا می‌کنیم. از آن براهین است:

برهان امکان اشرف، برهان لزوم تناسب بین فاعل و قابل، برهان کفایت امکان ذاتی عقول قادسه از نظر اعطای فیض وجود به آنها، برهان ربط قدیم به حادث، برهان تقسیم موجود به فوق التّمّام و تام و مستکفی و ناقص، برهان بطلان طفره در سیر نزولی و صعودی، برهان بطلان تعطیل و قصر دائم، برهان اخراج مابالقوه الی مابالفعل، برهان ارتباط عالی به سافل، برهان لزوم مظهریت اسماء الهی و لوازم آن از اعیان ثابته و دُول آن اسماء سرمداً و دهرأ و زماناً، و برهان و قاعده‌ی «الواحد لا یصدر عنه الّا الواحد».

۵۰. احزاب، آیه ۵۶.

۵۱. مؤلف عارف در سرّ صلوات از نظر قرآن، برهان و عرفان، رساله‌ای زرین به نام «صلوات ربانی» دارد که ضمن کتاب «اثبات خاتمیت» توسط انتشارات دفتر تبلیغات به چاپ رسیده است.

لازم به ذکر است که مراد از این واحدِ صدوری، وحدت عددی نیست تا مورد اشکال واقع شود، بلکه مراد وحدتِ جمعیهی اطلاقیهی و اسعه، ظلّ وحدتِ حقّهی حقیقیّهی محیطهی الهیهی کائن اول است؛ فی‌المثال اگر واحدی، از کائن اول و مبدأ اول که خدای یکتا و ذات صمدی الوهی است صادر شود که آن واحد دریا باشد، شک نیست که جمیع قطرات و کثرات به وجودِ جمعی و انبساطی در آن منطوی است، (فافهم)، قال الله تعالی: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ».<sup>۵۲</sup>

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد<sup>۵۳</sup>

۵۲. قمر، آیه ۵۰: و امر ما جز واحد نیست.

۵۳. حافظ.

## ایمان به کتاب‌های آسمانی

اهل ایمان کسانی هستند که ایمان به کتب الهیه دارند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ».<sup>۵۴</sup>

کتب الهیه شامل کتب لاهوتیه، جبروتیه، ملکوتیه و ناسوتیه می‌شود. کتب الهیه شامل کتب تکوینیه و تدوینیه می‌شود. کتب الهیه شامل کتب کلیه و جزئیه می‌شود. کتب الهیه شامل کتب آفاقیه و انفسیه می‌شود.

تمام مراتب وجود از غیب و شهود، کتب حق‌اند، و نقوش و ارقام کلمات الله هستند، و همه کلمات وجودیه‌اند، و این کلمات وجودیه از حیطه‌ی احصاء و شمار خارج‌اند: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».<sup>۵۵</sup>

ای رسول ما! به امت بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آن‌که کلمات پروردگار به آخر رسد، دریا خشک خواهد شد، هرچند دریایی دیگر ضمیمه‌ی آن کنند. یعنی عوالم هستی و کلمات تکوینیه‌ی الهیه، نامتناهی است. عارف الهی و حکیم ربّانی، شیخ محمود شبستری رحمة الله گوید:

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف است

مراتب همچو آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره‌ی خاص

یکی ز آن فاتحه دیگر چو اخلاص

نخستین آیتش عقل کل آمد

که در وی همچو باء بسمل آمد

دوم نفس کل آمد آیت نور

که چون مصباح شد از غایت نور

سوم آیت در او شد عرش رحمان

چهارم آیه‌ی الکرسی همی خوان

۵۴. بقره، آیه ۲۸۵.

۵۵. کهف، آیه ۱۰۹.

پس از وی جرم‌های آسمانی است  
 که در وی سوره‌ی سَبْعِ المَثَانِی است  
 نظر کن باز در جِرمِ عناصرِ  
 که هر یک آیتی هستند ظاهر  
 پس از عنصر بُودِ جِرمِ سه مولود  
 که نتوان کرد این آیات معدود  
 به آخر گشت نازل نفسِ انسان  
 که بر ناس آمد آخر ختم قرآن

انسان نسخه‌ی جامع کتاب هستی است؛ به همین جهت کاشف حقایق، الَّذِی انْکَشَفَ لَهُ الْمَلِکُ و الْمَلِکُوتُ، مولانا الصَّادِقُ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ و السَّلَامُ فرموده است: «الصُّورَةُ الْإِنْسَانِیَّةُ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ، وَ هِیَ الْکِتَابُ الَّذِی کَتَبَهُ بَیْدِهِ، وَ هِیَ الْهَیْکَلُ الَّذِی بَنَاهُ بِحُکْمَتِهِ، وَ هِیَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِینَ».<sup>۵۶</sup>

یعنی صورت انسانی، اکبر حجّت خداست بر خلق خدا، و کتابی است که به ید قدرت حق نوشته شده است. انسان هیكل توحید است و بنایی است که مهندس نظام هستی با حکمت خود نقشه‌ی او را به عنوان مظهر کلّ اسما و مجالی جمال و جلال خود ترسیم نموده است. صورت انسانی، نسخه‌ی مختصره‌ی مجموعه‌ی عوالم است. در کلام معجز نظام امیر اهل ایمان آمده است:

وَأَنْتَ الْکِتَابُ الْمَبِیْنُ الَّذِی  
 بِأَحْرَفِهِ یَظْهَرُ الْمَضْمَرُ<sup>۵۷</sup>  
 أَتَزْعَمُ أَنَّکَ جِرمٌ صَغِیرٌ  
 وَ فِیکَ أَنْطَوِیَ الْعَالَمُ الْأَکْبَرُ<sup>۵۸</sup>

و لنعم ما قال:

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی  
 وی آینه‌ی جمال شاهی که تویی  
 بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست  
 از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

۵۶. شرح الاسماء، ص ۶۸.

۵۷. ای انسان! تو همان کتاب آشکاری هستی که با حروفش، حقایق غیبیه الهیه ظهور می‌یابد.

۵۸. تو پنداری همین جرم صغیری جهانی در نهاد تو نهان است

نیز کتب الهیه شامل است جمیع صحف سماویّه و کتب تدوینیّه را؛ مانند تورات موسی، زبور داوود، انجیل عیسی و قرآن نازل بر خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التّحیّة و الثّناء، قرآنی که شعارش «تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» است، قرآنی که آنچه حوزه‌ی انسانیت تا دامنهی قیامت به آن نیاز دارد در این کتاب جامع آسمانی منظوی و مندرج است، و روزی نخواهد رسید که بشریت خود را از قرآن حکیم بی‌نیاز بیند. قرآن معجزه‌ی عقلیه‌ی دائمیه است و حکومتش الی‌الابد باقی است.

### لمؤلفه:

کتاب سرّ لاریبی است قرآن	ظهور شاهد غیبی است قرآن
شهود غیبی و غیب شهودی است	صعود قوسی و قوس صعودی است
بروگر عاقلی زین حکمت آموز	به نور حکمت آن جان بیفروز
سخن بشنو ز وحی آسمانی	که مر جان راست عمر جاودانی
چه قرآن بحر بی‌پایان عرفان	یکی گنجینه‌ی شایان عرفان
به پیش حکمت قرآن احمد (ص)	که زد بر مخزن اسرار سرمد
میار افسانه‌ی اشراق و مشاء	که شب بود این جهان و قوم اعشا
به غیر از علم قرآن هرچه گویند	شبان تیره در بیراهه پویند
نباشد معجزی بهتر ز حکمت	لذا جاوید باشد تا قیامت
تو (ربّانی) بدین حکمت سرافراز	بدین حکمت همیشه باش دم‌ساز
حقایق را تو از قرآن بیاموز	به نور حکمت آن دل بیفروز
کتاب و عترت این دو رهبر تو	چنین فرموده بر حق رهبر تو
که این دستور ختم‌المرسلین است	خدا شاهد سعادت جمله این است
خدایا سایه‌ی قرآن و عترت	تو ثابت دار بر ما تا قیامت
سعادت را خدا از بهر ما کن	به نور وحی و قرآن آشنا کن

از خداوند متعال، ایمان و ایقان کامل به خدای یکتا و ملائکه و کتب الهی را برای خود و عموم مسلمانان جهان مسئلت دارم.

خداوند توفیق عمل کردن به حکمت قرآن و پیروی از عترت معصومین را به ما عطا فرماید؛ آمین!

## ایمان به رسولان

اهل ایمان کسانی هستند که به رسل الهیه ایمان دارند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ»<sup>۵۹</sup>. رسل الهیه، جمیع سفرای الهیه، از انبیاء و رسل را شامل است، از آدم تا خاتم. عدد آنان هرچه باشد، ایمان به آنها و تصدیق به نبوت و رسالت و سفارت آنان بر اهل ایمان لازم است. ما باید بدون استثناء به همه ایمان داشته باشیم و به حکم «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»<sup>۶۰</sup> فرقی بین آنها از نظر تصدیق نگذاریم؛ البتّه در کنار این تصدیق تفاوت مراتب و درجات و تفاضل آنها بر یکدیگر محفوظ است و آنان الافضل فالافضل دارند: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»<sup>۶۱</sup>.

## منشأ تفاوت پیامبران

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت، منشأ تفاوت مراتب انبیاء و رسل و تفاضل درجات آنان، مظهریت اسماء و صفات الهیه و لوازم آن از اعیان ثابته است. این مظهریت که از عالم اسماء و صفات و حضرت لاهوت به فیض اقدس به هر نبی و رسولی افاضه و اشراق شده، رتبه و درجه‌ی آن نبی و رسول را مشخص نموده‌است. به برخی از آنان مظهریت یک اسم و یا چند اسم عطا شده و به بعضی بیشتر، تا آن نبی و رسولی که مظهریت کل اسماء به او افاضه شده- است.

ملاکِ افضلیت و اشرفیت سلسله‌ی جلیله‌ی انبیاء و تفاوت بین مراتب و درجات آنان، مظهریت اسماء الوهی است. بنابراین جمله‌ی «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»، یعنی: ایماناً و تصدیقاً، لا تفضیلاً و درجه؛ مقام و مرتبه‌ی خاتم انبیاء کجا و مقام و مرتبه‌ی سایر انبیاء کجا!

تفاوت از زمین تا آسمان است

میان ماه من تا ماه گردون

۵۹. ترجمه آن گذشت.

۶۰. ترجمه آن گذشت.

۶۱. بقره، آیه ۲۵۳: بعضی از آن فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی از آنها سخن گفت و درجات برخی را بالا برد.



## فرق ولی، نبی، رسول، اولوالعزم و خاتم

«ولی» آن است که با قرب تخلقی و تحققی به حقّ متعال، مظهر ذات ذوالجلال و مطلع و مستحضر بر حقایق الهیه و عارف به ذات و صفات و افعال به نحو شهود باشد و در عین حال مؤید به الهام ربّ متعال باشد.

«نبی» کسی است که با حفظ شئون مقام ولی به نحو مذکور، مؤید به وحی خاص و معجزه و مأمور به تبلیغ احکام و تأدیب به آداب و اخلاق و قیام به سیاست باشد. پس هر نبی، ولی هم هست، و عکس آن نیست.

نبی مانند آینه‌ای است که دو وجه دارد: وجه الی الوحده و وجه الی الکثره؛ و به عبارت دیگر وجه‌ای به سوی حق و وجه‌ای به سوی خلق. ولایت او از وجهی الی الحق، و نبوتش از وجهی الی الخلق است.

«رسول» آن است که با حفظ شئون ولایت و نبوت به نحو مزبور، دارای کتاب آسمانی باشد.

«اولوالعزم» کسی است که با حفظ شئون ولایت و نبوت و رسالت، شریعت او ناسخ شریعت سابقه باشد. اولوالعزم از رسل پنج نفرند: حضرت نوح علیه‌السلام، حضرت ابراهیم علیه‌السلام، حضرت موسی علیه‌السلام، حضرت عیسی علیه‌السلام، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله).

«خاتم» کسی است که با حفظ شئون تمام مراتب مذکوره از ولایت و نبوت و رسالت و مقام اولوالعزمی، در تمام مراتب کمالیه وجودیه بعد از مرتبه‌ی احدیّت محضه مافوق نداشته باشد، چنانچه محی‌الدین عربی در فتوحات مکیّه فرموده: «الخاتم من ختم المراتب بأسرها، و بلغ نهایة الكمال»<sup>۶۲</sup> و مصداق آن مطابق براهین عقلیه و دلایل نقلیه، منحصرأ حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است؛<sup>۶۳</sup> «ما كان مُحَمَّدًا أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»<sup>۶۴</sup>.

نیست کس مافوق او اندر نظام  
ختم گردیده به آن حضرت کمال  
که نباشد بهتر از آیین او  
حکمش ایضاً در حلال و در حرام  
شد بدو ختم نبوت و السلام

پس محمد خاتم آمد در مقام  
از عنایات خدای ذوالجلال  
زان شرایع نسخ شد با دین او  
شرع او ثابت الی یوم القیام  
بشنو از قرآن و منطق این کلام

۶۲. خاتم کسی است که تمام سلسله مراتب وجود را (صعوداً و نزولاً) طی کرده و به نهایت درجه کمال (مقام او ادنی) نایل شده‌است.

۶۳. نگارنده در کتاب جلوه ربانی در اثبات خاتمیت، علاوه بر آیات قرآنی و اخبار و خطب، ده برهان عقلی بر اثبات خاتمیت آن حضرت اقامه نموده‌است.

۶۴. احزاب، آیه ۴۰: محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست. ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

جان (ربّانی) ثناگو تا ابد	بر محمد مظهر ذات صمد
دارد امید شفاعت در جزا	چاکران را لطف او باشد سزا
ای سفیر ختمی عالی مقام	سایه تو بر سر ما مستدام

## ایمان به ولایت کلیه مطلقه

اهل ایمان کسانی هستند که به ولایت کلیه مطلقه ایمان دارند. ولایت کلیه مطلقه عقلاً و نصّاً مختصّ حضرت ختمی مرتبت، محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصیای قدّیسین آن حضرت است.

اوصیا و خلفای حضرت خاتم انبیا، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دوازده نفرند که اول آنان حضرت امیر اهل ایمان، علی بن ابیطالب است. بعد از آن، حضرت حسن بن علی، امام مجتبی و بعد از آن، حضرت حسین بن علی، سیدالشهداء و بعد از آن حضرت علی بن الحسین زین العابدین و بعد از آن، حضرت محمد بن علی باقر علم النبیین و بعد از آن، حضرت جعفر بن محمد کشف الحقایق و بعد از آن، حضرت موسی بن جعفر صاحب المفاخر و الکرامات و بعد از آن، حضرت علی بن موسی الرضا برهان القاطع و النور الساطع و بعد از آن، حضرات حجّین اعظمین و النورین الباهرین محمد بن علی الجواد التّقی و علی بن محمد التّقی و بعد از آنان، حضرت حسن بن علی العسکری حامل سرّ الله المکنون علیه السلام و بعد از آن، حضرت الحجّة الخلف الصّالح المنتظر المهدی عجل الله سبحانه فرجه.

باید دانست که حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است، چنانچه در کلام امام صادق علیه السلام آمده که فرموده است: «ما حجّتیم بر شما، و مادر ما حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) حجّت بر ماست».<sup>۶۵</sup>

بنابراین، چهارده معصوم، همه واجد مقام ولایت کلیه مطلقه هستند و کلّهم نور واحدند، صلوات الله علیهم.

چون موج زن شد در ازل دریای آن ذاتُ الکرّم

شد چهارده گوهر عیان ز آن بحر هر یک عین هم

میخواست شاه ذو صفت ظاهر کمال سلطنت

آن بحر ژرف از مکرمت در جنبش آمد لاجرم

۶۵. امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند:

«نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ خَلْقُهُ، وَجَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةً عَلَيْنَا» (سید عبدالحسین طیب، تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۵).

آن در بحر اصطفی یعنی نبی مصطفی (ص)

هشت از حجاب اختفا در محفل خلوت قدم

سلطان ذات اقدسش بهر وجود و مقدمش

فرمود آن دم در دمش خلق آنچه هست از بیش و کم

این آفرینش مو به مو باشد زکات حسن او

یعنی تصدق کرد هو بر وی دو عالم را اتم

از حق بیان «طا» و «ها» دارد به موی مصطفی (ص)

وز رب حدیث «و الضحی» یعنی به روی او قسم

حسنش ز حق مرآت حق ذاتش دلیل ذات حق

نازل بر او آیات حق در وصف شاه محتشم

شاهنشاه جان آفرین آن پیشوای مؤمنین

ختم رسل را جانشین فخر بشر را ابن عم

زهرای اطهر جان هو جان علی جانان هو

آب رخ مردان هو بنت نبی فخر امام

سال حیات جسم وی شد هم عدد با اسم «حی»

احیا ز جودش کل شیء هم از اخص هم از اعم

آن مجتبای پاک تن مسموم اهل کین حسن

مرآت ذات ذوالمنن ثابت ز ذاتش تام و تم

محبوب اهل دل حسین آن مصطفی را نور عین

مولای خلق عالمین شاهنشاه عالی هم

زین العباد آن شیر حق منت کش زنجیر حق

حق پیر او او میر حق با حق وجودش جمله ضم

آن باقر علم لدن، نخل بقا را بیخ و بن

حرفی ز علمش قول «کن» رشحی ز جودش هفت یم

جعفر شه صادق لقب مجموعه‌ی علم و ادب  
 کاندل رواج دین رب آمد به حق ثابت قدم  
 موسی بن جعفر بحر هو آن خسرو فرخنده خو  
 کاندل پی تعظیم او پشت فلک گردیده خم  
 فرزند موسی شاه دین شمس ولایت ماه دین  
 روشن ز رایش راه دین هشتم امام پاک دم  
 شاه جواد آن جان جان دلدار دل جانان جان  
 در ملک دل سلطان جان بحر سخا کان کرم  
 سلطان دریا دل نقی میزان مسعود و شقی  
 حبش دلیل متقی فخر عرب میر عجم  
 آن عسکری شاه اجل علام غیب لم یزل  
 کز وصف نامش در ازل بشکافت از هیبت قلم  
 مهدی شه قیوم حی دیان دین دیموم حی  
 قطب زمان معصوم حی آن خالق نور و ظلم

## ایمان به رجعت

اهل ایمان کسانی هستند که به رجعت ائمه اطهار علیهم السلام ایمان و یقین دارند. نظر به این که برای هیچ یک از حضرات ائمه اطهار دولت و ظهور ولایت چنان که باید و شاید در عصر حیات حاصل نشد، برای آنان دولت و ظهور کلی در همین نشئه‌ی دنیا قبل از آخرت متحقق است؛ و عقل و نقل مؤید و مثبت این واقعیت است.

کاشف حقایق، حضرت امام صادق، ششمین نیر برج امامت فرموده است:

لِكُلِّ أَنَسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا

و دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ<sup>۶۶</sup>

در جای خود مبرهن است که دولت رجعت، به افق آخرت منتهی می‌شود.

## ایمان به روز قیامت

اهل ایمان کسانی هستند که ایمان و ایقان به یوم الدین و شئون آن دارند؛ و آن عبارت است از: یوم القیامه، یوم الحسرة، یوم الندامة، یوم المحاسبة، یوم المساءلة، یوم المسابقة، یوم المناقشة، یوم المنافسة، یوم الزلزلة، یوم الدمدمة، یوم الصاعقة، یوم الواقعة، یوم القارعة، یوم الرجفة، یوم الرادفة، یوم الغاشية، یوم الداهية، یوم الآزفة، یوم الحاقة، یوم الطامة، یوم الصاخة، یوم التلاق، یوم الفراق، یوم المساق، یوم القصاص، یوم التناد، یوم الحساب، یوم المآب، یوم العذاب، یوم الفرار، یوم القرار، یوم اللقاء، یوم البقاء، یوم القضاء، یوم الجزاء، یوم البكاء، یوم البلاء، یوم الحشر، یوم الوعيد، یوم العرض، یوم الوزن، یوم الحق، یوم الحكم، یوم الفصل، یوم الجمع، یوم البعث، یوم الفتح، یوم الخزی، یوم العظیم، یوم العقیم، یوم العسیر، یوم الدین، یوم الیقین، یوم النشور، یوم المصیر، یوم النفخه، یوم الصیحه، یوم الرجفه، یوم الزجه، یوم الزجره، یوم السكره، یوم الفرع، یوم الجزع، یوم المنتهی، یوم المآوی، یوم المیقات، یوم المیعاد، یوم المرصاد، یوم الفلق، یوم العرق، یوم الافتقار، یوم الانکدار، یوم الانتشار، یوم الانشقاق، یوم الوقوف، یوم الخروج، یوم الخلود، یوم التغابن، یوم العبوس، یوم المعلوم، یوم الموعود، یوم المشهود، یوم لاریب فیه، یوم تبلی السرائر، یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا، یوم تشخص فیه الأبصار، یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا، یوم یدعون إلى نار جهنم دعا، یوم یسحبون فی النار علی وجوههم، یوم تقلب وجوههم فی النار، یوم لا یجزی والد عن ولده، یوم یفر المرء من آخیه و أمه و آبیهِ، یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتررون، یوم لا مرد له من الله، یوم هم بارزون، یوم هم علی النار یفتنون، یوم لا ینفع مال و لا بنون، یوم لا ینفع الظالمین معدرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار، یوم ترد فی المعاذیر و تبلی السرائر و تظهر الضمائر و تكشف الأستار، یوم تخشع فیه الأبصار و

۶۶. امالی شیخ صدوق، ص ۴۸۹: هر مردمی، دولتی دارند که آن را انتظار می‌کشند و دولت ما در آخر الزمان آشکار می‌گردد.

تَسْكُنُ الْأَصْوَاتُ وَ يَقِلُّ فِيهِ الْاَلْتِفَاتُ، تُبْرَزُ الْخَفِيَّاتُ وَ تَظْهَرُ الْخَطِيئَاتُ وَ الْخَبِيثَاتُ، يَوْمَ يُسَاقُ الْعِبَادُ وَمَعَهُمُ الْأَشْهَادُ، وَيَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَ يَسْكُرُ الْكَبِيرُ، فَيَوْمَئِذٍ وَضِعَتِ الْمَوَازِينُ وَ نُشِرَتِ الدَّوَابِينُ وَ بُرُزَتِ الْجَحِيمُ وَ أُغْلِيَ بِالْحَمِيمِ، وَ زَفِرَتِ النَّارُ، وَ يَسَّ الْكِفَّارُ، وَ سَعِرَتِ النَّيْرَانُ، وَ تَغَيَّرَتِ الْأَلْوَانُ، وَ خَرَسَ اللِّسَانُ وَ نَطَقَتْ جَوَارِحُ الْإِنْسَانِ.

فيا أيها الإنسان! ما عرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ حيث أغلقت الأبواب، و أرخيت الستور، و أستترت عن الخلايق، فقارفت الفجور؛ فماذا تفعل و قد شهدت عليك جوارحك، فالويل كل الويل لنا معاشر الغافلين! يرسل الله لنا سيّد المرسلين و ينزل عليه الكتاب المبين و يخبرنا بهذه صفات من نعوت يوم الدين ثم يعرفنا غفلتنا و يقول: «إِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» \* مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ \* لا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ»<sup>٦٧</sup> ثم يعرفنا قرب القيامة فيقول: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»<sup>٦٨</sup>، «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً \* وَ نَرَاهُ قَرِيباً»<sup>٦٩</sup>، «وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً»<sup>٧٠</sup>. ثم يكون أحسن أحوالنا أن نتخذ دراسة هذا القرآن عملاً فلا تتدبر معانيه، و لا ننظر في كثرة أوصاف هذا اليوم و أساميه، و لا نستعدّ للتخلص من دواهيته؛ فنعوذ بالله من هذه الغفلة إن لم يداركنا الله بواسع رحمته!

دست مرا در روز سرگردانی من

وای ار نگیرد رحمت نامتھایش

جرم و خطا و غفلت و نادانی من

آه ار نبخشد لطف ایزد روز محشر

واقعاً ما با این خلاف کاری و کردار زشت با یوم تبلی السرائر که پرده از روی رفتار قبیح و زندگی سراپا عصیان و خطا و لغزش ما بردارند چه کنیم و چه چاره سازیم؟ وای بر ما و وای بر اعمال قبیحه ما! با چه رو در صف محشر که خلق اولین و آخرین در آن جا جمع هستند و حکومت عدل رب العالمین درباره ی ما قضاوت می کند در آیین و چگونه از عهده ی جواب در قبال معاصی و سوء کردار خود برآییم؟ ما بزهکار و شرمساریم!

شده آن قدر گناهم که به محشر از خجالت

توانم ایستادن به صف گناهکاران

بین حکیم عظیم الشان، سنائی با تو چه می گوید و چه پندی می دهد:

٦٧. انبیا، آیات ١-٣: حساب مردم نزدیک شد درحالی که آنان غافلانہ اعراض می کنند. هیچ ذکر تازه ای از جانب پروردگارشان نمی آید مگر آن که آن را می شنوند و به بازی می گیرند. دل های ایشان مشغول است.

٦٨. قمر، آیه ١: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.

٦٩. معارج، آیه ٦-٧: آنان دورش می بینند و ما نزدیک.

٧٠. احزاب، آیه ٦٣: و چه می دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.

ای دلِ غافل مباش خفته در این مرحله  
 طبل قیامت زدند خیز که شد قافله  
 روز جوانی گذشت موی سیه شد سفید  
 پیک اجل در رسید ساخته کن راحله  
 آن که تو را زاد مرد و آن که ز تو زاد رفت  
 نیست از آن جز خیال نیست از این جز چله  
 خیز و در این گورها در نگر و پند گیر  
 ریخته بین زیر خاک ساعد و ساق و کله  
 آن که سر زلف اوست سلسله بر گرد روی  
 سلسله‌ی آتشین دارد از آن سلسله  
 این همه آهنگ تو سوی سماع و سرود  
 وین همه میلت مدام سوی می و ولوله  
 خانه خریدی و ملک، باغ نهادی اساس  
 ملک به مال ربا، باغ به سود غله  
 فرش تو در زیر پا اطلس و شعر و نسیج  
 بیوه‌ی همسایه را دست شده آبله  
 او همه شب گرسنه تو ز خورش‌های خوش  
 کرده شکم چارسو چون شکم حامله  
 در همه عمر ار شبی روی به مسجد کنی  
 گرچه به روی و ریا بر کنی از مشعله  
 در رمضان و رجب مال یتیمان خوری  
 روزه به مال یتیم مار بود در سله  
 مال یتیمان خوری پس چله داری کنی  
 راه مزن بر یتیم دست بدار از چله

گر بخوری شکر کن و نخوری صبر کن

پس مکن از کردگار از پی روزی گله

چند شوی ای پسر از پی این لقمه چند

همچو خران زیر بار همچو سگان مشغله

دامن توحید گیر پند سنائی شنو

تا که بیابی به حشر ز آتش دوزخ یله

الحق استاد عالی‌قدر، حکیم الهی قمشه‌ای رحمة الله علیه در این مقام نیکو سروده‌است:

صبح شد ای قافله سالار من

بار من است این دل پر اشتیاق

ناقه بنالد جرس افغان کند

زاغ شب از باغ فلک بر پرید

مرغ شب آهنگ سحرگه فکند

ازلقت الجنة للمتقين

آه گر از راه تغافل کند

خسته بماند به بیابان هجر

همسفر جان غم هجران شود

دیگر از اندوه نیابد خلاص

تیره بماند چو دو زلف نگار

قافله رفت از پی آن شهسوار

رهبری دیو خیال ای دریغ

سوخت غلط ز آتش اوهام خام

چشم خطابین خیال اشتباه

یافت غلط نوش من اندیشه نیش

باز گشا بند غم از بار من

حادثه‌ی عشق تو سربار من

چون نکند ناله دل زار من

نغمه‌ای ای بلبل اسحار من

شورش خوش نغمه به گلزار من

زد جرس قافله سالار من

قافله‌ی فکرت رهوار من

با غم و اندوه دل زار من

همره دل دیده‌ی خون‌بار من

طایر در دام گرفتار من

آینه‌ی پاک ز زنگار من

وه که مرا خست گران‌بار من

گمرهی افزود به زنهار من

سنبل و گل جای خس و خار من

دید رخ یار من اغیار من

دید خطا نخله‌ی من دار من



جای نکویی همه زشتی فزود  
 با همه نقص ای شه کلّ الکمال  
 در گذر ای طلعت زیبای دوست  
 ای رخ زیبای تو صبح امید  
 شوق وصال ثمر باغ دل  
 نرگس بیمار تو ای خوش طیب  
 از خم و چین طره‌ی مشکین توست  
 ز آن لب لعل شکر افشان فشانند  
 دل به دو زلف تو (الهی) سپرد  
 وای به من وای به رفتار من  
 کس نبود جز تو خریدار من  
 زشت بود گر همه کردار من  
 وی غم هجر تو شب تار من  
 یاد رخت گلشن بی‌خار من  
 طرفه شفای دل بیمار من  
 مشک‌فشان آهوی تاتار من  
 شهد سخن طبع گهربار من  
 با دو جهان نیست سر و کار من

الها، کریما، رحیما! ما به رحمت و کرم بی‌نهایت تو امیدوار هستیم. «الها عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک!»

تو را به جمال و جلالت! تو را به رحمت رحمانیّه و رحیمیّه قسم می‌دهیم که روز محشر بر ما سخت مگیر؛ ما را مورد عفو و بخشش و لطف و مغفرت و آمرزش قرار بده. ما تاب آتش قهر و غضب تو را نداریم.

از آن روزی که ما را آفریدی  
 خداوندا به حق هشت و چارت  
 به غیر از معصیت از ما چه دیدی  
 ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی<sup>۷۱</sup>

قال علی علیه السلام: «رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَرَفَتْ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ».<sup>۷۲</sup>

کلمه «الی آین» ما را به معادشناسی و بازگشت به سوی دیار اصلی و موطن واقعی و منزل و مأوای جاودانی خود توجّه می‌دهد و خلاصه، کلام محور: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۷۳</sup> دور می‌زند.

پس بر ماست که همیشه کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که فرمود: «رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَرَفَتْ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» را نصب العین خود قرار دهیم و هیچ‌گاه از مبدأ، معاد و موطن آخروی که در جلو داریم غفلت نکنیم.

متأسفانه انسان، خدا و موت را فراموش نمود و راه سعادت ابدیّه خود را نپیمود و کمتر کسی است که به یاد مبدأ و معاد

۷۱. باباطاهر.

۷۲. خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجاست و در کجاست و رو به کجاست.

۷۳. بقره، آیه ۱۵۶: ما از آن خداوندیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

باشد.

تخمیس اشعار عارف رومی در شمس الحقایق:

بشنو این زمزمه از من که در این دم نه منم  
 سرخوش از باده‌ی پنهان چو او یس قرنم  
 هوش و دل از پی آن دانه درّ عدنم  
 روزها فکر من این است و همه شب سخنم  
 که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
 نه شعوری که بفهمم عدم را ز وجود  
 نه تمیزی که دهم تفرقه از غیب و شهود  
 به کجا بودم از این پیش در این دیر که بود  
 به کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود  
 به کجا می‌روم و چیست مآل شدنم  
 مطربا صوت حزینی که پی ساز روم  
 آشیان در نظر آور که به پرواز روم  
 آمدم صعوه صفت تا بر شهباز روم  
 من نه خود آمدم این جا که به خود باز روم  
 هر که آورده مرا باز برد در وطنم  
 لازم آن است که شه را ز گدا بشناسی  
 همچو نی ناله‌ی زارم ز نوا بشناسی  
 نتوانی تو مرا بی من و ما بشناسی  
 بشکنم قالب تن تا تو مرا بشناسی  
 من نه زاغ و زغنم طوطی شکر شکنم  
 کافر از برهوتم نیم از عالم خاک  
 مؤمن از جبروتم نیم از عالم خاک  
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک  
 ز آشیان الهوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
 نه عبث از پی صاحب‌نظران می‌گردم  
 مرده‌ام در طلب زنده‌دلان می‌گردم  
 نگران بر رخ هر پیر و جوان می‌گردم  
 به تولّای علی گرد جهان می‌گردم  
 تا که گیرد سر تابوت و که دوزد کفنم  
 یا مرا بر در دروازه‌ی آن شاه برید  
 یا مرا بر در دروازه آن ماه برید  
 یا مرا در بر آن دلبر آگاه برید  
 یا مرا بهر نگاهی به سر راه برید  
 که خمارمن از آن جاست همان جا شکنم  
 تا لوی قد رعناى تو افراخت مرا  
 چند روزی به بیابان طلب تاخت مرا  
 مانده‌ام سخت عجب از چه سبب ساخت مرا  
 به چه مقصود چنین از نظر انداخت مرا  
 تا چه بوده‌است مراد وی از این ساختم  
 از چه رو آن بت دلجوی به ما ننماید  
 تاری از سلسله‌ی موی به ما ننماید  
 از چه رو منزل و آن کوی به ما ننماید  
 شمس تبریزی اگر روی به ما ننماید  
 بالله این قالب افسرده به هم بر شکنم

## ایمان به غیب

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۷۴</sup>

«الم» از رموز قرآن است.

این کتاب بدون هیچ شک رهنمای متقیان است، آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را به پا می‌دارند و از هرچه به عنوان رزق به ایشان می‌دهیم انفاق می‌نمایند، و آنان که به آنچه بر تو نازل کرده‌ایم و به آنچه پیش از تو نازل نموده‌ایم ایمان دارند و به عالم آخرت نیز یقین دارند. آنان از لطف و عنایت پروردگار خویش بر راه راست هستند و منحصرأ آنها مفلح و رستگارانند.

آنچه در این جا منظور ماست، بیان ایمان به غیب است و این که مراد از غیب چیست.

به عنوان مقدمه باید دانست که در نظر اهل معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت، الفاظ موضوع‌اند برای معانی عامه. پس غیب شامل است مطلق آنچه را که ماورای حس و حاس و محسوس می‌باشد؛ بنابراین غیب را اطلاقات و مصادیق بسیار است:

غیب اطلاق می‌شود بر مقام غیب احدیّت مطلقه که آن را مقام کنز مخفی و غیب‌الغیوب مطلق نامند.

غیب اطلاق می‌شود بر مقام غیب واحدیّت که آن را عالم اسماء و صفات الوهی نامند.

غیب اطلاق می‌شود بر عالم جبروت که آن را عالم عقول کلیّه (طولیّه و عرضیه) نامند.

غیب اطلاق می‌شود بر عالم ملکوت اعلی که آن را عالم نفوس کلیّه و انوار اسپهبدیه و عالم ارواح مجرد نامند.

غیب اطلاق می‌شود بر عالم ملکوت اسفل که آن را عالم مثال و عالم اشباح نامند.

غیب اطلاق می‌شود بر حضرت هاهوت و لاهوت و جبروت و ملکوت. این چهار حضرت، هم به بطون و ظهور و هم به

غیب و شهود متّصف هستند؛ چه هر حضرتی نسبت به مافوق خود ظاهر و شاهد و نسبت به مادون خود باطن و غیب است؛

مثلاً حضرت هاهوت که مقام احدیّت و تعین اول است، نسبت به مقام غیب‌الغیوب که مقام کُنه ذات حق و باطن مطلق است

عالم شاهد و ظاهر است، و نسبت به حضرت لاهوت که مادون او می‌باشد عالم باطن و غیب است. هم‌چنین حضرت لاهوت

که مقام تعین ثانی و مقام واحدیّت می‌باشد، نسبت به مادون که حضرت جبروت است غیب و باطن است؛ و حضرت

جبروت که مقام عالم عقول طولیه و عرضیه است نسبت به مافوق خود شاهد و ظاهر است و نسبت به مادون خود که حضرت ملکوت است غیب و باطن است. هم‌چنین حضرت ملکوت که عالم نفوس کلیه و عالم برزخ و مثال می‌باشد، نسبت به حضرت ناسوت باطن و غیب است و نسبت به حضرت جبروت شاهد و ظاهر است؛ و اما عالم ناسوت چون مادون او عالمی نیست، عالم شهادت مطلقه و ظاهر مطلق است و هم‌چنین مقام غیب الغیوب، غیب مطلق و باطن مطلق است؛ چه ماورای او چیزی نیست.

نیز غیب اطلاق می‌شود به غیب القوی، غیب النفس، غیب الروح، غیب السر، غیب الخفی و غیب الأخفی.

غیب اطلاق می‌شود بر تمام نشأت و عوالم ماوراء الطبیعه از برزخیه و آخرویه و جمیع مواطن غیبیه.

غیب اطلاق می‌شود بر قیامت صغری، قیامت وسطی و قیامت کبری.

غیب اطلاق می‌شود بر حشر اصغر و حشر اکبر و جمیع مواقف آخروی.

غیب اطلاق می‌شود بر موقف حساب، موقف کتاب، موقف نظایر کتب، موقف میزان و موقف صراط.

غیب اطلاق می‌شود بر یوم البعث، یوم النشور، یوم المعاد، یوم الفزع و یوم الصّعق.

غیب اطلاق می‌شود بر تمام جنات؛ از جنت نعیم، جنت فردوس، جنت عدن و جنت رضوان.

غیب اطلاق می‌شود بر جنت الآثار، جنت الأفعال، جنت الصفات و جنت الذات.

غیب اطلاق می‌شود بر جنت اللقا، جنت الوصل و جنت شهود المعبود.

غیب اطلاق می‌شود بر دوزخ و درکات آن و جهنم و انواع عذاب آن.

غیب اطلاق می‌شود بر ایمان به خلود در جنت و خلود در جهنم.

غیب اطلاق می‌شود بر ایمان و ایقان به نبوت جمیع انبیاء و سفرای الهی از آدم تا خاتم.

غیب اطلاق می‌شود بر ایمان و ایقان به ولایت کلیه مطلقه که مختص حضرت ختمی مرتبت و اوصیای اوست.

غیب اطلاق می‌شود بر ایمان و ایقان به خلافت و امامت ائمه اثنی عشر، اوصیای قدسین خاتم انبیاء، که اول آنها

حضرت علی مرتضی علیه السلام و آخر آنها خاتم الاوصیاء، حضرت مهدی، ولی عصر - ارواحنا لهم الفداء - است.

غیب اطلاق می‌شود بر امام غایب، شخص ولی عصر، حضرت بقیه الله، مهدی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه

الشریف.

بالجمله آنچه اشاره شد، همه از اطلاقات غیب و مصادیق آن است که ایمان و یقین به تمام آن، از ضروریات دین اسلام

است و مؤمن عارف باید ایقان برهانی، عیانی و شهودی به تمام مراتب غیب علی‌الاطلاق داشته باشد.

اما باید دانست که کلمه «غیب» در آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» معنایی تخصیصی دارد که مطابق عقل و نقل (قرآن و

اخبار) است و آن این است که مراد از «غیب» در آیه مبارکه، امام غایب، حضرت مهدی علیه السلام، دوازدهمین نبر برج امامت و ولایت است؛ چنانچه در تفاسیر معتبره به آن تصریح شده است؛ مخصوصاً در تفسیر برهان که آیات قرآنی را از قول معصوم تفسیر می نماید و حق هم همین است. زیرا معصومان ائمه ای اظهار علیهم السلام عالم به تنزیل و تأویل قرآن و عالم به محکم و متشابه قرآن و عالم به ظاهر و باطن قرآن و عالم به رموز و اسرار قرآن هستند.

در تفسیر برهان، ابن بابویه از حضرت امام صادق علیه السلام کاشف حقایق، اَلَّذِي اُنْكَشَفَ لَهُ الْمُلْكُ وَالْمَلَكُوتِ روایت نموده است: «الْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبَةُ»<sup>۷۵</sup>، یعنی مراد از غیب در آیه شریفه مخصوصاً و منحصرأً حِجَّتْ غَائِبِ است.

نیز در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) روایت شده که بعد از ذکر ائمه اثنی عشر تا حضرت مهدی علیه السلام می فرماید: «طوبى للصابرين فى غيبته! طوبى للمتقين على محبته!»<sup>۷۶</sup> اولئك من وصفهم الله تعالى فى كتابه فقال: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی خوشا به حال کسانی که در زمان غیبت حضرت مهدی (عجل الله فرجه الشریف) صبر می کنند! خوشا به حال کسانی که بر دوستی و محبت آن حضرت ثابت و استوارند و استقامت و ایستادگی دارند. آنان کسانی هستند که خداوند عزوجل در کتاب خود، قرآن، توصیفشان نموده و فرموده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ».

در روایت معتبر دیگری هم آمده است: عن أبي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «كتابٌ على لاريب فيه هدى للمتقين قال: والمتقون شيعتنا الذين يؤمنون بالغيب».<sup>۷۷</sup> نیز از داوود بن كثير الرقي از ابي عبدالله عليه السلام روایت شده فى قوله عزوجل «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قال: «من آمن بقيام القائم إنه حق».<sup>۷۸</sup>

هم چنین عن يحيى بن ابي القاسم قال: سألت الصادق عليه السلام عن قول الله عزوجل «الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فقال عليه السلام: «المتقون شيعته على عليه السلام، والغيب هو الحجة الغائب، و شاهد ذلك قوله تعالى: «وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»<sup>۸۰</sup> و نظیر این روایات بسیار است که ما به جهت رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم.

اگر بر مبانی عرفانی هم تکیه کنیم، هر چند غیب به طور اطلاق و انصراف مطلق به فرد کامل، غیب و به مقام غیب الغیوبی

۷۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۸.

۷۶. رک: کفایت الاثر، ص ۶۰.

۷۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۱: کتاب علی که شکی در آن نیست، برای پرهیزگاران هدایت است، و پرهیزگاران شیعیان ما هستند که به غیب ایمان دارند.

۷۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷: «من اقر بقيام القائم عليه السلام أنه حق»: هرکس به حقانیت قیام قائم ایمان آورد (اقرار کند).

۷۹. همان، جلد ۲، ص ۳۴۰: متقیان، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب همان حجّت غایب است؛ و شاهد بر این مطلب، قول خداوند است که می فرماید: «وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أُنزِلَ ...»

۸۰. یونس، آیه ۲۰: و می گویند چرا آیه و معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود. پس بگو غیب فقط برای خداست، پس منتظر باشید، که من نیز با شما از منتظرانم.

و ذات مقدس حق اطلاق شود، باز از باب مظهریت خلیفة الله برای اسماء الهی به حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۸۱</sup> و آیه «سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۸۲</sup> انسان کاملی که مظهر اسم غائب باشد، منحصرأ حضرت مهدی ولی عصر علیه السلام است که از زمان هبوط آدم تا زمان غیبت وجود امام عصر، در اناسی کامل مظهري برای این اسم وجود نداشته است. پس فقط حضرت مهدی بقیة الله است که مظهر اسم «غائب» و «باطن» است و آن زمان که ظهور و جلوه‌ی کامل خواهد نمود، به تمام اسماء باطنیه و ظاهریه و غائبیه و شاهدیه جلوه‌گر خواهد شد و بر تمام عوالم امکان، محیط خواهد گردید. این وعده‌ی خداست در قرآن: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»<sup>۸۳</sup>.

امام صادق علیه السلام فرمود مصداق و تحقق این وعده‌ی خدا در غلبه‌ی دین اسلام بر کل ادیان، در دولت حضرت بقیة الله، امام مهدی علیه السلام است که حکومت مطلق در آن عصر با قرآن است و تمام دول و ملل تحت حکومت دین مبین اسلام قرار خواهند گرفت، به حکم نص قرآن: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ».

آن که دادخواه از جان بهر آل یاسین است

در کرامت و معجز وارث النبیین است

در زمان او موقوف از ملل قوانین است

نی هزار گون ملت نی هزار آیین است

یک خدا و یک ملت یک کتاب و یک دین است

زان یگانگی گردد عالم خراب آباد

در زیارت حضرت بقیة الله، ولی عصر - ارواحنا له الفداء - می خوانیم:

«الْإِسْلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ، وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعْثَ، وَ يَمَلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا، وَ يُمَكِّنَ لَهُ، وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۸۴</sup>.

سلام بر حضرت مهدی موعود، سلام بر آن مولایی که خدا به همه‌ی امم عالم وعده داد که به [واسطه‌ی] او کلمه‌ها را

۸۱. بقره، آیه ۳۱: و تمامی اسما را به آدم تعلیم داد.

۸۲. فصلت، آیه ۵۳: به زودی آیات خود در آفاق و انفس را به ایشان نشان می‌دهیم تا برایشان روشن شود که اوست حق.

۸۳. فتح، آیه ۲۸: او کسی است که رسولش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غالب کند، و خداوند برای شهادت کافی است.

۸۴. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام، قبل از دعای ندبه و ذکر صلوات بر آن حضرت، زیارتی که با عبارت «السلام علی الحق الجدید» آغاز می‌شود.

جمع کند و روح اتحاد و وحدت در تمام امم و ملل جهان ایجاد کند و رفع پریشانی نماید، و به سبب ظهور او زمین را پر از عدل و داد سازد و وعده‌ی فرجی را که به اهل ایمان داده‌است عملی فرماید! امید است که هرچه زودتر وعده‌ی الهی نسبت به ظهور آن مظهر «قائم بالقسط» تحقق پذیرد؛ و ما باید اجابت این دعا را از لسان خود حضرت بقیة الله، ولی عصر، از صُقع احادیث مسئلت نماییم؛ زیرا او عبد مقرب و فانی فی الله است و لسان او لسان الله است و چنین دعایی رد نخواهد شد. ملای رومی خوب گفته است:

آن دعا حق می‌کند چون او فناست

آن دعا و آن اجابت از خداست

\*\*\*

ای شاهد حسن غیب یزدانی  
 ای مصلح عالم ای جهان آرا  
 ای آیت غیب ذات ناپیدا  
 باز آی و جهان به عدل و داد آرای  
 باز آی و جهان چو تار گیسویت  
 باز آی و دل جهانیان مگذار  
 باز آی و دو چشم انتظار ما  
 ای یاور و یارت ایزد یکتا  
 ملک و ملکوت را تویی رهبر  
 بر کشور شرع مصطفی بنگر  
 این خانه‌ی شرع را عمارت کن  
 ای روی تو شمع محفل عالم  
 ای مظهر سر آدم و عالم  
 برتر ز فصاحت از مسیحایی  
 باز آی و بگیر کشور دین را  
 باز آ که جهان رهانی از ظلمت

ای مظهر اقتدار سبحانی  
 ای پرتو آفتاب ربّانی  
 پیدا به تجلیات رحمانی  
 تا چند درون پرده پنهانی  
 مپسند به ظلمت و پریشانی  
 زین بیش در انتظار و حیرانی  
 از طلعت خود نمای نورانی  
 لطف ازلت کند نگهبانی  
 بر غیب و شهود هم تو سلطانی  
 ای خسرو تاجدار ایمانی  
 از لطف که می‌کشد به ویرانی  
 در شام جهان تو ماه تابانی  
 ای با تو عصای پورِ عمرانی  
 وز حُسن فزون ز ماه کنعانی  
 زین گم شدگان تیه نادانی  
 از شعشعه رُخت به آسانی



عالم شده شامِ تاریظلمانی	ای مهر سپهر علم و دین باز آی
بپذیر تو از کرم به مهمانی	ما را سر خوان جود و احسانت
از شوق لقای تو بیابانی	ای رهبر عالم ای که صد خضر است
تو چشمه‌ی کوثری و رضوانی	ما تشنه‌ی جرعه‌ی وصال تو
ای آب حیات و خضر روحانی	خلقی همه تشنگان دیدارت
تو منبع لطف و جود و احسانی	تو ظلّ خدای فرد یکتایی
بنمای رخ ای جمال سبحانی	لطفی کن و خلق را ز غم برهان
بگسل ز تعلقات جسمانی	بر طره‌ی شه الهیا دل بند
نومید مشو ز لطف رحمانی	گر غرق گناهی ای (الهی) باز
هرجا که به کار خویش در مانی	بر حجتّ غیب حق توسّل جو

اشعار دربار از استاد، عارف حکیم، الهی قمشه‌ای است که الحق عالی است.

## دو نکته مهم قرآنی

این دو نکته‌ی مهم، از آیات اوّل سوره بقره استفاده می‌شود. اوّلی به اثبات خاتمیت نبیّ اکرم اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مربوط است و دومی در اثبات حقایق شیعه امامیه است.

### یک: خاتمیت

دایره نبوت در حضرت محمدبن عبدالله (صلی الله علیه و آله) ختم شده است و آیه‌ی مبارکه دلالت بر این واقعیت دارد؛ زیرا ملاک هدایت و فوز و فلاح منحصرأ ایمان به مندرجات در اوّل آیات مبارکات سوره‌ی بقره است که «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۸۵</sup> برهان حصر آن است به قاعده‌ی ادبی؛ و چون جمله «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»<sup>۸۶</sup> یکی از مندرجات آیات مذکوره است، ایمان به انبیای سلف و نبی اکرم ما نیز می‌باشد و عبارت «مِن قَبْلِكَ» در آیه شریفه دلیل واضح و برهان لائح بر آن است که بعد از پیغمبر اکرم ما که خاتم انبیا است پیغمبری نیست؛ چه به مقتضای آیه ۸۱ سوره آل عمران، از همه‌ی انبیای سلف، عهد و میثاق و ایمان به پیغمبر خاتم گرفته شده است. نیز همه‌ی

۸۵. ترجمه آن گذشت.

۸۶. ترجمه آن گذشت.

پیامبران پیشین بشارت دهنده به بعثت حضرت خاتم النبیین الذی سَمَّیَ فِی السَّمَاءِ بِأَحْمَدَ و فِی الْأَرْضِ بِمُحَمَّدٍ بوده‌اند، و در کتب سماویّه و صحف الهیّه به آن تصریح شده‌است، و آیه: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»<sup>۸۷</sup> از جمله‌ی آن بشارت‌هاست.

بنابراین وجود انبیای سلف، مقدمه‌ی اعدادی برای وجود خاتم و بشارت به ظهور آن وجود مقدّس می‌باشد؛ و اگر حضرت محمد بن عبدالله پیغمبر ما خاتم انبیا نبود و او هم مثل سایرین مقدمه‌ی اعدادی برای وجود خاتم می‌بود، می‌بایست ملاک فلاح و هدایت، ایمان به وجود پیغمبر بعدی هم باشد و گفته شود «وَمَا یُنزَلُ مِنْ بَعْدِکَ» و حال آن‌که در آیه چنین چیزی نیست، بلکه منحصرأً ایمان به وجود آن حضرت که خاتم است و آنچه بر او نازل شده که قرآن است و خاتم کتب آسمانی است و ایمان به انبیای سلف و آنچه بر آنان نازل گردیده‌است ملاک فلاح و رستگاری و سعادت سرمدی قرار داده شده‌است، و این خود برهان محکم و دلیل متقن است که نبوت به آن حضرت ختم گردیده‌است؛ چنانچه روایت معتبر نبوی مورد اتفاق عامّه و خاصّه «لَا نَبِیَّ بَعْدِی»<sup>۸۸</sup> نیز سند خاتمیّت آن حضرت است و ما در کتاب «جلوه ربّانی» علاوه بر استدلال از آیات قرآنیّه، ده برهان عقلی بر اثبات خاتمیّت آن حضرت اقامه نموده‌ایم.

### دو: حقانیت شیعه

نکته دوم که از آیات مبارکات اوّل سوره‌ی بقره مورداستفاده واقع گردیده‌است، حقانیت شیعه‌ی امامیه‌ی اثنی عشریه است. استفاده‌ی ما در این جا از جمله‌ی «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» است. چنانچه اشاره شد مراد از غیب در آیه‌ی مبارکه، وجود ولیّ عصر، حضرت بقیّه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازدهمین نیر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت است. استدلال ما این است: در حدیث نبوی که صحّت آن مسلم بین فریقین شیعه و سنی می‌باشد، حضرت رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) فرموده‌است:

«سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِیَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ»<sup>۸۹</sup>. اگر مراد از غیب در آیه شریفه مذکوره، ذات مقدّس حق تعالی باشد، باید تمام فریق اسلام، ناجی و رستگار باشند؛ چه جمله‌ی «أُولَئِکَ عَلَی هُدًیٍّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۹۰</sup>، در ذیل آیات مبارکات به اتفاق علمای ادب مفید حصر است، و صدر آیه‌ی شریفه «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» بنابر آن‌که مراد از غیب حق تعالی باشد دلالت می‌نماید بر آن‌که تمام فریق اسلامی ناجی باشند، زیرا ملاک هدایت و

۸۷. صف، آیه ۶: و بشارت دهنده هستم به رسول پس از خودم که نامش احمد است.

۸۸. کافی، جلد ۸، ص ۱۰۷: پس از من، پیامبر دیگری نیست.

۸۹. تأویل الآیات الظاهره، ص ۱۹۵. نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۰: به زودی امت من ۷۳ فرقه خواهند شد که یکی از آن‌ها نجات یافته و باقی در آتش هستند.

۹۰. ترجمه آن گذشت.

فلاح و رستگاری را در آیات شریفه به پنج چیز قرار داده:

۱. ایمان به خدا ۲. اقامه صلاة ۳. انفاق مَمَّارزقناهم ۴. ایمان به آنچه به پیغمبر اکرم و انبیای سلف نازل شده ۵. یقین به آخرت. این پنج چیز، بین تمام فِرَقِ اسلام مشترک است؛ پس باید همه آن‌ها ناجی باشند. اما به حکم حدیث شریف سابق الذکر یک فرقه ناجی و باقی فِرَقُ غیرناجی هستند. مؤید این نکته و مُثَبِّتِ این معنا که فرقه‌ی ناجیه فقط شیعه‌ی امامیه است، حدیث شریف نبوی است که فرموده: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۹۱</sup>. نیز تصریح حضرت امام حسن عسکری - علیه الصلوة و السلام - در دست خط مبارک که فرموده است: «شيعتنا الفِئَةُ النَّاجِيَةُ»<sup>۹۲</sup>.

اگر کسی اشکال کند که با این توجیه، آیه فاقد ایمان به مبدأ و حق تعالی است، در جواب گفته می‌شود یکی از چیزهایی که بر پیغمبر نازل شده سوره توحید است که در آن به مبدأ تصریح شده است. پس توحید و خداشناسی در «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» مُنطوی است. دیگر آن که اعتراف به وجود رسول بدون اعتراف به وجود مرسل معقول نیست. نیز صدر آیه که «لَأَرْيَبَ فِيهِ» باشد، دلیل آن است که ایمان به خدا در آن منظور شده است زیرا «لَأَرْيَبَ فِيهِ» یعنی لاریب و لا شک بآن هذا الكتاب التدوینی القرآن منزل من الله و من جانب الله؛ پس اعتراف به خدا در این آیه نیز مذکور است؛ بنابراین ایمان به غیب که مراد از آن، امام غایب است ما به الامتیاز فرقه‌ی ناجیه‌ی اثنی عشریه از سایر فِرَقِ اسلام است و فرقه‌ی ناجیه منحصرأ فرقه‌ی امامیه است که مؤمن به ولی عصر، امام غایب - عجل الله تعالی فرجه - است، و هفتاد و دو فرقه‌ی دیگر اگر با فرقه‌ی امامیه در ایمان به امام غایب اشتراک نداشته باشند، مشمول غیر ناجی بوده و رستگار نخواهند بود. ناظر است به تحقیق فوق‌الذکر گفته‌ی بلبل بوستان توحید و ولایت، لسان الغیب، حافظ قرآن:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بینه  
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۹۱. ر.ک: امالی شیخ طوسی رحمه الله، ص ۷۳۳: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ هَمَّ بِمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ شد.

۹۲. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۵: شیعیان ما، گروه نجات یافته‌اند.

## صفات اهل ایمان

در کتاب قیم اصول کافی کلینی از حضرت کاشف حقایق، امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموده‌است:

«يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِي خِصَالٍ» یعنی سزاوار است مؤمن واجد هشت خصلت باشد:  
 «وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِّ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ، شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، لَا يَطْلُمُ الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ، بَدَنُهُ مِنْهُ  
 فِي تَعَبٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»<sup>۹۳</sup>.

۱. هنگام شدائد باوقار باشد.

۲. هنگام بلا شکیبیا باشد

هم آنان را ز تسلیم و توکل	به هر سختی بود صبر و تحمل
چه سختی‌ها که گیتی در پی انگیخت	چو نیروی صبوری دید بگریخت
بیابان جهان پر خار و خاشاک	صبوری بر مثال رخس چالاک
جهان صحرا و سختی‌ها سبک باد	صبوری همچو کوه سخت بنیاد
شکیبایی گزین چون پارسا مرد	صبوری کن چو پیش آید غم و درد
شکیبایی ظفر بخشد سرانجام	نیابد بی صبوری هیچ کس کام
چو سختی روی آرد مرد هشیار	به پای صبر بشتابد پی کار
به جانش صبر او آرام بخشد	فلاحش دست گیرد کام بخشد
نگردد تنگدل در هیچ سختی	برآرد شاخ صبرش نیکبختی

۳. شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، در مقام فراوانی نعمت شاکر و سپاسگزار باشد؛ زیرا خدا در قرآن فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۹۴</sup>.

چو او را دولت و نعمت شود یار	گذارد مُنْعَمَش را شُکْرِ بسیار
نگردد غرّه‌ی دولت چو جاهل	که از منعم به نعمت گشته غافل
مبند ای جان اگر منعم شناسی	در نعمت به قفل ناسپاسی
فراوان گو سپاس ایزدی را	ز ایزد خواه فیض سرمدی را

۹۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۷.

۹۴. ابراهیم، آیه ۷: اگر شکر به جا آورید، بر شما می‌افزایم.

چو گویی شکر بر نعمت فزایند  
 به هر عضوی سپاسی بایدت گفت  
 در صد لطف بر رویت گشایند  
 نه تنها با زبان این در توان سفت  
 هنوز اندر سپاسش بی‌نوایی  
 که از هر مویی ار گویی ثنایی

۴. قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ؛ به آنچه خدای رازق، روزی‌اش قرار داده قانع و خرسند باشد، چه رازق علی الاطلاق خدای یکتاست: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»<sup>۹۵</sup>. خدای حکیم به لطف ازلی خود و به مقتضای عدل و احسانش رزق هر مخلوقی را معین فرموده، خود ضامن رزق او شده و روزی‌اش را مطابق آنچه در خور اوست می‌دهد.

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش  
 حاجت موری به علم غیب بداند  
 روزی خود می‌برند پشه و عنقا  
 در بن چاهی به زیر صخره‌ی صمّا  
 از در بخشندگی و بنده نوازی  
 مرغ هوا را نصیب ماهی دریا  
 از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق  
 از عالم نهان و بر همه پیدا  
 پرتو نور سُرَادِقَاتِ جَلَالِش  
 از عظمت ماورای فکرت دانا  
 خود نه زبان در دهان عارفِ مدهوش  
 حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا  
 بار خدایا مُهَيِّمِنِی و مدبّر  
 وز همه عیبی منزّهی و مبرّا  
 ما نتوانیم حقّ حمد تو گفتن  
 با همه کَرَوْبِیَانِ عَالَمِ بِالَا

۵. لَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ،

۶. وَ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ؛ یعنی هیچ‌گاه بر دوش دوستانش باری نیفکند و چیزی بر آنان تحمیل نکند، و به دشمنانش ظلم و ستم نکند و آزارش به کسی نرسد و مردم از او ایمن باشند.

از او غیر از نکویی کس در آفاق  
 نباشد غیر نیکی از وی امّید  
 ندارد چشم زیر چرخ نه طاق  
 بد از وی کس نخواهد دید جاوید  
 جمالش آینه‌ی کلّ الکمال است  
 ز کلّ الخیر فعل شر محال است  
 چو آن نیکو نهادان پاکدین باش  
 ز شتی دور و با خوبی قرین باش  
 ز شر آن سان منزّه دار خود را  
 که ایمن سازی از خود نیک و بد را

۹۵. ذاریات، آیه ۵۸: همانا فقط خداست که رزاق است.

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز  
 که ایزد در بیابانت دهد باز  
 بیخشا هر که را بر تو ستم کرد  
 که آن بیچاره جان خود دژم کرد

۷. بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ،

۸. وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ؛ بدنش از او در رنج و تعب و مشقت باشد به لحاظ کثرت عبادت و برآوردن حاجت مردم و مردم از آنها در آسایش اند.

روا دارند بر خود رنج و زحمت  
 که می‌خواهند بهر ناس راحت  
 خصال هشت‌گانه وصف آنان  
 خوشا بر این خصال اهل ایمان

پس از بیان روایت امام صادق علیه‌السلام، اکنون به ذکر عناوین دیگری از صفات مؤمنان می‌پردازیم.

از خصال اهل ایمان است اخلاق جمیله و صفات حسنه و خوی نیکوی خداپسندانه.

از خصال اهل ایمان است حقیقت، صداقت، عُلُوْ هَمَّت، مناعت طبع و عزت نفس.

از خصال اهل ایمان است عدالت، مواسات، ایثار، تعاون، کمک و انفاق.

از خصال اهل ایمان است تواضع، تخاشع، تراحم و دست‌گیری مستمندان و مستضعفان.

از خصال اهل ایمان است جود و بخشش و سخاوت و اطعام فقرا و بینوایان.

از خصال اهل ایمان است حُسن خلق و خوش‌رویی و خوش‌رفتاری با عموم بندگان.

از خصال اهل ایمان است توکل به خدا، رضا به قضای خدا و صبر بر بلا و تسلیم مطلق شدن به امر خدا.

از خصال اهل ایمان است تقوا، صفا، وفای به عقود و ایفای به عهود.

برای هر یک از این خصال پسندیده بابی است در کتاب اصول کافی که جوینده را به آن کتاب بسیار بااعتبار رهنمایی می‌کنیم و چون بنای ما بر اختصار است به همین مقدار از آن خصال به طور فهرست اکتفا می‌نماییم.

استاد عالی مقام، حکیم الهی قمشه‌ای در غزل عاشقانِ دوست نیکو سروده‌است:

عشق است و شوق و معرفتُ زیبِ روانِ عاشقان

صبر و وفا و معدلتِ آیینِ جانِ عاشقان

در باغِ گر روید گلی وز شوق نالد بلبلی

خواهد که شاد آید دلی در بوستانِ عاشقان

سوز و گدازِ دم به دم راز و نیازِ صبحدم  
 آه و فغانِ درد و آلمِ رسم و نشانِ عاشقان  
 چون جان ز عشقِ آواره شد و آن دردِ دل را چاره شد  
 تابان هزارِ ستاره شد در آسمانِ عاشقان  
 توحید و تسلیم و رضا تمکین در اسرارِ قضا  
 مهرِ شهِ دین مرتضی سرّ و عیانِ عاشقان  
 یک دم نگردانند رو از مهر آن ماه نکو  
 آتش زند گر عشق او بر استخوانِ عاشقان  
 صدق و صفا و دوستی اوصاف مردانِ خدا  
 عهد و وفا و راستی در دودمانِ عاشقان  
 ایمان و ایقان بر خدا بر ذات و اسماءِ خدا  
 هم بر ملکُ هم بر کتبُ هم بر رُسلُ دارند جمله عاشقان

### مراتب ایمان و ایقان

نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان علم و حکمت از برای ایمان و ایقان مراتب و درجاتی است:  
 مرتبه اول، ایمان و ایقان در مقام علم‌الیقین است.  
 مرتبه دوم، ایمان و ایقان در مقام عین‌الیقین است.  
 مرتبه سوم، ایمان و ایقان در مقام حق‌الیقین است.  
 مرتبه چهارم، ایمان و ایقان در مقام بردالیقین است.  
 امیر اهل ایمان و ایقان، ولی الله اعظم، علی مرتضی - علیه آلاف التَّحیَّة و الثَّنَاء - فرموده است:  
 «طوبی لمن بوشِرَ قلبه بِبَرْدِ الْیقین»<sup>۹۶</sup>.  
 راه وصول به مقام علم‌الیقین، برهان و دلیل عقلی است.  
 راه وصول به مقام عین‌الیقین، تزکیه نفس و ارتفاع حجب است مطلقاً.

۹۶. غرر الحکم، ص ۶۱: خوشا به حال آن که قلبش بردالیقین را لمس نمود.

راه وصول به مقام حق‌الیقین، فنا و استهلاک در مفنی فيه است.

راه وصول به مقام بردالیقین، تمکین بعد التلوین و بقاء بعد الفناء است.

حکما، عرفا، انبیا و اولیا هر یک بر حسب رتبه‌ی خود، ادراک مراتب و درجات ایمان و یقین نموده‌اند؛ حتی بعضی از اصحاب رسول الله و اصحاب ائمه اطهار علیه‌السلام، به این مراتب و درجات واصل شده‌اند، چنان‌که در کتاب اصول کافی کلینی از کاشف حقایق، حضرت امام صادق - علیه الصلاة والسلام - نقل شده که فرمود: «اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصْبَحْتُ مُؤْمِنٌ حَقًّا. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِي وَ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرِي فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ، وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ، وَ كَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، أَبْصَرَتْ فَاتَّبَتْ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَدْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَعَكَ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ. فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا أَيَّامًا حَتَّى بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَرِيَّةً فَبَعَثَهُ فِيهَا فَقَاتَلَ فَقُتِلَ سَبْعَةً أَوْ ثَمَانِيَّةً ثُمَّ قُتِلَ ۹۷».

رسول الله با حارثه بن مالک انصاری روبه‌رو شد و به او فرمود: چگونه‌ای؟ عرض کرد: مؤمن حقیقی‌ام. رسول خدا فرمود: هر چیزی را حقیقتی است؛ علامت و نشانه‌ی گفتار تو چیست؟ گفت: یا رسول الله! به دنیا بی‌رغبت شده‌ام، شب و روز را به عبادت سپری می‌کنم و در اثر روزه تشنگی می‌کشم؛ گویا عرش پروردگارم را می‌نگرم که برای حساب گسترده گشته و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در میان بهشت یکدیگر را زیارت می‌کنند و گویا ناله‌ی اهل دوزخ را در میان دوزخ می‌شنوم. حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: این، حال بنده‌ای است که خدا دلش را نورانی فرموده؛ بصیرت یافتی، بر این حال ثابت باش!

عرض کرد: یا رسول الله! از خدا بخواه شهادت در رکابت را روزی من کند. حضرت دعا کرد: خدایا شهادت را روزی حارثه فرما!

چند روزی نگذشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لشکری برای جنگ فرستاد که حارثه هم در میان آن بود. او به میدان کارزار رفت و هفت یا هشت تن را کشت و سپس شربت شهادت نوشید.

جلال الدین محمد بلخی، مشتهر به ملای رومی، مضمون این حدیث شریف را در کتاب مثنوی معنوی به رشته نظم درآورده‌است و الحق عالی و باحال سروده‌است:



گفت پیغمبر صباحی زید را  
گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت  
گفت تشنه بوده‌ام من روزها  
تا ز روز و شب گذر کردم چنان  
که از آن سو جمله‌ی ملّت یکی است  
هست ازل را و ابد را اتّحاد  
گفت از این ره کوره آوردی بیار  
گفت خلقان چون ببینند آسمان  
هشت جنت هفت دوزخ پیش من  
یک به یک من می‌شناسم خلق را  
که بهشتی که و بیگانه کی است  
این زمان ظاهر شده از این گروه  
جمله را چون روز رستاخیز من  
هین بگویم یا فرو بندم نفس  
یا رسول الله بگویم سر حشر  
هل مرا تا پاره پاره بر درم  
وانمایم روز رستاخیز را  
وانمایم من پلاس اشقیا  
دوزخ و جنّات و برزخ در میان  
وانمایم حوض کوثر را به جوش  
و آن کسان که تشنه گردش می‌زی‌اند  
می‌بساید دوششان بر دوش من  
گر شد این گوشم ز بانگ آه آه  
اهل جنت پیش چشمم ز اختیار

کَيْفَ أَصْبَحْتُ أَي رَفِيقَ بَاصِفَا  
كُوْنِشَانِ اَز بَاغِ اِيْمَانِ گِر شَكْفَتِ  
شَبِ نَخْفَتْسْتَمِ ز عَشَقِ و سُوْزَهَا  
كِه ز اِسْپِرِ بَگْذَرْدِ نُوْكِ سَنَانِ  
صَدَهْزَارَانِ سَالِ وِيَكِ سَاعَتِ يَكِي اِسْتِ  
عَقْلِ رَا رِه نِيَسْتِ ز اَن سُو اِفْتَقَارِ  
دِر خُوْر فِهْمِ و عَقُوْلِ اِيْنِ دِيَارِ  
مَنْ بِيْنِمِ عَرْشِ رَا بَا عَرْشِيَانِ  
هَسْتِ پِيْدَا هَمْچُو بَتِ پِيْشِ شَمْنِ  
هَمْچُو گَنْدَمِ مَنْ ز جُو دِر اَسِيَا  
پِيْشِ مَنْ پِيْدَا چُو مَارِ و مَاهِي اِسْتِ  
«يَوْمَ تَبْيَضُّ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ»  
فَاشِ مِي بِيْنِمِ عَيَانِ اَز مَرْدِ و زَنْ  
لَبِ گَزِيْدِشِ مِصْطَفِي يَعْني كِه بَسِ  
دِر جِهَانِ پِيْدَا كْنِمِ اَمْرُوْزِ نَشْرِ  
تَا چُو خُوْرشِيْدِي بَتَابَدِ گُوْهَرْمِ  
نَقْدُ رَا و نَقْدِ قَلْبِ اَمِيْزِ رَا  
بِشْنَوَانِمِ طَبَلِ و كُوْسِ اَنْبِيَاءِ  
پِيْشِ چَشْمِ كَاْفِرَانِ اَرْمِ عَيَانِ  
كَآبِ بَرِ رُوْشَانِ زَنْدِ بَانْگِشِ بِه گُوْشِ  
وَانْمَايِمِ يَكِ بِه يَكِ رَا كِه كِي اَنْدِ  
نِعْرَه هَاشَانِ مِي رَسَدِ دِر گُوْشِ مَنْ  
اَز حَنْيْنِ و نَالِه وَ اَحْسَرْتَاهِ  
دِر كَشِيْدِه يَكِ بِه يَكِ رَا دِر كَنْارِ

دست یکدیگر زیارت می‌کنند  
 هم‌چنین می‌گفت سرمست و خراب  
 نیست حکمت گفتن این اسرار را  
 و ز لبان هم بوسه غارت می‌کنند  
 داد پیغمبر گریبانش به تاب  
 چون قیامت می‌رسد اظهار را

## لوازم ایمان

یکی از لوازم ایمان و یکی از نشانه‌های اهل ایمان آن است که مؤمنان به خاطر ایمان و اعتقادی که به ذات خدای یکتا دارند، همه دارای روح وحدت و یکتاپرستی هستند و بدین جهت باهم متحد و متفق می‌باشند، هیچ‌وقت با یکدیگر اختلاف ندارند و همه باهم صفا و وفا و صداقت دارند.

آنان در اوصاف خود مانند ملائکه و عقول هستند و چنانچه اختلاف در عالم عقول و ملائکه نیست، عالم آن‌ها نیز عالم یگانگی و صفای مطلق است. هیچ‌وقت بین جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل اختلافی نیست؛ بلکه نهایت اتحاد و صفا و صمیمیت و یگانگی میان آن‌ها برقرار است. انبیاء، اولیاء، صالحان و مؤمنان نیز همه باهم این چنین هستند، همه با یکدیگر متحدند و هرگز جدایی و اختلاف بین ایشان نیست: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۹۸</sup>. الحق عارف قیومی، ملای رومی در کتاب مثنوی خوب گفته‌است:

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از جان باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن	ور کشد بار این نگردد آن گران
بلکه این شادی کند از مرگ آن	از حسد میرد چو بیند برگ آن
جان گرگان و سگان ازهم جداست	متحد جان‌های شیران خداست
این مثال جان حیوانی بود	نی مثال جان ربانی بود
ز آن همه جنگند این اصحاب ما	جنگ کس نشیند اندر انبیاء
جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم	کان یکی صد جان بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چون که برگیری تو دیوار از میان

۹۸. حجرات، آیه ۱۰: همانا مؤمنان برادرند.

چون نباشد خانه‌ها را قاعده مؤمنان باشند نفس واحده

ذات ذوالجلال و الاکرام تمام اهل کتاب را به اتحاد و نیکی و یکرنگی دعوت می‌نماید و خطاب به اهل کتاب می‌فرماید:  
 «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»<sup>۹۹</sup>.

اتحادی خالی از شرک و دویی	باشد از توحید نی ما و تویی
آفرین بر عشق کل اوستاد	صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مُفْتَرِقْ در رهگذر	یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر
دو قبیله که اوس و خزرج نام داشت	یک ز دیگر جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی	محو شد در نور اسلام و صفا
نفس واحد از رسول حق شدند	ورنه هر یک دشمن مطلق بُدند
اولاً اخوان شدند آن دشمنان	همچو اعدادِ عَنَبْ در بوستان
از دم «الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ» به پند	در شکستند و تن واحد شدند
صورت انگورها اخوان بُدند	چون فشردی شیرهی واحد شدند

افسوس که در دوران ما روح وحدت و اتحاد در میان مسلمانان جهان نیست و اگر بود، دشمنان دین و بدخواهان دست تعدی و تجاوز به سوی کشورهای اسلامی دراز نمی‌نمودند و طمع خود را از استعمار و استثمار ملل اسلام قطع می‌کردند. علت این که استکبار جهانی جری شده، عدم اتحاد و اتفاق جامعه مسلمانان است. پس بر ماست که به دستور کتاب آسمانی نسبت به متحد بودن عمل کنیم و همه یک صف در برابر دشمن دین تشکیل دهیم تا دشمنان را مجال برای مقابله با ملل اسلام نماند، و آنان در نبرد با مسلمانان، چه جنگ خارجی و چه معارضه‌ی فرهنگی با شکست روبه‌رو شوند و پیروزی در هر دو مورد نصیب مسلمانان و اهل ایمان باشد.

غزلی از استاد عالی مقام، حکیم الهی قمشه‌ای - رضوان الله تعالی علیه - به نظر رسید که ذکر آن در این مقام مناسب است:

بیا تا دلبر هم یار هم جانان هم باشیم  
 وفادار هم آرام‌دل هم جان هم باشیم

۹۹. آل عمران، آیه ۶۴: بگو ای اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای بیابید که میان ما و شما یکسان است، [یعنی] این که جز خدا نپرستیم و چیزی را شکریش نکنیم.

صفای باغ هم باد بهار هم به کار هم  
 نوای عندلیب هم گل بستان هم باشیم  
 غم هم شادی هم قبض و بسط قلب هم گردیم  
 نگهبان حیات هم رگ و شریان هم باشیم  
 به روز هوشیاری آفتاب هم شب مستی  
 چراغ محفل هم کوکب رخشان هم باشیم  
 به صحرای محبت صید هم صیاد هم باشیم  
 به میدان مروّت گوی هم چوگان هم باشیم  
 کمیل و میثم و عمّار و مقداد و صُهب هم  
 اویس و زید و حُجر و بوذر و سلمان هم باشیم  
 فلک نمرود وش گر آتش افروزد به جان ما  
 خلیل آسا به گلشن ز آتش سوزان هم باشیم  
 شب تار از رقیب دل سیه شد روزگار ما  
 بیا تا شمع خورشید آیت تابان هم باشیم  
 بیوشانیم عیب و پرده دارِ راز هم گردیم  
 هم آهنگ و نوای هم نی نالان هم باشیم

نیز در غزل وحدت فرموده:

بیا تا شمع هم پروانه‌ی هم یار هم باشیم  
 در این گلشن بهار هم گل هم خار هم باشیم  
 به صحرای صفا در پرده با هم راز هم گوئیم  
 به گلزار وفا هم ناله و همراز هم باشیم  
 شبان تیره را روشن کنیم از مهر یکدیگر  
 در این تاریک محفل شمع گلرخسار هم باشیم  
 ز یکرنگی به هم آینه‌وار اوصاف هم گوئیم  
 به یکتایی دل هم دیده‌ی بیدار هم باشیم

به جان سوزی رفیق شعله‌های اشتیاق هم  
 به دلداری حریف خصم آتش‌بار هم باشیم  
 چو یاران نبی در صُفّهی توحید بنشینیم  
 صفای هم گل هم باغ هم گلزار هم باشیم  
 اویس و بوذر و مقداد و سلمان و حبیب هم  
 کمیل و زید و حُجر و میثم و عمّار هم باشیم  
 شب ظلمت چراغ شادی از صحبت برافروزم  
 به روز هوشیاری رهبر افکار هم باشیم  
 حریفان مست و تیرانداز و ما پروای هم داریم  
 رقیبان رُند و غافل‌گیر ما هشیار هم باشیم  
 الهی دشمنان دادند دست دوستی باهم  
 چرا ما دوستان پیوسته در پیکار هم باشیم

قرآن حکمتی داشت که ما را به وحدت و اتحاد دعوت نمود. مگر در صدر اسلام همین روح اتحاد و وحدت در مسلمانان با این‌که جمعیت کثیری نبودند باعث پیشرفت و فتح و پیروزی آنان نشد؟ مگر در این دوران، در نهضت و قیام آن اَبْرَمردِ شجاعت و سیاست و علم و عرفان و حکمت، حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی - با همت و وحدت و اتحاد ملتِ غیورِ ایران پیروزی حاصل نشد؟

امروز هم بایست روح وحدت و اتحاد را حفظ کنیم تا خود را به انقلاب کلی حضرت ولی عصر، مهدی علیه‌السلام مظهر قائم بالقسط متصل نماییم و پرچم اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز درآوریم، که مطابق مدارک و علامات‌ی که از اخبار به-دست ما آمده، دولت و ظهور آن بزرگوار خیلی نزدیک شده‌است. امیدواریم زنده باشیم و تجلی و ظهور آن حضرت را دریابیم و از یاران او به‌شمار آییم؛ انشاء الله تعالی!

«اللَّهُمَّ ارْنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ».

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست      بگشای لب که قند فراوانم آرزوست  
 ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر      کان چهره‌ی مشعشع تابانم آرزوست  
 یعقوب‌وار و اسفها همی زنم      دیدار حسن یوسف کنعانم آرزوست

جانم ملول گشت ز فرعونیان دهر  
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما  
پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست  
آن نور دست موسی عمرانم آرزوست  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست  
آن آشکار طلعت پنهانم آرزوست

تا این جا را جلال الدین محمد مشهور به ملای رومی در شمس الحقایق گفته است و از این به بعد مؤلف اضافه نموده است:

آن غایب عیانی و آن حجّت زمان  
آن قاهری که جمله قوا تحت امر اوست  
آن کو بود سپهبد منصور سرمدی  
آن دست قدرت ازلی مظهر علی  
آن یادگار حیدر و آن پور عسکری  
ای صبح وصل یار کجایی که سالهاست  
من دردمند هجر و تو خود عیسی زمان  
با یک کرشمه ای ز تو درمانم آرزوست  
وصل و شهود طلعت جانانم آرزوست  
آن شاهد نهانی سبحانم آرزوست  
فرمانروای عالم امکانم آرزوست  
یکتا ولی ایزد منانم آرزوست  
آن شیر حق به عرصه میدانم آرزوست  
مهدی عصر و محیی قرآنم آرزوست  
دوری ز صحبت شب هجرانم آرزوست  
من دردمند هجر و تو خود عیسی زمان  
با یک کرشمه ای ز تو درمانم آرزوست  
وصل و شهود طلعت جانانم آرزوست

\*\*\*

هله عاشقان بشارت که نمآند این جدایی

برسد زمان دولت بکند خدا خدایی

السَّاعَةَ مَدِدِ وَلِي عَصْرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ است که ملت با ایمان ایران اسلامی را یاری می‌نماید و در دل دشمنان اسلام رعب و ترس انداخته که با آن همه قوا و تجهیزات شکست می‌خورند. روزی خواهد رسید که قوای اسلام در سراسر جهان بر قوای کفر غلبه کند، و تمام جهانیان را تحت حکومت عدل اسلام و زیر پرچم قرآن درآورد؛ و این امر موکول است به ظهور حجت الله، ولی دهر، حضرت مهدی - علیه الصلوة و السلام.

این وعده خداست که تخلف نپذیرد؛ کما اشاریه نصّ الكتاب الالهی: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً»<sup>۱۰۰</sup>.

آن که دادخواه از جان بهر آل یاسین است

در کرامت و معجز وارث النبیین است

در زمان او موقوف از ملل قوانین است

نی هزارگون مذهب نی هزار آیین است

یک خدا و یک ملت یک کتاب و یک دین است

ز آن یگانگی گردد عالم خراب آباد

در زیارت حضرت ولی عصر می‌خوانیم: «السلام على المهدي الذي وعد الله به الامم ان يجمع به الكلم، و يلم به الشعث، و يملأ به الارض قسطاً و عدلاً، و يُمكن له، و يُنجز به وعد المؤمنين» یعنی سلام بر آن ولی الله اعظم که نام مبارکش مهدی است و خداوند وعده داده است به او همه‌ی امم را که جمع کند به سبب او جمیع کلمه‌ها را؛ یعنی اتحاد و اتفاق و روح وحدت در تمام ملل ایجاد نماید، و به‌وسیله‌ی او پراکندگی را به اجتماع مبدل سازد و به سبب او زمین را پر از عدل و داد نماید و حکومت عدل مطلق را در سراسر جهان جاری و ساری فرماید، و انقاد فرماید به سبب ظهور او وعده‌ی فرجی را که به اهل ایمان داده است.

گرگ مر گله را شبان باشد

حکمش اندر جهان ز بس جاری

باز و تیهو هم آشیان باشد

عدلش اندر زمان ز بس ساری

صولت اژدر ژیان باشد

آن قضا صولتی که صولت او

آنچه گوید همین همان باشد

در رکابش ملک روان باشد

عیش و شادیش آن زمان باشد

می‌دهد چون که دادِ مظلومان

در کلام معجز نظام رسول الله (صلی الله علیه و آله) در پاسخ جابر بن عبدالله انصاری آمده است: «ذلک الذی یفتح الله علی یدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا»<sup>۱۰۱</sup> یعنی آن مهدی، دوازدهمین خلیفه‌ی من و دادرس مظلومان است که خدا به دست او از تمام فراعنه و طاغیان و ستم‌کاران جهان انتقام خواهد گرفت، و او کسی است که خدا به دست ولایتی او مشارق و مغارب گیتی را فتح خواهد کرد و صفحه‌ی جهان را به تصرف او درآورد، حکومت آن مظهر قائم بالقسط را در سرتاسر عالم جاری و ساری خواهد ساخت.

«اللهم کُنْ لولیک الحُجَّةَ بنِ الحسنِ صلواتک علیهِ و علی آبائه فی هذه السَّاعَةِ و فی کلِّ سَاعَةٍ و لِيَا و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتى تُسکِنَهُ أَرْضِکَ طَوْعاً و تُمَتِّعَهُ فیها طویلاً»<sup>۱۰۲</sup>

«اللهم إنا نرغبُ إلیک فی دولتهِ کریمه تُعزِّبُها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بها النفاقَ و أهلَهُ، و أن تجعلنا فیها من الدَّعَاةِ إلی طاعتک، و القادةِ إلی سبیلک، و ترزقنا بها کرامه الدُّنیا و الآخرة»<sup>۱۰۳</sup>

خدایا ما به تو امید و اشتیاق داریم که دولت با کرامت امام زمان را به ظهور آوری، و اسلام و اهلش را به آن عزت بخشی، و نفاق و اهل نفاق را ذلیل گردانی، و ما را در آن دولت حقّه اهل دعوت به اطاعت از پیشوایان راه هدایت قرار دهی، و به وسیله‌ی آن بزرگوار به ما عزت و کرامت دنیا و آخرت عطا فرمایی.

۱۰۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹: او همان کسی است که خدا به دست او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را فتح می‌کند.

۱۰۲. مصباح‌المتجهج، ص ۶۳۰.

۱۰۳. مفاتیح‌الجنان، دعای افتتاح.



## ایمان به مرگ

شکّی نیست که تمام مخلوقات و موجودات را حرکت تکاملی است و همه رو به کمال می‌روند. هدف در حرکت تکاملی انسان از سایر مخلوقات و موجودات، عالی‌تر است و آن مقصد نهایی وصول به حقّ متعال و لقاء ذات ذوالجلال و رجوع به صُفَعِ الوهی و جَنّتِ الوصالِ ربوبی است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱۰۴</sup>

از کوی تو می‌آیم هم سوی تو می‌آیم در سیر و سلوک خود بازار تو می‌بینم

انسان در سیر تکاملی و حرکت استکمالی مراحل پیمود؛ مانند این که نطفه بود، حرکت نمود و علّقه شد. علّقه بود، حرکت نمود و مضغه شد. سپس در حرکت تکاملی و استخوان‌بندی، لباس لَحْم پوشید. سپس با ایلاجِ روح در او، خلقِ آخر شد و چون جان و تن باهم آمیخت أَحْسَنَ المخلوقین شد، و ذات ربّ العالمین، نسبت به شاهکار قدرتش در ایجاد انسان، خویش را ستایش فرمود، لفظه: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الخَالِقِينَ»<sup>۱۰۵</sup>

جزء کل شد چون فرو شد جان به جسم کس نسازد زین عجایب‌تر طلسم  
جسم و جان پاک باهم یار شد آدمی اعجوبه‌ی اسرار شد

اما هنوز حرکت استکمالی او به نهایت نرسیده بلکه باید مراحل دیگری را نیز بپیماید؛ لذا در تعقیب آیه فوق‌الذکر ذات ربوبی فرمود: «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَكَمِيتُونَ»<sup>۱۰۶</sup> یعنی بعد از این مراحل در حرکت استکمالی شما می‌میرید و کامل‌تر می‌شوید. مردن کمال است. انسان تا نمرده است، هنوز به کمال نرسیده و هنگامی که مُرد، کامل می‌گردد. انسان با مردن ترقّی می‌کند و کامل‌تر می‌شود؛ تا نپنداری که مرگ عدم است. مرگ امر وجودی است، نه عدمی. منطلق وحی، موت و حیات را دو امر وجودی معرفی نموده است، لفظه تعالی: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاتَ»<sup>۱۰۷</sup>.

امام باقر علیه‌السلام که شکافنده‌ی علوم اولین و آخرین است فرمود: «الموتُ و الحیاتُ خَلْقَانِ مِنَ خَلْقِ اللَّهِ»<sup>۱۰۸</sup> یعنی موت و حیات هر دو مخلوق خدای هستند. این حدیث شریف کاشف از آن است که حیات و موت دو امر وجودی‌اند.

۱۰۴. مؤمنون، آیه ۱۴: احسنت بر خداوند که بهترین آفرینندگان است.

۱۰۵. مؤمنون، آیه ۱۴: احسنت بر خداوند که بهترین آفرینندگان است.

۱۰۶. همان، آیه ۱۵.

۱۰۷. ملک، آیه ۲: کسی که مرگ و زندگی را خلق کرد.

۱۰۸. کافی، ج ۳، ص ۲۵۹: مرگ و زندگی، دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند.

هر کس موت را امر عدمی توهم کند، درواقع حقیقت مرگ را نشناخته است؛ قرآن می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۱۰۹</sup>.

نوشیدن شربت موت، امر وجودی است، نه عدمی.

از حضرت رسول اکرم، پیغمبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) منقول است که فرموده: «إِنَّ الْمَوْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الشَّرْبَةِ الْبَارِدَةِ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ»<sup>۱۱۰</sup> یعنی مرگ از نظر من مثل شربت خنکی است که انسان تشنه در روز بسیار گرم و با حرارت بنوشد. واقعاً عجب تشبیه زیبایی عقل کل فرموده‌است!

حضرت ختمی مرتبت موت را نوشیدن شربت خنک در برابر شدت حرارت دانسته است. آری! عاشق خدا که حرارت و عشق و محبت و شوق به وصال آن یار کلّ الجمال الوهی دارد و در التهاب و حرارت و گداز عشق به حق می‌سوزد، علاجش شربت خنک موت است که در واقع شراب سرد معطر کافوری است که او را با وصال دل آرام خود آرام می‌سازد.

خنک ساز این دل پر شور ما را

بده ساقی می کافور ما را

که تا آرام گیرم از وصالش

شرابی ده ز کافور جمالش

به همین جهت بود اشتیاق امیر اهل ایمان، علی علیه‌السلام به موت که می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَا بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِنْدَى أُمِّهِ»<sup>۱۱۱</sup> به خدا سوگند که انس و اشتیاق علی‌ابن ابی‌طالب به مرگ بیشتر است از اشتیاق طفل به پستان مادر.

هنگامی هم که شمشیر زهرآلود ابن ملجم در سحر ماه رمضان بر فرق آن بزرگوار فرود آمد، خودش به خود تبریک گفت و فرمود: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ»<sup>۱۱۲</sup>، به پروردگارم قسم به مراد و مقصود خود رسیدم.

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی‌خود از شعشعه‌ی پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که آن تازه براتم دادند

۱۰۹. آل عمران، آیه ۱۸۵: هر نفسی، چشیده مرگ است.

۱۱۰. رک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵۳.

۱۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۱۱۲. خصائص الانمه، ص ۶۳.

در کتاب محبّة البيضاء علامه فیض کاشانی و معانی الأخبار رئیس المحدثین صدوق روایت شده: قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ، فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لَأَنَّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَوَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انظُرُوا لَا يَبَالِي بِالْمَوْتِ! فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَعْبرُ بِكُمْ عَنْ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَتَّقَلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟! وَمَا هُوَ إِلَّا لَعْنَةٌ عَلَيْكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَتَّقَلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ؛ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَاتِهِ، وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ».<sup>۱۱۳</sup>

چون روز عاشورا کار بر حضرت حسین بن علی علیه السلام بسیار سخت شد، برخی از اشخاصی که ناظر احوال آن حضرت بودند نظر کردند بر آن بزرگوار، دیدند در حالات خود به خلاف آن‌هاست که در محضرش هستند؛ زیرا حال ایشان چنین بود که هرچه امر کارزار شدت می‌یافت رنگ چهره‌ی آنان تغییر پیدا می‌کرد و بندهایشان لرزان می‌شد و دل‌هایشان به پیش می‌افتاد.

اما حال سیّد العشاق حضرت امام حسین علیه السلام و بعضی از خواص آن بزرگوار که با آن حضرت بودند چنین نبود، بلکه از خصایص آن‌ها بود که رنگ صورت ایشان مشعشع می‌شد و می‌درخشید و اعضاء و جوارحشان آرام می‌گرفت و نفس‌ها در سینه‌ی آن‌ها در کمال آرامش و سکون بود.

ناظران می‌گفتند: ببینید این آقا باکی از مرگ ندارد! حضرتش خطاب به اصحاب باوفايش فرمود: «صبراً بنی الکرام! فما الموتُ إلا قنطرة» ای بزرگ‌زادگان! قدری صبر پیشه کنید؛ زیرا مرگ نیست مگر پلی که شما را از آسَاء و ضراء و رنج‌ها و سختی‌ها به سوی جنت‌های وسیع و نعمت‌های دایمی عبور می‌دهد. پس کدام یک از شما اکراه دارید که از زندانی به قصر مجللی منتقل گردید؟ بلی! مرگ برای دشمنان نیست مگر مانند کسی که از قصری به زندان و شکنجه‌های آن منتقل گردد؛ چه این حدیث از پدر بزرگوارم به من رسید که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای عبور مؤمنان به سوی بهشت و عبور کافران به سوی جحیم. من دروغ نمی‌گویم و به من نیز دروغ گفته نشده است». صدق ولی الله و صدق رسول الله صلوات الله علیهما ازلاً و ابداً و سرمداً!

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه‌ای - رضوان الله تعالی علیه - در غزل شاه شهیدان سروده است:

گر هوشیاری مخوان مرگ روزی که از تن برستی  
 کان عالم زندگانی است گر عارف و حق پرستی  
 از تن که بیرون خرامی جانی و مست مدامی  
 روشن چو ماه تمامی بیرون ز بالا و پستی  
 تقوا سلاح نکویان ما و رخ ماهرویان  
 صهبای ناب از رقیبان ما و شراب آلستی  
 با یار اگر آشنایی مشتاق آن دلربایی  
 در قید عهد و وفایی بر زلفش آویز دستی  
 جان است اشراق سرمد از جامه‌ی تن مجرد  
 بی حد نگنجد چو در حد زین رو قفس در شکستی  
 این خانه چون گشت ویران پیدا شود گنج پنهان  
 آن گوهر سر سبجان یابی چو از خاک رستی  
 بنگر که شاه شهیدان سلطان فوج سعیدان  
 یک دست با تیغ و میدان بر طره دوست دستی  
 در مشرق عشق رویش و الصبح و اللیل مویش  
 بشکست چرخ ار سبویش شد عین دریای هستی  
 آن غنچه لب را چو دیدی صد جامه چون گل دریدی  
 سیمرغ جان بر پریدی وز دام ارکان برستی  
 فردا که از تن برآیی در باغ جنت هُمایی  
 بر سدره شهر گشایی عرشت به زیر پرستی  
 اندیشه‌ی وصل ما را دلشاد سازد نگارا  
 بر روی امیدواران آه از در وصل بستی  
 در عشق ثابت قدم باش آماج تیر آلم باش  
 شادان به هر رنج و غم باش گر از می عشق مستی

ما را غم مرگ الهی شادی است بر وصلِ ماهی

این جا دل است و غم دل آن جا رخ دلبرستی

پس دانستی که انسان با مردن نه تنها معدوم نمی‌شود بلکه کامل‌تر شده و به حیات عالی‌تر و پاینده‌تر نایل می‌گردد؛ زیرا قرار بر سیر تکاملی و حرکت استکمالی و ترقی و تعالی است، نه سیر قهقراپی و موت در واقع سفر الی الله است و بازگشت به سوی خداست. در اشعار بزرگان عرفا به این معنا اشاره شده‌است؛ مولوی در کتاب مثنوی می‌فرماید:

وز نما مُردم ز حیوان سر زدم	از جمادی مُردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی ز مُردن گم شدم	مُردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از ملائک بال و پر	بار دیگر هم بمیرم از بشر
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک پُرآن شوم

حال باید دانست با این‌که مرگ موجب کمال و ترقی انسان است، چرا بعضی از مردم از مرگ می‌ترسند و نمی‌خواهند با آن روبه‌رو شوند. این ترس از مرگ دو علت دارد:

جهت اول آن است که: چنین کسانی مرگ را عدم و نیستی و نابودی خود می‌پندارند و بدین لحاظ از مردن می‌ترسند. علت دوم آن است که: ایمان و عمل صالح ندارند و پرونده‌شان آنان را بد نشان می‌دهد و آن‌ها نمی‌خواهند روی کردار زشت خود را ببینند؛ به همین جهت از مردن و مقابل شدن با چهره‌ی قبیح خود کراهت دارند.

قرآن در سوره‌ی جمعه می‌فرماید: «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱۱۴</sup>، آن‌گاه می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱۱۵</sup>. یعنی اگر گمان می‌کنید که شما دوستداران خدا هستید، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید. سپس فرموده: شما در اثر کردار بدی که دارید آرزوی مرگ نمی‌کنید، خدا بر کردار ستمکاران دانا و آگاه است. چه خوب گفته است مولوی در مثنوی:

ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار	آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار
زشت روی توست نی رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رسته است از نکوی است از بدست	ناخوش و خوش هم ضمیرت از خودست

۱۱۴. جمعه، آیه ۶.

۱۱۵. همان، آیه ۷.

گر به خاری خسته‌ای خودکشته‌ای  
ور حریر و قزدری خود رشته‌ای  
مرگ هرکس ای پسر هم‌رنگ اوست  
آینه صافی یقین هم‌رنگ روست  
پیش ترک آینه را خوش رنگی است  
پیش زنگی آینه هم زنگی است

بنابراین مؤمن حقیقی که ایمان و یقین به آخرت دارد و با اعتقاد درست و عمل نیک خود را ساخته است، از مردن نمی‌ترسد بلکه آرزو دارد به وسیله‌ی مرگ به شهود محبوب سرمد واصل گردد.

امیر اهل ایمان علی علیه‌السلام در وصف متقیان فرموده‌است: «لَوْ لَّا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ».<sup>۱۱۶</sup>

گر آنان را زمان وصل محبوب  
نبود آن شاهبازان را قفس جای  
چو سیمرغ از فضای تنگ کونین  
به زندان تنگدل آن بی‌گناهی است  
بر آن مرغ آمد این خاکی قفس تنگ  
چو آن مرغان جان بینند یاران  
همه مشتاق پروازند از این دام  
به جان مشتاق دیدار نگارند  
همه غمگین ز هجران حبیب‌اند  
همه ایام و سال و مه شمارند  
نبودی در قضای عشق مکتوب  
که شاهان را به زندان نیست مأوای  
برون جستند در یک طرفه‌العین  
که بیرون جایگاهش قصر شاهی است  
که بیند باغ گل فرسنگ فرسنگ  
به گلزار جنان خوش چون هزاران  
کجا در دام تن گیرند آرام  
به چشم شوق گریان ز انتظارند  
همه بر وصل دلبر بی‌شکیب‌اند  
که روز وصل جانان جان سپارند

در حدیث معتبر آمده‌است: «الموت تحفة المؤمن»<sup>۱۱۷</sup>. واقعاً برای کسی که ایمان و عمل صالح دارد و هرچه بیشتر زاد و توشه برای آخرت تهیه نموده، مرگ تحفه است؛ زیرا مرگ او را از غم و محنت دنیا نجات می‌دهد و او را به لقاء الله که منتهای آرزویش است واصل می‌گرداند.

۱۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳: اگر مرگی که خداوند برای آنان مقدر فرموده نبود، به اندازه یک چشم بر هم زدن، روحشان در بدن قرار نمی‌گرفت.

۱۱۷. الدعوات، ص ۲۳۵: مرگ، ارمغان مؤمن است.

ساقی به یادِ شادیِ جانِ بخشم  
 مرگ است گنج و شادی و بنماید  
 مرگ است کاروان که به مصر آرد  
 مرگ است نوبهار و پدید آرد  
 مرگ است پیک عالم جان کز لطف  
 مرگا تو زین کمندِ خلاصم کن  
 مرگا تو ابرِ لطفی و بر من بار  
 من خسته مرگ خضر مبارک پی  
 در مُلکِ تن اسیرم و زندانی  
 تا خسروم به مُلکِ ابد یابی  
 تا بر شود ز کاخِ فلکِ قَدرم  
 شور افکند ترانه‌ی توحیدم  
 عشق افکند به کاخِ ازلُ فرشم  
 ساقی چو چشم یار کند مستم

صه‌بای عشقِ ده دو سه پیمانم  
 بیرون ز کنج کلبه‌ی احزانم  
 از چاه طبع شاهد کنعانم  
 صد رنگِ گلُ به طرف گلستانم  
 آید ز کوی حضرت جانانم  
 برهان ز دام فتنه‌ی دورانم  
 تا گردِ غم ز چهره برافشانم  
 من تشنه مرگُ چشمه‌ی حیوانم  
 مرگا رهان ز سختی زندانم  
 مرگا بسوز خیمه‌ی ارکانم  
 تا بگذرد ز عرشِ برینُ شأنم  
 شوق آورد ترانه‌ی ایمانم  
 جان گسترده به باغِ ابدِ خوانم  
 ساز از جمالُ واله و حیرانم

## ایمان به سؤال و جواب

قال الصادق عليه السلام: «من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج، والمساءلة في القبر و الشفاعة».<sup>۱۱۸</sup>  
 کاشف حقایق، حضرت امام صادق - صلوات الله علیه - فرموده است: هرکس سه چیز را انکار نماید از شیعیان ما نیست و آن عبارت است از معراج خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)، و سؤال و جواب قبر، و شفاعت.  
 در این مقام مسائله در قبر موضوع بحث ماست. مسئله‌ی معراج و شفاعت را در جای خود تحقیق و بیان نموده‌ایم. مسائله در قبر از مسائل غامض و مشکل علوم ماوراءالطبیعه است.

چند مطلب در رابطه با مسائله در قبر هست که باید مورد تحقیق واقع شود و با برهان، یقین و تصدیق به آن حاصل گردد.  
 مطلب اول این‌که: اساساً قبر چیست و کجاست. مطلب دوم آن‌که: مبدأ تکون ملکین سؤال کننده از میت چیست. مطلب سوم آن‌که: مورد سؤال ملکین از میت چیست. چهارم این‌که: مسئول عنه در قبال سؤال ملکین کیست؛ آیا سؤال ملکین از روح انسانی است، یا از بدن مثالی و برزخی او و یا این‌که سؤال از همین بدن عنصری طبیعی است. مطلب پنجم این‌که: اگر مسئول عنه همین بدن عنصری باشد ممکن است چند اشکال مطرح شود.

یکی این‌که این بدن که حیات ندارد، چگونه می‌خواهد جواب ملکین را بدهد. به‌علاوه ممکن است میت سر در بدن نداشته باشد، یا بدن او سوخته باشد؛ در این صورت چگونه ذرات خاکستر بدن او پاسخ‌گوی ملکین خواهد بود و نیز اشکالات دیگری هم متصور است.

مطلب اول: قبر چیست و کجاست؟

قبر در عرف مردم عادی به آن گودالی که اموات را در میان آن دفن می‌نمایند اطلاق می‌شود ولی در عرف اهل معرفت قبر عبارت است از نهان‌خانه‌ی اسرار الهی، «ما بعد الموت قبر». «القبرُ إمَّا روضةٌ من رياضِ الجنةِ أو حفرةٌ من حفرِ النَّيرانِ».<sup>۱۱۹</sup>

آنچه مسلم است انسان بعد از مردن با مسائله در قبر مواجه می‌شود. اما مبدأ تکون ملکینی که در بالین میت حاضر می‌شوند چیست؟ باید دانست که حق تعالی به قدرت مطلقه و حکمت بالغه‌اش و از لطف و عنایتی که به انسان دارد، در وجود او دو قوه آفریده است: یکی قوه‌ی نظریه و دیگری قوه‌ی عملیه.

قوه نظریه را آفرید برای دانستن‌ها؛ یعنی برای اکتساب علم و دانش و برای یاد گرفتن اصول اعتقادی و علوم ماوراء-الطبیعه و دانستن حقایق عالم غیب و برای آنچه به فکر و نظر مربوط است.

۱۱۸. شیخ صدوق، امالی، ص ۲۹۴.

۱۱۹. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷ و ج ۶، ص ۲۷۵: قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت است یا گودالی از گودال‌های جهنم.



قوه عملیه را آفرید برای این که انسان آنچه را دانست، در مقام عمل به کار بندد و دستورات الهی و احکام دین را اجرا کند و با جنبه‌ی قدس و تقوا و از روی قصد و اختیار و اراده، با این قوه‌ی عملیه، جامه‌ی عمل به دانستنی‌های خود بپوشاند. ما، الساعه در این دار دنیا که مزرعه آخرت است در برابر این دو قوه نظریه و عملیه مسئول هستیم و بایستی در همین دنیا حق این دو عطیه‌ی الهیه را ادا کنیم.

چنانچه حق این دو قوه را مطابق وظایف مربوطه به آن ادا نکردیم، به این دو قوه ظلم کرده‌ایم و بلاشک دچار خسران جبران‌ناپذیر خواهیم گردید.

به همین خاطر خدا در قرآن اعلام خطر کرد و ما را از این خسران بزرگ باخبر نمود و فرمود: «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* أَلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۱۲۰</sup>؛ قسم به عصر توحید، قسم به عصر بعثت حضرت ختمی مرتبت! و بنابر تفسیر دیگر قسم به عصر تجلی و ظهور ولی عصر - که عصاره‌ی انسانیّت است - همه انسان‌ها ضرر کردند؛ چه الف و لام «الانسان» الف و لام استغراقی است و جایگزین کلمه‌ی «کل» است، یعنی همه در خسران هستند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند.

«ایمان» مربوط به قوه‌ی نظریه است و «انجام عمل صالح» مربوط به قوه‌ی عملیه است. پس بر ماست که قدر این دو قوه را بدانیم؛ زیرا نفع آن در دنیا و آخرت به خودمان عائد می‌شود.

اگر این دو قوه - که به منزله‌ی بذری در وجود ماست - در صراط مستقیم خداپسندانه به کار افتاد، بعد از مردن انسان به صورت دو ملک مجسم می‌شوند؛ چه مبدأ تکون ملکین همین دو قوه‌ی نظریه و عملیه هستند. پس اگر قوه‌ی نظریه در راه حقایق و دانستنی‌ها و علوم حقیقیه که نور است نورانی و معطر گردید و قوه‌ی عملیه هم در راه قدس و تقوا طبق دستور خدا به کار برده شد، این دو قوه بعد از مردن انسان به نام «بشیر» و «مبشر» حاضر می‌شوند و زیبارخ، خوش خلق، معطر، ملیح و نورانی هستند؛ چون ریشه‌ی این دو فرشته و بذر آن در وجود خود انسان بوده که اکنون به صورت خارجی مصور شده و همان علم و عمل صالح است که اکنون مجسم گردیده است.

در عین این که این دو قوه در نهاد توست، اینک دو فرشته در بالین توست.

اگر قوه‌ی علمیه در راه حق و صراط مستقیم به کار انداخته نشد و انسان با علم حقیقی تماس پیدا نکرد و العیاذ بالله منکر دین خدا و رسول خدا شد و از آن طرف هم قوه‌ی عملیه را در راه خدا و دستور او به کار نبست، باطن او زشت و ظلمانی و جرمانی است. در این حالت، دو ملک از باطن ذات انسان مجسم می‌شود که به هیئت و صورتی بسیار موحش و مهیب و

زشت هستند و بعد از مردن در بالین او حاضر می‌شوند. نام آن دو ملک «ناکر» و «نکیر» و یا «نکیر» و «منکر» است و از اسمشان پیداست که قیافه‌ی وحشتناکی دارند؛ چراکه ظاهر، عنوانِ باطن است و صورتِ مطابقِ معناست.

از تو رسته است از نکوی است از بد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

بعد از مردن انسان ملکین سؤال لازم را از نظر ایمان و عمل مطابق آنچه مأموریت دارند از میت می‌نمایند. چنانچه به خوبی از عهده‌ی جواب برآمد، بشیر و مبشر دری از بهشت برزخی به روی او می‌گشایند و او را وارد آن موطن می‌نمایند و متنعم و مُتَلَدِّذ و مبتهج است تا یوم البعث و یوم المعاد، رزقنا الله و إياکم!

اما چنانچه نتوانست جواب سؤال را بدهد، نکیر و منکر دری از دوزخ برزخی به روی او باز می‌کنند و او را به سوی آن موطن می‌رانند و معذب و متالم است تا قیامت و یوم البعث، اعاذنا الله تعالی! ضمناً مطلب دوم و سوم هم بیان گردید. اما مطلب چهارم آن است که بدانیم مورد سؤال آن دو ملک چیست. ملکین در قبر می‌پرسند<sup>۱۲۱</sup> «من ربُّک؟ من نبیُّک؟ من إمامک؟ ما کتابک؟» اولین سؤال این است که پروردگار تو کیست. پس، اول سؤال از مبدأ و علت موجوده است؛ و عنایتی است در این سؤال که از ربّ او می‌پرسند و نمی‌گویند که «من الهک»؛ چه اگر «من الهک» بگویند، ممکن است نتواند پاسخ دهد؛ زیرا «اله» حقیقتی است که «أَلَهُ الْخَلْقَ عَنِ دَرَكِ مَاهِيَّتِهِ» یعنی کنه ذات او قابل ادراک نیست.

خِرَدَ مَأْنَدَ دَرِ كُنْهِ مَاهِيَّتِش

جهان متفق بر الهیتش

علاوه بر این، «الله» حقیقتی است که مورد توجه فطری همه اشیاء است و دین فطری در آن جا در جواب کافی نیست؛ باید اسلام حقیقی باشد. اسلام حقیقی آن است که انسان به علت موجوده و ربّ خود ایمان و ایقان داشته باشد و خدا را به وحدانیت بشناسد و اقرار و اعتراف به یگانگی و یکتایی او داشته باشد.

پس سؤال «من ربُّک» از لطف حق است، چون انسان با پروردگار خود که مربّی اوست مأنوس است و او را نیک می‌شناسد. ربّ است که به او هستی داده و او را پرورش داده؛ نطفه بوده، او را در رحم مادر پرورش داده و علقه نموده. علقه بوده، او را پرورش داده و مضغه کرده و سپس بر او لباس عظم و لحم پوشانده و بعد از اعطای این اطوار، پروردگارش به او روح عطا فرموده و پس از آن از رحم مادر بیرون آورده و در نشئه رحم طبیعت که عالم دنیاست به او انواع نعمت‌ها را عطا کرده و او را هدایت نموده است. ربّ است که قوای ادراکی و روزی و رزق صوری و معنوی به انسان مرحمت فرموده است.

و پس از آن به وسیله مرگ او را به نشئه‌ی قبر و عالم برزخ منتقل نموده‌است. این‌ها همه از الطاف ربّ و پروردگار او بوده‌است.

اکنون که ملکین از او می‌پرسند «مَنْ رَبِّكَ»، پروردگارش را به آن‌ها معرفی می‌کند و می‌گوید: ربّ من همان است که مرا ایجاد نموده و من پیوسته تحت تربیت او بوده و هستم؛ بنابراین انسان سؤال «مَنْ رَبِّكَ» را زود می‌تواند جواب دهد ولی اگر سؤال، «مَنْ الْهَكَ» باشد، شاید نتواند از عهده‌ی جواب برآید. به عبارت دیگر «مَنْ رَبِّكَ» کاشف از بنده‌نوازی پروردگار است و درواقع او خود جواب را به عبدش القا کرده‌است<sup>۱۲۲</sup>؛ مانند آن‌جا که فرموده: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ».<sup>۱۲۳</sup>

ای انسان! چه تو را مغرور کرد به ربّ کریم؟ نمی‌فرماید «بِرَبِّكَ الْقَهَّارِ» یا «بِرَبِّكَ الْجَبَّارِ» یا «بِرَبِّكَ الْمُنْتَقِمِ» و امثال این اسما که از اسماءِ قهریه است. درواقع پروردگار کرم خود را به یاد او می‌آورد که بگوید «كَرَّمُكَ»؛ یعنی مغرور شدنم در دنیا و عصیانم، به امید آن بود که تو کریمی و مرا می‌بخشی. شیخ بهایی - علیه الرّحمة - شعری سروده که از آیه‌ی مذکور متّخذ است:

بیچاره بهایی که دلش پر ز غم توست

هرچند که عاصی است ز خیل خدم توست

تقصیر و گنااهش به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

سؤال دوم مربوط به اصل نبوّت است. ملکین می‌پرسند: «مَنْ نَبِيِّكَ»؛ یعنی پیغمبر و رهبر تو کیست. انسان با ایمان باید به مقام نبوّت مؤمن باشد و علامات مقام نبوّت را بداند. اصل نبوّت یکی از اصول دین اسلام است. اصول دین، برهانی و اجتهادی است، نه تقلیدی. انسان باید با قوه‌ی نظریه و با دلیل عقلی پیغمبر خود را بشناسد، و در دین اسلام که آورنده‌ی آن حضرت خاتم انبیاء، محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است و نبوّت به او ختم گردیده است، باید او را به عنوان معصوم مطلق در اقوال، افعال و اخلاق بشناسد و او را صاحب مقام محمود و شفاعت کبری و شفیع الشفّعاء و هادی و رهنما به صراط مستقیم بداند. هم‌چنین باید حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) را الگو در تمام شئون کمالیه و امور دین بداند و

۱۲۲. در مثنوی معنوی آمده‌است:

گاهوارم را که جنبانید او  
که مرا پرورد جز تدبیر او  
کی توان آن را ز مردم واگشود

درگه طفلی که بودم شیرجو  
از که خوردم شیر غیر شیر او  
خوی کان با شیر رفت اندر وجود

۱۲۳. انفتار، آیه ۶.

مخصوصاً او را به مقام نورانیت بشناسد و تنها به دانستن تاریخ تولد و رحلت آن حضرت اکتفا نکند. در این صورت سؤال «من نبیک» را عارفانه جواب خواهد داد. بعد از این سؤال، نوبت به اصل امامت می‌رسد و از انسان پرسیده می‌شود: «من امامک»؛ یعنی امام و مقتدا و پیشوای تو کیست.

انسان با ایمان همان‌طور که پیغمبرشناس است، باید نسبت به مقام امامت و ولایت شناخت داشته باشد و تمام صفات و کمالات و علامات و امتیازاتی که برای حضرت ختمی مرتبت قائل است، برای خلیفه و جانشین آن حضرت نیز قائل باشد، مگر امتیاز نبوت که مختص نبی اکرم، حضرت محمد مصطفی - علیه آلاف التحية والثناء - است و نبوت به آن حضرت ختم گردیده است و آیه: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»<sup>۱۲۴</sup> سند خاتمیت آن حضرت است.

شناسایی مقام امامت و ولایت هم باید به مقام نورانیت باشد و تنها به دانستن اسم و لقب ائمه و تاریخ ولادت و شهادت آن‌ها اکتفا نکند. در این صورت است که عارفانه از عهده‌ی جواب سؤال «من امامک» برمی‌آید.

سپس از میت سؤال می‌کنند: «ما کتابک»؛ کتاب تو چیست؟ مراد از کتاب در این‌جا قرآن است که کتاب آسمانی است. مسلمان با ایمان باید مؤمن به این کتاب جامع آسمانی باشد، و آن را خاتم کتب آسمانی و معجزه‌ی باقیه‌ی ابدیه‌ی عقلیه‌ی محمدیه (صلی الله علیه و آله) بداند، و تابع و پیرو این کتاب جاودانی باشد، و آن را ظهور علم الله و تجلی کلامی ربانی بداند، و آوردن مثل آن را گرچه یک سوره و یا یک آیه محال بداند؛ زیرا تکرار در تجلی الهی نیست.

هم‌چنین بایست باوجود قرآن که قانون آسمانی و سخن خداست، به دنبال قانون ساخته بشری و خلقی نرود و فقط تابع قرآن و عترت باشد تا سعادت دنیا و آخرت را دریابد. در غیر این صورت راه انحرافی را که غیرمستقیم و موجب شقاوت و گمراهی است پیموده و مصداق «خسر الدنيا والآخرة» است. پیغمبر اکرم و نبی خاتم، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»<sup>۱۲۵</sup>؛ من دو چیز گرانبها بعد از خودم در میان شما اتمم می‌گذارم؛ مادامی که شما به آن دو چیز متمسک باشید هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی از آن دو، قرآن کتاب خداست و دیگری عترت و اهل بیت من است.

### لمؤلفه:

صد شکر که ایزدمان بنواخت به فضل خویش

تا رهبر ما فرمود احمد شه بطها را

۱۲۴. احزاب، آیه ۴۰: ولی او فرستاده خداوند و خاتم پیامبران است.

۱۲۵. کفایت الاثر، ص ۱۶۳ و ۱۳۷.

بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن  
 کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را  
 گر راه خداجویی این راه حقیقت رو  
 ازدست مهل جانا این عروهی وثقی را  
 قرآن که بهین گوهر از قلزم توحید است  
 روشن کند از نورش یکتایی یکتا را  
 این در یتیم آمد چون در صف صرافان  
 بشکست بهای آن مقدار گهرها را  
 انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس  
 خورشید بود قرآن نبود خبر اعمی را  
 با روشنی خورشید از شمع مدد جستن  
 جز راه سفه نبود مر عاقل بینا را  
 ما تابع قرآنیم هم بر سر این خوانیم  
 ما بادهکش کوثر از خم زده صهبا را  
 با عترت و با قرآن بستیم سر پیمان  
 هرگز ندهیم از دست این عروهی وثقی را  
 سرمست شراب عشق از میکدهی قرآن  
 بر طرهی آن جانان آویخته جانها را  
 این کوثر ربانی است خمخانهی سبحانی است  
 ای مست شراب عشق بشناس تو خمها را  
 جز پیروی از قرآن جز عترت و آن جانان  
 راهی به سعادت نیست این نشئه و عقبی را

## زبان مسائله

مسلم است که میت را به زبان عربی تلقین می دهند؛ مثلاً به او می گویند: «اسْمَعُ، اِفْهَمُ» و مانند آن. هم چنین مسائله در قبر

به لسان عربی است، نه به لسان دیگر؛ مثلاً ملکین می پرسند: «مَنْ رَبُّكَ».

حال ممکن است کسی بگوید این میّت در زمان حیات عربی نمی دانست و اکنون که مرده است، باید تلقین به او یا پرسش از او به لسان خودش یا به زبانی که به آن آشناست باشد.

این اشکال مهمی است که از ناحیه‌ی مستشکل مطرح می شود.

اما جواب این اشکال چیست؟ باید دانست که عالم غیب و نشئه‌ی بعدالموت را با این عالم که نشئه‌ی ناسوت است تفاوت‌های بسیار است. این عالم کثرت است و در عالم کثرت اختلاف لغات و زبان‌ها دیده می شود. فارسی، عربی، ترکی، روسی، انگلیسی، آلمانی و لغات دیگر مربوط به این عالم است.

اما در عالم غیب که عالم اطلاق است اختلاف لغوی در کار نیست؛ آنجا عالم جمع و اطلاق است و احکام عالم کثرت را ندارد.

پس، در آنجا تمام لغات یکی است و به هر لغت که صحبت شود، قابل فهم است. یعنی فردی که از دنیا رفته به تمام لغات و زبان‌ها محیط است و می تواند جواب بدهد.

علّت این که از میّت فقط به لغت عربی سؤال می شود و به این زبان تلقین می گردد این است که لسان عربی هم فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین زبان‌هاست و هم جامع‌ترین و کامل‌ترین لغات است.

مستشکل بیچاره بهانه‌جو! تو با این گونه اشکالات نمی توانی حقایق را انکار کنی؛ زیرا هستند کسانی که پاسخ اشکالات تو را با برهان و منطق استدلال بدهند.

چون نداری تو سپر واپس گریز

نکته‌ها چون تیغ فولادی است تیز

کز بریدن تیغ را نبود حسیا

پیش این الماس بی اسپر میا

## ایمان به عالم برزخ

اهل ایمان باید مؤمن و موقن به عالم برزخ باشند. انسان بعد از مردن، به عالم برزخ منتقل می‌شود؛ چنانکه در قرآن است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزْخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱۲۶</sup>. پس بر ما لازم است که عالم برزخ را بشناسیم و نسبت به جغرافیای آن آگاه باشیم و بدانیم که: «العالم البرزخ ما هو و هل هو و أين هو و لم هو».

ما باید بدانیم عالم برزخ چیست، چگونه عالمی است، در کجا واقع است و چرا باید در نظام کل و نظام اتقن، چنین عالمی موجود باشد.

عالم برزخ که نشئه‌ی بعدالموت است، عالمی وسیع، مستقل و بی‌نهایت است که بین دنیا و آخرت واقع شده و به همین خاطر آن را برزخ نامیده‌اند، یعنی عالم وسط و میانه، که انسان بعد از مردن به آن انتقال می‌یابد.

البته بدن عنصری طبیعی در همین عالم ناسوت و جهان طبیعت که نشئه‌ی دنیاست باقی می‌ماند و اگر پوسید و خاک شد موجود است؛ نه از ملک خدا خارج و نه از حیطه‌ی علم خدا بیرون است، بلکه ذرات همین بدن هرچند در عالم دنیا منتشر و پراکنده شده باشد و هر ذره‌اش در گوشه‌ای از این جهان پخش گردیده‌باشد، دوباره در یوم المعاد و یوم القیامه به قدرت الهیه زنده می‌گردد. ذرات بدن هرکس هم مشخص است و شناسنامه دارد، که در آتیه در اثبات معاد جسمانی به بیان آن می‌رسیم. فعلاً باید ببینیم چه چیز از وجود انسان به عالم برزخ منتقل می‌شود.

باید دانست که روح بعد از مردن، به بدن مثالی تعلق تام می‌گیرد و هر دو به عالم برزخ منتقل می‌شوند و تا یوم المعاد و یوم البعث در آنجا مسکن دارند. در یوم القیامت الکبری و حشر کلی، روح با بدن مثالی و بدن عنصری که هر سه در عمل در دار دنیا دستشان روی هم بوده، به عالم آخرت و عالم بقا بازگشت می‌کنند. ما، هم به معاد روحانی و هم به معاد جسمانی قائلیم و در آتیه به اثبات آن عقلاً و نقلاً می‌رسیم.

حال کلام ما در کیفیت عالم برزخ است. عالم برزخ، عالمی وسیع و مستقل و دارای یک بهشت و یک دوزخ است. باید دانست که بهشت برزخی و دوزخ برزخی غیر از بهشت و دوزخ عالم آخرت است که در جای خود به بیان اثبات آن می‌رسیم.

یک طرف عالم برزخ، باغ‌ها و بستان‌هایی است که پر است از انواع میوه‌ها و نعم نامتناهی و اشربه و اطعمه‌ی بسیار و نامش بهشت برزخی است و در سمت دیگرش کوه‌هایی است پر از آتش با انواع عذاب که نامش دوزخ برزخی است. انسان بعد از مردن، به عالم برزخ انتقال می‌یابد و چنانچه از سعدا باشد وارد بهشت برزخی می‌شود و اگر از اشقیاء باشد، او

۱۲۶. مؤمنون، آیه ۱۰۰: و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

را به دوزخ برزخی می‌برند و در آن موطن معذب است. عالم برزخ شفاعت بردار هم نیست؛ پناه می‌بریم به خدا از عذاب دوزخ برزخی!

عالم برزخ از عوالم غیبی است، نه از عوالم شهودی. عالم برزخ از عوالم باطنی است، نه از عوالم ظاهری؛ چه اگر از عوالم ظاهری می‌بود، در دسترس حس و شهود بصری بود اما ما تا نمرده‌ایم، شهود عالم برزخ برایمان میسر نیست. انسان قبل از مردن مانند جوجه‌ای در میان بیضه و پوست است. جوجه تا پوست را نشکند، فضای ورای پوست را نمی‌بیند. ما هم تا از این دنیا به آن عالم منتقل نشویم، یعنی تا پوست شکسته نشود و از این قالب تن عنصری بیرون نیاییم، چشم ملکوتی ما به آن عالم غیب و ملکوت و باطن باز نشود، مگر این‌که در همین نشئه بر اثر تزکیه و یا بر اثر تصرف ولایتی، چشم برزخی انسان باز شود و با دیده‌ی ملکوتی که حجاب ندارد عالم برزخ و جهان غیب را مشاهده کند؛ و چه خوش گفت:

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
از مضیق جهات درگذری	وسعت ملک لا مکان بینی

\*\*\*

برتر ز فضای چرخ اقلیمی است	کان خطه حکم تیر و جوزا نیست
بیرون ز حدود جسم کیهانی است	کان سخره صورت و هیولی نیست

\*\*\*

تو پنداری جهانی غیر از این نیست	زمین و آسمانی غیر از این نیست
چو آن کرمی که در سببی نهان است	زمین و آسمان او همان است

## اثبات عالم برزخ

ما را برای اثبات عالم برزخ و عوالم دیگر، ادله و براهین بسیاری است و در این مقام به دو برهان اکتفا می‌کنیم.

### یک: امکان اشرف

اول، برهان و قاعده‌ی امکان اشرف است و خلاصه‌ی بیان این برهان محکم‌البنیان در این مقام این است: نظر به این‌که عالم دنیا که عالمی پست و اخس است، وجود دارد و وجودش امکان داشته است که موجود شده‌است؛ پس عالم برزخ که اشرف از این عالم است بایست موجود باشد.



اگر عالم برزخ که اشرف از این عالم است موجود نباشد، عدم وجودش یا از جهت عدم امکان است، یا از جهت عدم علم حق تعالی به ایجاد آن، یا از جهت عدم قدرت حق تعالی به ایجاد آن، یا از جهت عدم مصلحت در ایجاد آن و یا از جهت بخل و ضنّت حق تعالی نسبت به ایجاد آن و شکی نیست که این شقوق پنج‌گانه همه باطل است.

شق اول باطل است؛ زیرا عالم دنیا و عالم برزخ هر دو تحت یک ماهیت هستند و هر دو ممکن الوجودند. در صورتی که وجود اخس امکان داشته، پس به طریق اولی وجود عالم برزخ که اشرف از آن است امکان داشته است.

حال چنانچه وجود عالم برزخ امکان داشته باشد اما ایجاد نشده باشد، آیا خدای متعال عالم به ایجاد آن نبوده؟ این شق هم باطل است؛ زیرا العیاذ بالله جهل خدا لازم آید و حال آن‌که خدا علیم مطلق است و به هر چیز داناست؛ «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۱۲۷</sup>.

حالت دیگر این است که گفته شود وجود عالم برزخ امکان داشت و خدا هم عالم به ایجاد آن بود، اما آن را ایجاد نکرد. آیا العیاذ بالله قدرتش وافی و کافی بر ایجاد آن نبود؟ در این صورت عجز خدا لازم آید و حال آن‌که خدا قادر مطلق است و بر ایجاد هر چیز تواناست؛ «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱۲۸</sup>.

صورت دیگر آن‌که بگوییم وجود عالم برزخ امکان داشت؛ خدا هم عالم بر ایجاد و نیز قادر بر ایجاد آن بود، با این وصف او را ایجاد نکرد. آیا مصلحت در ایجادش نبود؟ چطور مصلحت بود عالم دنیا را که اخس از عالم برزخ است ایجاد کند و بیافریند؟ پس به طریق اولی مصلحت بوده که عالم برزخ را که اشرف از دنیا است بیافریند.

شاید هم بگویند که خدا عالم و قادر بر ایجاد عالم برزخ بود و مصلحت هم در ایجادش بود اما در عین حال آن را نیافرید. آیا العیاذ بالله خدا را بخل و ضنّتی بود که آن را ایجاد نکرد؟ این شق هم محال است و فرض آن باطل است؛ زیرا خدای متعال و ذات ذوالجلال و الاکرام فیاض و جواد مطلق است و بخل و ضنّت در ساحت اقدس او راه ندارد. پس به حکم برهان امکان اشرف بایستی عالم برزخ و عالم مثال اکبر در نظام احسن اتقن موجود باشد و هوالمطلوب.

## دو: بطلان طفره

برهان دوم بر اثبات عالم برزخ برهان بطلان طفره است، و بیان این برهان محکم البنیان به نحو اختصار این است: عوالم کلّیهی طولیه در نظام وجود به منزلهی آینه‌هایی هستند محاذی و برابر یکدیگر، و وحدت اتّصالیّه بین عوالم هست، و طفره در وجود باطل است، هم در حسیّات و هم در عقلیّات.

پس به حکم استحالهی طفره، امکان ندارد از طبقه‌ی سافله بدون طبقه وسطه به طبقه‌ی عالیّه عبور نمود. حال بدان که عالم

۱۲۷. حدید، آیه ۳: او به همه چیز علیم است.

۱۲۸. همان، آیه ۲: و او بر همه چیز قدیر است.

دنیا طبقه‌ی سافله است و عالم آخرت طبقه‌ی عالیه است و عالم برزخ که عالم میانه است در وسط عالم دنیا و عالم آخرت واقع شده است.

چنانچه کسی بخواهد از عالم دنیا بدون طیّ عالم برزخ تحوّل و انتقال [به آخرت] پیدا کند محال است، به حکم برهان بطلان طفره. فی‌المثال انسان که بر نردبان بالا می‌رود امکان ندارد که بدون پیمودن پله‌ی وسط، قدم در پله‌ی بالا گذارد. بنابراین انسان بعد از مردن بایست قدم در عالم برزخ گذارد و بعد از طیّ عالم وسط، به عالم آخرت انتقال یابد. در غیر این صورت طفره در نظام وجود لازم آید که باطل است.

این ترتیب و قانون در نظام احسن اتقن در تمام شئون هستی جاری و ساری است و به نشئه‌ی دنیا و آخرت انحصار ندارد؛ یعنی بین تمام مراتب وجود این قانون و ترتیب موجود است، هم در حسیّات و هم در روحانیّات. به‌عنوان مثال، بین افق جماد و نبات برزخی است و نیز بین افق نبات و حیوان برزخی است و بین افق حیوان و انسان برزخی است و قس علی ذلک، بین هر طبقه دانی و عالی برزخی است.

برزخ بین افق جماد و نبات، «مرجان» است و بین افق نبات و حیوان «درخت خرما» و بین افق حیوان و انسان «میمون» است.

درخت خرما این قدر دارای احساسات است که اگر یک قدم فراتر می‌گذاشت، در مرز حیوانیّت بود؛ ولی همین وسط رتبه‌ی اوست که برزخ بین نبات و حیوان است. عجیب است وضع درخت خرما! چنانچه سرش را بزنند می‌میرد و خشک می‌شود و اگر آب از سرش بالا بزنند غرق می‌شود و خفه می‌گردد؛ مانند حیوانی که در آب غرق شود و بمیرد. در احساسات او همین بس که هرگاه درخت خرمای نر و ماده پهلوی یکدیگر باشند، مانند جاذبه‌ی عاشق و معشوق به یکدیگر تمایل دارند؛ مخصوصاً درخت خرمای نر به سمت درخت خرمای ماده متمایل می‌شود و این یک امر حسّی و مورد مشاهده است.

گفتیم برزخ بین حیوان و انسان میمون است. میمون شباهت زیادی به انسان دارد، به‌طوری که اگر یک قدم فراتر می‌گذاشت، وارد مرز انسانیت می‌گشت؛ ولی هرگز نمی‌تواند، زیرا تکویناً مقتضای ماهیّت او همین است که میمون باشد.

گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

هر مرتبه از وجود حکمی دارد

برخی افراد بر اثر جهل و نادانی مدعی هستند که اصل انسان میمون بوده و میمون بر اثر تکامل انسان شده. این تصوّر به کلی غلط و باطل است؛ هم عقلاً، هم نقلاً و هم شهوداً. عقلاً باطل است؛ زیرا انقلاب ماهیّت محال است. نقلاً باطل است، چه منطقی و وحی و قرآن انسان را نسل انسان می‌داند. شهوداً هم باطل است؛ زیرا از روزی که سنخ میمون در روی زمین مشهود بوده، میمون میمون بوده و دست به ترکیب و قواری او نخورده است و اگر قرار بود که میمون بر اثر سیر تکاملی انسان شود

باید امروز با گذشتن قرن‌های متمادی هرچه میمون است مبدل به انسان شده باشد و دیگر نسل میمون در روی کره‌ی زمین موجود نباشد و حال آن‌که برای ابد سنخ میمون بر ماهیت خود ثابت و باقی است و تا نفخ صور و قیامت هم چنین خواهد بود و هرگز میمون انسان نخواهد شد.

با این وصف اگر دیدی کسی اصرار دارد که هویت خود را میمون‌زاده معرفی کند، با او جدل مکن؛ بگو اگر میمون زاده‌ای، مفتخر به آن باش ولی ما افتخار داریم که نسل انسانیم و بنی آدمیم.

خلاصه همان‌طور که بین هر طبقه‌ی دانی و عالی وسط و برزخی است، بین نشئه‌ی دنیا و نشئه‌ی آخرت هم برزخی است. در وجود انسان هم نمونه‌ی عالم برزخ وجود دارد و آن بدن مثالی و برزخی است که بین بدن عنصری و روح واقع شده است.

همان‌طور که دین اسلام و منطق وحی قائل به عالم برزخ است، ادیان حقّی قبل از اسلام هم به این مطلب قائل بوده‌اند و مخصوصاً حکمای قبل از اسلام نسبت به عالم برزخ اعتقاد داشته، در کلماتشان به آن، تصریحاتی نموده‌اند.

از جمله‌ی آن حکما افلاطون الهی است که اصرار بر اثبات عالم برزخ و عالم مثال اکبر دارد و فیلسوف متأله و حکیم عظیم الشان اسلامی، صدر المتألهین شیرازی در کتب خود مانند کتاب اسفار اربعه و غیره اشاراتی به کلمات افلاطون الهی نموده و آن را تأیید کرده و در قالب برهان ریخته است.

نیز در کلمات ارسطاطالیس حکیم، معلّم اول، که برخی او را حکیم و بعضی او را نبی دانسته‌اند تصریحات و گاهی اشاراتی به عالم برزخ و عالم مثال اکبر شده است. این حکیم بزرگوار، یعنی جناب ارسطو می‌گوید: «إِنَّ فِي الْوَجُودِ عَالَمًا مَقْدَارِيًّا لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ، وَلَا تُتَنَاهَى غَرَائِبُهُ» که اشاره به عالم برزخ است و نیز از ارسطو نقل شده که گفته: «إِنَّ وَرَاءَ الْأَرْضِ أَرْضًا، وَ وَرَاءَ السَّمَاءِ سَمَاءً» یعنی ورای این عالم حس و حاس و محسوس که عالم دنیاست، ارض و سمائی است در جهان غیب و ملکوت؛ و هرچه در نشئه‌ی دنیاست، عالی‌تر و بهترش در عالم برزخ موجود است.

آسمان‌هاست در ولایت جان	کارفرمای آسمان جهان
در ره غیب پست و بالا هست	کوه‌های بلند و صحرا هست
آنچه این جاست برترش آن‌جاست	آنچه این جاست بهترش آن‌جاست

منطق وحی فرمود: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۱۲۹</sup>. علامه صمدانی، ملامحسن فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل این آیه مبارکه آورده است:

۱۲۹. حجر، آیه ۲۱: و هیچ چیز نیست مگر این‌که خزانش نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معلوم نازل نمی‌کنیم.

قال السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ فِي الْعَرْشِ تِمثَالَ جَمِيعِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَ هَذَا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ».<sup>۱۳۰</sup>

حکیم عالی قدر، میرفندرسکی گوید:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

بر رود بالا همی با اصل خود یکتاستی

در بعضی کتب روایی آمده است: روزی نزد ابن عباس صحبت از عالم مثال و برزخ شد؛ ابن عباس گفت: مثل من در آن عالم به تمثال ملکوتی موجود است.<sup>۱۳۱</sup>

معلوم می شود که عالم برزخ، عالمی وسیع و نامتناهی است و در عین حال مستقل، و هرچه از نعم الهی به این عالم دنیا متنزل شده، رقیقه و نمونه ای از آن عالم مثال اکبر است که به قدر و اندازه ی معلوم و محدود به این جهان، نازل و سرازیر شده است؛ زیرا کل آن جا و جزء، این جاست؛ خرمن آن جا و ذره اش این جاست؛ دریا آن جا و قطره اش این جاست؛ خورشید آن جا و سایه اش این جاست، مغز و لب آنجا و قشر و پوستش این جاست، هرچه هست، صاف و نابش آن جاست و دُردش این جاست. تو به دُردش سرمست شده ای؛ اگر ناب و صافش را بینی چه می کنی؟

صاف اگر باشد ندانم چون کند

باده دُردآلود او مجنون کند

آنچه به این عالم آمده، به منزله ی یک نمونه شاخه از باغ است.

سوی شهر از باغ شاخی آورند	باغ و بستان را کجا این جا برند
خاصه باغی کاین فلک یک برگ اوست	بلکه آن مغز است این عالم چو پوست
برنمی داری سوی آن باغ گام	بوی افزون جوی و کن دفع ز کام
تا که آن بو جاذب جانن شود	تا که آن بو نور چشمانت شود

۱۳۰. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۰۵: تمثال مخلوقات خداوند از خشکی و دریا، در عرش است و این، تأویل قول خداوند است که می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ ...»  
 ۱۳۱. رک: فصل ۳ و ۴ رساله مُثُل و مثال، استاد علامه حسن زاده آملی.

چشم ناینات را بینا کند      سینهات را سینه‌ی سینا کند<sup>۱۳۲</sup>

نوشیدنی‌های آن‌جا گواراتر، خوراکی‌های لذیذتر، غسلش مصفا‌تر، آتشش سوزنده‌تر و بالجمله هرچه در آن عالم است، اشتهی و آبهی و احلی و اقوی از نعم این عالم است؛ بلکه نعمت‌های آن‌جا طرف نسبت با نعمت‌های این‌جا نیست. آن‌جا نعمتش ثابت است؛ ولی این‌جا نعمتش متغیر است. آن‌جا نعمتش دائمی است؛ ولی اینجا نعمتش زوال‌پذیر و غیردائمی است. آن‌جا همه چیز است، آن‌هم به‌طور قار و ثابت؛ ولی این‌جا همه چیزش فناپذیر و غیرثابت است: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۱۳۳</sup>؛ «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۱۳۴</sup>.

افسوس بر انسانی که حقیقت را شناخت اما دل بر مجاز بست! افسوس بر بشری که آخرت را شناخت اما دل به دنیا بست! سرای باقی را شناخت اما دل به سرای فانی بست! واقعاً چنین کس زیان کرد.

خوشا به حال آن انسانی که از خواب غفلت بیدار و هشیار شد و خود را به دنیا و زخارف آن نفروخت! خود را به ریاست و همی دنیا نفروخت، خود را ارزان نفروخت، خود را جز با خدا معامله نکرد. چنین انسانی، عاقل و باایمان بود. چنین کسی تجارت سودمندی نمود و ضرر نکرد. اگر انسان خود را به ملک و ملکوت بفروشد، ضرر و زیان کرده‌است. انسانی سود برد که خود را با خدا معامله نمود.<sup>۱۳۵</sup>

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس

تنها این انسان است که سعادت ابدیّه سرمدیّه نصیبش شده‌است. این سعادت در نتیجه‌ی ایمان و عمل صالح حاصل است؛ «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». الف و لام در «الانسان» الف و لام استغراقی است، یعنی همه انسان‌ها زیان کردند مگر آنان که ایمان و عمل صالح داشتند.

## نشانه ایمان به عالم برزخ

علامت ایمان به عالم برزخ اشتیاق به مرگ است و این بهترین امتحان است. واقعاً اگر انسان به موت اشتیاق دارد، بداند که در ایمان و یقین خود صادق است. اگر مشتاق مرگ است و به لقاء الله علاقه دارد، بداند که مؤمن واقعی است؛ چه او واقعاً

۱۳۲. مثنوی، دفتر دوم.

۱۳۳. اعلی، آیه ۱۷؛ و آخرت بهتر و باقی‌تر است.

۱۳۴. نحل، آیه ۹۶؛ و آنچه نزد شماست تمام می‌شود و آنچه نزد خداست باقی است.

۱۳۵. قال علی علیه السلام: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّطْفَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» [نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶] امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آزادمردی نیست که این لقمه جویده دنیا را به اهلهش واگذار کند؟ به‌درستی که برای جان شما قیمتی جز بهشت نیست، پس به کمتر از آن نفروشدش.

مشتاق وصال محبوب سرمدی و عاشق آن یار حیّ صمدانی است، و اگر از مرگ می‌ترسد و به شهادت در راه خدا مایل نیست، چنین کس مؤمن واقعی و موقن حقیقی به مبدأ و معاد نیست. تربیت شده‌ی مکتب خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی - علیه و آله افضل التّحیة و الثّناء - عاشق خدا و عارف بالله و مشتاق لقاء الله است. نمونه‌اش حمزه‌ی سیدالشهدا، عموی حضرت خاتم انبیاست که درود بر او و ایمان واقعی او!

در کتب معتبر تاریخ وارد شده‌است که جناب حمزه در ایام جوانی وقتی می‌خواست در غزوات شرکت کند، زره بر تن و با کمال تحفّظ به میدان جنگ می‌رفت ولی در ایام پیری هنگامی که می‌خواست به میدان کارزار برود، زره را از تن می‌کند و عریان وارد صحنه‌ی نبرد با دشمن می‌شد و با تن برهنه می‌جنگید و از مردن هیچ ترس و باکی نداشت.

از او پرسیدند: جناب حمزه! شما چون جوان بودید، وضع جنگ شما با حال بسیار تفاوت دارد. حمزه علیه‌السلام در جواب فرمود: آری! چنین است؛ من چون جوان بودم، مرگ را وداع این جهان و رفتن به سوی زندان می‌دانستم و یقینم کامل نبود ولی اکنون با تجلّی و ظهور حضرت خاتم انبیا و سرور اصفیا، محمد مصطفی (ص) و تعالیم مکتب آن حضرت، به مقام عین‌الیقین رسیده‌ام و دیده‌ی شهودی من به آخرت و نشئه‌ی بقا باز شده‌است، به‌طوری که هیچ حجابی در پیش من نیست؛ لذا در نظر من دنیا بی‌اعتبار شده و آخرت صاحب‌مقدار و ارزش بی‌متها گردیده و نزد من این تن ارزشی ندارد و آرزوی من لقاء الله است.

الحق عارف بلخی، جلال الدین محمد، مشتهر به ملای رومی این قضیه را نیکو به رشته نظم آورده است:

در جوانی حمزه عمّ مصطفی (ص)	با زره می‌شدم اندر غزا
اندر آخر حمزه چون در صف شدی	بی‌زره سرمست در غزو آمدی
سینه باز و تن برهنه پیش پیش	درفکندی در صف شمشیر خویش
خلق پرسیدند کی عمّ رسول	ای هژیر صف‌شکن شاه فحول
نی که لا تُلقوا بآیدیکم الی	تهلکه خواندی ز پیغام خدا
پس چرا تو خویش را در تهلکه	می‌دراندازی چنین در معرکه
چون جوان بودی و زفت و سخت زه	تو نمی‌رفتی سوی صف بی‌زره
چون شدی پیر و ضعیف و منحنی	پرده‌های لأبالی می‌زنی
تیغ حرمتم می‌ندارد پیر را	کی بود تمییز تیغ و تیر را
گفت حمزه چون که بودم من جوان	مرگ می‌دیدم وداع این جهان

سوی مردن کس به رغبت کی رود  
پیش اژدرها برهنه کی شود  
لیک از نور محمد (ص) من کنون  
نیستم این شهر فانی را زبون  
از برون حس لشکرگاه شاه  
پُر همی بینم ز نور حق سپاه  
خیمه در خیمه طناب اندر طناب  
شکر آن که کرد بیدارم ز خواب  
آن که مردن پیش چشمش تهلکه است  
حکم «لاتلقوا» بگیرد او به دست  
و آن که مردن پیش او شد فتح باب  
«سارعوا» آیدمراو را در خطاب

و چه خوب گفته است شیرین مغربی:

ای بلبل جانِ چُونی ، اندر قفسِ تنها؟  
تا چند در این تن ها مانی تو تنِ تنها  
ای بلبل خوش الحان زان گلشن و زان بستان  
چون بود که افتادی ناگاه به گلخن ها  
گویی که فراموشت گردیده در این گلخن  
آن روضه و آن گلشن و آن سنبل و سوسن ها  
ای طایر افلاکی در دام تنِ خاکی  
از بهر دو سه دانه وامانده ز خرمن ها  
در بیشه دام و دد، مأوا نتوان کردن  
زین جای مخوف ای جان رو جانب مأمن ها  
ای مغربی مسکین این جا چه شوی ساکن  
کآن جاست برای تو پرداخته مسکن ها<sup>۱۳۶</sup>

«ما هذه الحیات الدُّنیا اِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ»<sup>۱۳۷</sup>.

**ایمان به قیامت**

۱۳۶. شمس مغربی.

۱۳۷. عنکبوت، آیه ۵۶: این زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی چیزی نیست و فقط سرای آخرت است که حیات حقیقی است.

ایمان به قیامت یکی از ضروریات دین اسلام است و انسان مسلمان بایستی به آن ایمان داشته باشد. بدان که ما دو قیامت داریم: قیامت صغری و قیامت کبری. قیامت صغری عبارت است از موت و مردن فردی؛ چنانچه در علامت ایمان به عالم برزخ اشتیاق به مرگ است و این بهترین امتحان است. واقعاً اگر انسان به موت اشتیاق دارد، بداند که در ایمان و یقین خود صادق است.

روایت نبوی آمده است: «من مات فقد قامت قیامته»<sup>۱۳۸</sup>، و قیامت کبری عبارت است از موت و مرگ عموم خلایق. درحقیقت قیامت کبری مرگ همگانی است و این دو قیامت یعنی صغری و کبری باهم تطابق دارند. تطابق قیامتین صغری و کبری با بیان تفصیلی در کتاب معاد ربّانی مندرج است.

### میعاد قیامت کبری

قیامت کبری میعادش عندالله است. شکی نیست که قیامت کبری روز وصول هر شیء به غایت و رجوع هر چیز به اصل و هر مجاز به حقیقت و هر مستکمل به نهایت است. غایت الغایات و نهایت النهایات «الله» است که ربّ محمدی (صلی الله علیه و آله) است و درواقع انسان کامل مکمل ختمی جمعی محمدی (صلی الله علیه و آله) در تحت این اسم جلاله تربیت شده است؛ چه به حکم: «و انما قام عبدالله»<sup>۱۳۹</sup> خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) «عبدالله» است و عبدالله عبدی است که حقّ متعال و ذات ذوالجلال به جمیع اسماء حسنی و صفات علیا بر او تجلی کند و او را بالفعل مظهر کل و مجلای تامّ ذات و صفات و افعال خود قرار دهد و او را متخلّق به اخلاق و متحقّق به حقایق نماید. مصداق آن منحصرأً، عقل کلّ، خاتم الانبیا و الرّسل، حضرت ختمی مرتبت، محمد (صلی الله علیه و آله) است که ظهور و تجلی این اسم جامع به تمامیت در اوست و لذا فرمود: «او تیتّ جوامع الکلم»<sup>۱۴۰</sup> یعنی جوامع الهیه از اسماء جمالیّه و جلالیه و مظاهر آن از آیات آفاقیّه و انفسیه و کلم وجودیه و کلم جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه و جمیع کلم از تکوینیّه و تشریحیه علی الاطلاق به آن حضرت عطا شده است.

جامع ذات و صفات عالم و آدم به کل

احمد آمد یعنی این مجموع عالم این بود

۱۳۸. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷.

۱۳۹. جن، آیه ۱۹: «و اِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»؛ و همین که بنده خدا برخاست، چیزی نمانده بود که بر سرش فروافتند.

۱۴۰. جامع الاسرار، ص ۲۹۴.



اسم اعظم را جز این مظهر نباشد در جهان

بگذر از مظهر که عین اسم اعظم این بود

فاتح باب شفاعت خاتم ختم رسل

آن که فتح و ختم شد او را مسلم این بود

آخر سابق که نحن الآخرون السابقون

آن که در کل آمد و بر کل مقدم این بود

پس قیامت کبری میعادش نزد «الله» است که اسم اعظم و ربّ محمدی (صلی الله علیه و آله) است؛ چنانچه کریمه‌ی مبارکه فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»<sup>۱۴۱</sup>. نکته‌ی قابل توجه این که فرموده: «عند الربّ مطلقاً» بلکه فرموده «علم السّاعة عند ربّي»؛ و نیز فرموده: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»<sup>۱۴۲</sup> و هم‌چنین «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعِي»<sup>۱۴۳</sup>.

این تحقیق دقیق نیر عرشی، بهترین جواب برای میعاد قیامت کبری است؛ زیرا وجود تا عند الماده و البدن و عند الماهیت است [شایستگی] مقام عندیّت در نزد «الله» ربّ محمدی را ندارد، [و در این هنگام هنوز] قیامت کبری به پا نشده است؛ بلکه ساعت قیامت کبری مؤجلاً و معجلاً آن‌گاه متحقّق است که مورد تجلّی اسم اعظم واقع شود و انکشاف حق به وحدت حقّه‌ی حقیقیّه در دولت احدیّت برای او حاصل آید. در واقع قیامت کبری طلوع شمس حقیقت الوجود است به تجلّی احدیّت، که پرده از روی حقیقت برمی‌دارد و حقّ و حقیقت را آشکار می‌سازد؛ به همین خاطر در همه‌جا و در تمام نعوت و القاب یوم القیامه از آن به «یوم» تعبیر شده است؛ مثل یوم القیامه، یوم الحق، یوم الحاقه و ...

قیامت در حقیقت شب ندارد بلکه در تمام شئون، از آن به «یوم» تعبیر شده است؛ چراکه شب اشتباه‌انداز است و قیامت «یوم تبلی السّرائر» است.

روز بنماید جمال سرخ و زرد

حق قیامت را لقب ز آن روز کرد

چون حقیقت باشد اندر وی جلی

حاقه‌اش نامیده حق اندر نوی

ز آن تو محجوبی ز اسرار نهران

چون تو کوری بر تو شب باشد جهان

۱۴۱. اعراف، آیه ۱۸۷: (ای رسول ما) از تو احوال و ساعت قیامت را سؤال خواهند کرد که چه وقت فراخواهد رسید؟ پاسخ ده که علم آن منحصر نزد ربّ و خدای من است.

۱۴۲. علق، آیه ۸: همانا رجعت و بازگشت، به سوی پروردگار توست.

۱۴۳. نجم، آیه ۲۴: و همانا منتها [ی کار] به سوی پروردگار توست.

نور ایمان شب زدود از بهر جان	بهر او جمله حقایق شد عیان
شمس طالع گشته بر ایوان او	روز روشن گشته از ایمان او
او نبیند جز حقیقت در جهان	چون قیامت نزد او باشد عیان
یوم حق از بهر او باهر شده	آن سرائر نزد او ظاهر شده
این همه آثار از ایمان بود	این یقین بالاتر از برهان بود

باری! یوم قیامت کبری، یوم الوهی است که محیط است بر یوم ربوبی و یوم زمانی، همان طور که قیامت سه تاست و عبارت است از قیامت صغری، قیامت وسطی و قیامت کبری.

### معانی و اقسام «یوم»

«روز» یا «یوم» بر سه قسم و معناست: یوم زمانی، یوم ربوبی و یوم الوهی.

**یوم زمانی** همین است که ما با آن تماس داریم و در دسترس فهم بشر است؛ همه آن را شهود می‌کنیم و ابتدایش طلوع آفتاب و انتهایش هنگام غروب آفتاب است. مدت آن در نقاط معتدل ۱۲ یا ۱۴ ساعت است.

**یوم ربوبی** ادراکش از عهده‌ی فهم بشر خارج است و از اسرار مخصوص مقام ولایت است. در قرآن کریم، از مخزن غیب ربوبی برای ما معلوم شده که مقدار یک روز ربوبی برابر یک هزار سال است؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى شَأْنُهُ: «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»<sup>۱۴۴</sup>.

اما **یوم الوهی** به نص کتاب آسمانی، قرآن کریم، مقدار یک روزش برابر پنجاه هزار سال است؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فِي يَوْمٍ كَانَتْ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ»<sup>۱۴۵</sup>.

**قیامت صغری** عبارت است از انتقال ارواح از ابدان عنصریّه به سوی اشباح برزخیّه، و [پس از آن، انتقال از] عالم مثال به - سوی عالم عقلی مجرد و اتصال به عقول قدسیّه [واقع می‌شود].

**قیامت کبری** عبارت است از محو موهوم و صحو معلوم و فنای مطلق از این عوالم ثلاثه.

حال که این حقایق را دانستی، بدان که یوم زمانی ظرف قیامت صغری، و یوم ربوبی ظرف قیامت وسطی، و یوم الوهی ظرف قیامت کبری می‌باشد.

۱۴۴. حج، آیه ۴۷: به‌درستی که یک روز نزد پروردگارت همانند هزار سال از ان چیزی است که شما می‌شمارید.

۱۴۵. معارج، آیه ۴: در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.

## لمؤلفه:

هر قیامت را به یومی نسبت است  
 در زمانی دولت صغراستی  
 دولت کبری به یوم سرمد است  
 در ربوبی دولت وسطاستی  
 در الوهی دولت کبراستی  
 «عِنْدَ رَبِّي» ساعتش پیدااستی

## قیامت کبری در تجلی مقام احدیت متحقق است

نزد سلاطین اقلیم عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت، هر اسمی از اسماء حق تعالی و مبدأ اعلی را دولتی است سرمداً و دهرماً و زماناً، و درواقع ایجاد تمام عوالم و نشآت، از برکات تجلیات اسماء حق تعالی است، و جمیع اشیاء و موجودات را ظهور اسماء الهیه از جمالیّه و جلالیّه و از لطفیّه و قهریّه پدیدار ساخته، و دُولِ اسمائیّه‌ی حق جلّ و علا موجب تشکیل نظام احسن و اتقن در جهان خلقت شده‌است؛ چه همه‌ی اشیاء و قاطبه‌ی موجودات اعم از مبدعات و منشآت و مخترعات و مکونات، مظاهر اسماء الهیه و لوازم آن اسماء که اعیان ثابت‌ه‌اند می‌باشند، که هریک به تجلی اسمی از اسماء او سبخانه و تعالی ایجاد شده‌است.

اما قیامت کبری به تجلی احدیت قهاریه است که در دولت و ظهور احدیت لایقی شیء و لا اسم و لا اثر. این تجلی، خط بطلان روی قاطبه‌ی ماسوا می‌کشد و نزد این تجلی، دیاری باقی نمی‌ماند. پس قیامت کبری عبارت است از رفع جمیع تعینات علی الاطلاق.

## اقسام قیامت کبری

قیامت کبری به دو معنا واقع می‌شود: مؤجل و معجل. به عبارت دیگر قیامت کبری، وجودی خارجی و واقعی دارد که موعود و مؤجل است و آن به فنای خارجی کل اشیاء است؛ حتی افلاک، املاک، اسرافیل، جبرائیل، میکائیل و عزرائیل؛ کما اشار الیه نصّ الكتاب الالهی: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ»<sup>۱۴۶</sup>.

قیامت کبری، وجود شهودی عرفانی مُعَجَّل نیز دارد که ممکن است در نشئه‌ی دنیا، قبل از آخرت و قیامت کبری برای اهل معرفت و صاحبان بصیرت حاصل گردد، و آن وقتی است که عارف بالله و سالک الی الله درحال حیات دنیوی به کلی فانی فی الله شود و جَبَلِ اَنْیْت و هویت او مُنْدَک و مستهلک در حق شود و با فنای افعالی و صفاتی و ذاتی که مقام محو و طمس و محق است قیام عندالله برایش در همین عالم وقوع پیدا کند. در این مقام است که «قامت له القیامتُ الکبری معجلاً و

۱۴۶. رحمن، آیات ۲۶-۲۷: هرکه بر روی آن (زمین) است فانی است، و وجه [و ذات] پروردگار باشکوه و جلالت باقی می‌ماند.

شُهِوداً فِي هَذِهِ النُّشْئَةِ قَبْلَ الْآخِرَةِ».

چنان‌که این معنا برای خاتم انبیاء و سرور اصفیاء، حضرت محمد مصطفی - علیه افضل التَّحِيهِ و الثَّنَاء - و اصحاب خاص آن حضرت و عرفای اُمَّتِش محقق شد و در همین نشئه، ندای «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱۴۷</sup> را به گوش ملکوتی خود شنیدند. این شهود عرفانی قیامت کبری معجلاً برای اصحاب خاص آن حضرت و عرفای عالی رتبهی اُمَّت آن بزرگوار، از برکت بعثت حضرت ختمی مرتبت و تعالیم عالی‌ه‌ی توحیدی و عرفانی آن حضرت است که درود بی‌نهایت بر او باد!

### توجیہات حدیث شریف «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»

این مطلب مورد اتفاق عامّه و خاصّه است که جناب ختمی مرتبت، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دو انگشت سبّابه‌ی مبارک خود را پهلوی هم قرار داد و فرمود: بعثت من با ساعت قیامت از حیث ظهور و بروز حقایق، این طور دوش به دوش و متصل است؛<sup>۱۴۸</sup> یعنی من پیغمبر ختمی مرتبت را با ساعت قیامت کبری رابطه‌ای است که غیر از من هیچ‌کس آن رابطه را با ساعت قیامت ندارد. در نظر اهل معرفت و حکمت این حدیث شریف را توجیہاتی است که به نحو اختصار بیان می‌شود:

### تبلور توحید: یک

همان‌طور که در قیامت کبری مؤجل موعود، این واقعیت بر همه‌کس معلوم و آشکار می‌شود که جز خدا حقیقتی نیست و ما سوی الله را هویت و اصالتی از خود نبوده و نیست، حضرت ختمی مرتبت در بعثت خود با تعالیم عالی‌ه‌ی توحیدی و عرفانی این معنا را برهاناً و عیاناً و شهوداً برای اهل ایمان و ایقان مکشوف نمود؛ «لا ذات الّا ذاته و لا هویة الّا هویته و ما سواه علی الاطلاق اعدام و اباطیل و لیسیات». «ذلک بانّ الله هو الحقّ و أنّ ما يدعون من دونه هو الباطل»<sup>۱۴۹</sup>. یکی از تربیت‌شدگان دانشگاه لاهوتی ختمی محمدی (صلی الله علیه و آله) که از خمناهی قرآن و میکده‌ی عرفان جرعه‌ای از ریحی وحدت و می معرفت چشیده و سرمست باده‌ی تجلی ذاتی حق گردیده، لبید شاعر معاصر پیغمبر ختمی مرتبت است که در محضر انور حضرت بدین نغمه مترنم آمده‌است:

ألا كلُّ شيءٍ ما خلّا الله باطلٌ      و كلُّ نعيمٍ لا محالةً زائلٌ<sup>۱۵۰</sup>

۱۴۷. غافر، آیه ۱۶: امروز مُلک از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است.

۱۴۸. امالی شیخ مفید، ص ۱۸۸ و ۲۱۲.

۱۴۹. حج، آیه ۶۲: این بدان خاطر است که تنها خداوند حق است و قطعاً هر آنچه غیر او می‌خوانند، آن باطل است.

۱۵۰. هر چیزی غیر الله باطل است و هر نعمتی خواه ناخواه از بین رفتنی است.

از گفته‌ی لبید، این شاعر عارف، برای حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حال وجد و اهتزاز ملکوتی حاصل شد، به سراینده‌ی این بیت تحسین و آفرین گفت و فرمود: «أصدقُ شعرٍ قال به العرب».

درواقع بعثت حضرت ختمی مرتبت، قبل از قیامت کبری پرده از روی حقیقت برداشت و اَمّتِ او را در سطح اعلاّی معرفت طوری تربیت فرمود که چشم ملکوتی و حق بین آن‌ها باز شد و به عین‌الیقین، شهود حقیقت و واقعیت نمودند.

سلطان العارفین و رئیس الموحّدین، ولیّ الله اعظم، امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام در وصف متّقین فرموده: «عَظَمَ الخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۱۵۱</sup>.

استاد عالی مقام، قمقام علّام، حکیم الهی قمشه‌ای - رضوان الله تعالی علیه - در تفسیر این جمله به لسان نظم چنین سروده‌است:

چو آنان را جلال شاه ذوالمجد	عیان شد در دل آگاه پر وجد
جهان دیدند خاک درگاه شاه	فشاندند آستین بر ما سوی الله
به چشم دل نه دل عرش خدایی	به حیرت در جمال کبریایی
به تعظیم جلالش از سر وجد	همه در نغمه‌ی سبحان ذی‌المجد
هر آن دل روشن از نور الهی است	به چشمش هر دو عالم خاک راهی است
چو بیند چشمی آن خورشید جان را	نبیند ذره‌ای هر دو جهان را
ز چشم شاه بین غوغای امکان	به ظلمات عدم رخ کرده پنهان
در آن دریا که عالم زان سبویی است	کجا این قطره‌ها را آبرویی است
چو حسن اعظم یکتای ایزد	بر ایوان دل پاکان علم زد
حجاب آفرینش را دریدند	ز آله ماسوی‌الله را ندیدند

بالجمله وجه مشابهت و مضامین بعثت حضرت ختمی مرتبت با ساعت قیامت آن‌که آن حضرت در همین نشئه قبل از قیامت کبری ندای «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱۵۲</sup> را به گوش اهل ایمان و تربیت‌شدگان مکتب قرآن رسانید.

### دو: تحقّق کمال

قیامت و آخرت کمال نهایی اشیاء است؛ یعنی در قیامت تمام اشیاء و قاطبه‌ی موجودات از مقام قوه به کمال نهایی و

۱۵۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳: خداوند در جان آنان بزرگ است و غیر خدا در چشم آنان کوچک است.

۱۵۲. ترجمه آن گذشت.

فعلیت می‌رسند و تمامیت هر شیء به صورتی است که در آخرت و نشئه‌ی بقا به آن صورت اخیرهی نهائی‌هی کمالی‌هی فعلی‌ه تحقّق یابد.

هم‌چنین بعثت حضرت ختمی مرتبت، نشئه‌ی کمال نهایی آدمیت و انسانیت است از حیث معارف الهیه و اصول اعتقادیّه در حکمت علمیّه، و نیز از نظر اخلاق انسانیه در حکمت عملیه، و هم‌چنین در احکام و دستورات قرآنیّه و اسلامیّه و شئون سیاسیّه و اجتماعیّه و بالجمله در تمام شئون.

پس خلاصه‌ی وجه مشابعت، آن‌که بعثت آن حضرت باعث شد که حوزه‌ی آدمیت به نهایت کمال و فعلیت در تمام شئون برسد؛ لذا خود آن حضرت فرموده‌است: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱۵۳</sup> یعنی من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق انسانیت را به منتهی درجه‌ی کمال و تمامیت رسانیده، انسان حقیقی و آدم بالفعل بسازم.

واقعاً دین اسلام، انسان‌ساز است و بدین لحاظ است که ذات اقدس احدیت - جلّت عظمته - نبوت را به آن حضرت ختم نموده و بعثت آن حضرت را بر اهل ایمان و حوزه آدمیت منت گذارده است؛ کما اشار الیه نصّ الکتاب الالهی: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۱۵۴</sup>.

### سه: وقوع زلزله

در ساعت قیامت کبری زلزله‌ی عظیمی در تمام عالم رخ می‌دهد لقله تعالی «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»<sup>۱۵۵</sup> که تمام عالم که از شمس و نجوم مستشرق و مستضیء می‌شدند و نور می‌گرفتند، تاریک و ظلمانی خواهند شد و ارض قیامت منحصرأً به نور حق روشن خواهد بود لقله تعالی «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»<sup>۱۵۶</sup> و شکی نیست که هرکس اهل ایمان است از این نور نصیب و بهره خواهد داشت و آن‌ها که اهل ایمان نیستند در ظلمت محض قرار خواهند گرفت.

هم‌چنین حضرت ختمی مرتبت محمد (صلی الله علیه و آله) در ابتدای بعثت خود زلزله‌ای در عالم افکند.

تزلزل در ایوان کسری فتاد

چو صیثش در افواه دنیا فتاد

که تورات و انجیل منسوخ کرد

نه از لات و عزّی برآورد گرد

۱۵۳ . بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲: همانا من مبعوث شدم تا اخلاق بزرگوارانه را به اتمام برسانم.

۱۵۴ . آل عمران، آیه ۱۶۴: ترجمه آیه در ابتدای کتاب آمد.

۱۵۵ . حج، آیه ۱: همانا زلزله رستاخیز، امری هولناک است.

۱۵۶ . زمر، آیه ۶۹: و زمین به نور پروردگارش روشن شد.

با بعثت ایشان تمام اوضاع و ارکان عقاید موهومه باطله و دلالتله سفسطیعی اقوام مختلفه‌ی جهان در تمام آفاق متزلزل گردید و آنچه ملل کفر و شرک به اسم چراغ هدایت و ارشاد، برای خود رهنما و سراج قرار داده بودند، به حول و قوه الهی مطموس و خاموش گردید.

آن‌گاه در فضای ظلمانی و تاریک عالم، نور توحید و ولایت و شعاع نبوت ختمیه محمدیه و ضیاء خاتمیت آن حضرت درخشید و تمام صفحه‌ی جهان را منور و روشن نمود.

شد آن خورشید ایمان پرتوافکن به اشراقی جهان را کرد روشن

پس هرکس به آن حضرت ایمان آورد بهره برد، و هرکس محروم از ایمان گشت خود را از نور آن خورشید جهان تاب محجوب و محروم کرد و در ظلمات کفر و شرک و جهل و عناد باقی ماند.

### چهار: بعثت مقدمه قیامت

توجیه چهارم برای حدیث شریف نبوی «بُعْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» آن‌که می‌خواهد بفرماید بعثت من مقدمه و طلیعه‌ی قیامت کبری است؛ زیرا نبوت و سفارت الهیه در نظام تشریح به من ختم گردید و با بعثت من، دین مبین اسلام به اعلی مرتبه‌ی کمال و منتهی درجه‌ی تمامیت رسید و بدین جهت دولت اسلام و حکومت قرآن تا قیامت باقی و ثابت و استوار است و شریعت جامعه کامله ختمیه من مستمر و جاوید و پاینده است تا منتهی گردد به افق آخرت؛ «شرع محمد مستمر الی یوم القیامه».<sup>۱۵۷</sup>

### لمؤلفه:

تا به قیامت بود دولت من استوار	نبی خاتم منم شریعتم جاودان
حفظ کند دین من قدرت پروردگار	قدرت و لطف خدا حافظ آیین من
کوری دشمن بود پرچم من استوار	دست توانای حق حافظ قرآن من
به روز محشر شود جلوه‌ی من آشکار	عرصه‌ی محشر نگر ظهور تفصیل من
تابع آیین من در دو جهان رستگار	سعادت نشأتین پیروی از دین من
سایه‌ی احمد بود بر سر من پایدار	پیرو احمد منم شکر که ربانی‌ام

۱۵۷. ظاهراً این جمله از مؤلف است، نه روایت: شرع محمد علیه‌السلام تا روز قیامت استمرار دادرد.

## پنج: قیامت ظهور تفصیلی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

توجیه پنجم برای حدیث شریف نبوی «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» آن است که نه تنها بعثت من مقدمه‌ی قیامت کبری و طلیعه‌ی محشر است، بلکه ظهور من خود نمایشگر قیامت است و من در خود محشری دارم مطابق محشر اکبر از باب تطابق معنا با صورت. پس نظر به این که نشئه‌ی دنیا وسعت ظهور تفصیلی اسماء الهیه از جمالیّه و جلالیّه و از لطیفیّه و قهریّه، سیّما اسماء باطنیّه را ندارد، این تجلّی اکمل در مظهر اعظم در نشئه قیامت و عالم آخرت متحقّق است؛ و چون من مظهر اسم جامع و مجلای اتم اسماء الهیه هستم، درحقیقت تجلّی گاه کامل و ظهور تفصیلی من در نشئه‌ی آخرت و قیامت است و آن وسعت عالم محشر تفصیل سعه‌ی وجودی و بسط ظهور من است. بهشت آخرت، مجسمه‌ی رحمت تامّه رحیمیّه الهیه و مظهر لطف من است. دوزخ آخرت مجسمه‌ی غضب الهی و ظهور مفصل قهر و خشم من است. میزان یوم القیامه، صورت تفصیلی ظهور عدل و قسط من است. صراط آخرت با همه قنطره‌های آن صورت دین من است. اجتماع خلق اوّلین و آخرین در صحنه‌ی قیامت کبری و عرصه محشر اکبر در زیر لوای حمد من، حاکی از احاطه‌ی ولایت کلیّه‌ی مطلقه‌ی شمسیه من است. در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «أَدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱۵۸</sup>.

حکیم عالی قدر، مصلح الدّین سعدی شیرازی علیه الرّحمه عالی سروده است:

ماه فرو ماند از جمال محمد (ص)	سرو نروید به اعتدال محمد (ص)
عرصه‌ی دنیا مجال دولت او نیست	عرصه‌ی محشر نگر مجال محمد (ص)
قدر فلک را مقام و منزلتی نیست	در نظر قدر با کمال محمد (ص)
وعده‌ی دیدار هر کسی به قیامت	لیله‌ی آسری شب وصال محمد (ص)
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد (ص)
شمس و قمر در زمین حشر نتابد	نور نتابد مگر جمال محمد (ص)
شاید اگر آفتاب و ماه نتابد	پیش دو ابروی چون هلال محمد (ص)
سعدی اگر عاشقی و مست آستی	عشق محمد بس است و آل محمد (ص)

## اشاره‌ای به حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله «موتوا قبل أن تموتوا»

برای اغلب مردم، شهود عالم غیب و عالم برزخ و قیامت و آخرت قبل از مردن میسر نیست، زیرا حجب مادیّه‌ی جسمانیّه

۱۵۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۷۷: در روز قیامت، آدم و دیگران زیر پرچم من هستند.



مانع است، فی المثال جنین هنگامی که در رحم است و جوجه تا زمانی که در تخم است، ماورای آن را نمی‌بیند؛ اما همین که نوزاد متولد شد و یا جوجه پوست را شکست و از میان تخم بیرون آمد، دیدن و شهود این جهان برایش میسر می‌شود؛ ولی باز در این نشئه‌ی دنیا که رحم عالم طبیعت محسوب می‌شود حُجَب و پرده‌هایی است که مانع رؤیت و شهود عوالم ماوراء الطبیعه است و این حجاب‌ها و پرده‌ها نیز با ولادت ثانوی مرتفع می‌شود و ولادت ثانویه با مرگ حاصل می‌شود. پس انسان دو ولادت دارد: اول آن که از رحم مادر متولد می‌شود و این جهان را می‌بیند، ولادت ثانوی آن که از رحم عالم طبیعت متولد شده، جهان غیب و ملکوت را شهود می‌نماید.

حضرت عیسی‌ای مسیح علیه‌السلام فرموده است: «لَنْ يَلِجَ إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ»<sup>۱۵۹</sup>.

ملای رومی، جلال الدین محمد بلخی گوید:

پای خود بر فرق گردونها نهاد

چون دوم بار آدمی زاده بزاد

ممکن است این ولادت ثانویه برای کسانی که تزکیه‌ی باطن نموده یا بالفطره طاهر و پاک از جمیع ارجاس و ادناس هستند، با موت اختیاری حاصل شود؛ چنان‌که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «موتوا قبل أن تموتوا»<sup>۱۶۰</sup>. برای حضرت خاتم انبیا و سرور اصفیا و اوصیای قدیسین آن حضرت، این ولادت ثانوی قبل از موت طبیعی حاصل است و در همین نشئه‌ی دنیا تمام عوالم و نشآت اخروی را شهود می‌نمایند.

ناظر به این واقعیت است اشعار درُربار مولوی در کتاب مثنوی:

پس محمد(ص) صد قیامت بود نقد	ز آن‌که حلّ شد در فنایش حلّ و عقد
زاده‌ی ثانی است احمد (ص) در جهان	صد قیامت باشد اندر وی عیان
زو قیامت را همی پرسیده‌اند	کی قیامت تا قیامت راه چند
با زبان حال می‌گفتی بسی	که ز محشر حشر را پرسد کسی؟!
بهر این گفت آن رسول خوش پیام	رمز «موتوا قبل موتوا» یا کرام
هم‌چنان که مرده‌ام من قبل موت	ز آن طرف آورده‌ام این صیت و صوت
رو قیامت شو قیامت را ببین	دیدن هر چیز را شرط است این

۱۵۹. بحر المعارف، ج ۱، ص ۲۴۱: هرکس دو بار متولد نشود، وارد ملکوت آسمان نمی‌گردد.

۱۶۰. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹: بمیرید پیش از مرگ.

## ایمان به معاد

اعتقاد به معاد از ضروریات دین است، بلکه اصل معاد یکی از اصول اساسی دین است. مسلمان با ایمان هم‌چنان که به اصل مبدأ و توحید و نبوت مؤمن و موقن است، بایست به اصل معاد، ایمان و اعتقاد داشته باشد.

سلطان العارفين، معلّم الملك و الملكوت، ولیّ الله اعظم، علی - علیه الصلّاة و السّلام - فرمود: «رَحِمَ اللهُ امْرَأً عَرَفَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» یعنی خدا رحمت کند آن کس را که بداند از کجا آمده و برای چه کار آمده و به کجا می‌رود. این کلام معجز نظام ناظر است به همان اصل اساسی دین، یعنی توحید و نبوت و معاد. «مِنَ أَيْنَ» اشاره است به اصل مبدأشناسی و اصل توحید. «فِي أَيْنَ» اشاره است به اصل نبوت و دستورات صادره از صقع ربوبی در نظام تشریح علماً و عملاً و اخلاقاً و افعالاً در تمام شئون دین، که انسان بایست عارف به آن شود و در این نشئه‌ی دنیا که مزرعه‌ی آخرت است به وظیفه‌ی دینی خود عمل کند. «إِلَى أَيْنَ» اشاره به معاد است که بازگشت به وطن اصلی است. انسان عاقل باید کلام آن حضرت را نصب العین قرار دهد و هیچ‌گاه غافل از آن نباشد.

در این مقام، اشعار دُرّباری به خطّ جدّ مادری خود دیده‌ام که ظاهراً اصلش از عارف قیومی، ملّا جلال الدّین محمّد بلخی خراسانی در شمس الحقایق است و ناظر به گفتار مولانا امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام است و آن اشعار این است:

بشنو این زمزمه از من که در این دم نه منم

سرخوش از باده‌ی پنهان چو او یس قرنم

هوش و دل از پی آن دانه درّ عدنم

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دلِ خویشتم

نه شعوری که بفهمم عدمم را ز وجود

نه تمیزی که دهم تفرقه از غیب و شهود

به کجا بودم از این پیش، در این دیر که بود

به کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر، نمایی وطنم

مطربا صوت حزینی که پی ساز روم

آشیان در نظر آور که به پرواز روم

آمدم صَعُوه صفت تا بَرِ شهباز روم

من نه خود آمدم این جا که به خود باز روم

هر که آورده مرا، باز برد در وطنم

لازم آن است که شه را ز گدا بشناسی

همچو نی ناله‌ی زارم ز نوا بشناسی

نتوانی تو مرا بی من و ما بشناسی

بشکنم قالب تن تا تو مرا بشناسی

من نه زاغ و زَعْنَم طوطی شکر شکنم

کافرَم از برهوتَم نیم از عالم خاک

مؤمنم از جَبْرَوْتَم نیم از عالم خاک

مرغِ باغِ ملکوتَم نیم از عالم خاک

ز آشیان آلّهوتَم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

نه عَبَث از پی صاحب نظران می‌گردم

مردهام در طلب زنده‌دلان می‌گردم

نگران بر رخ هر پیر و جوان می‌گردم

به تولّای علی گرد جهان می‌گردم

تا که گیرد سر تابوت و که دوزد کفنم

یا مرا بر در دروازه‌ی آن شاه برید

یا مرا بر در دروازه آن ماه برید

یا مرا در بر آن دلبر آگاه برید

یا مرا بهر نگاه‌ی به سر راه برید

که خمارمن از آن جاست همان جا شکنم

تالوای قد رعنا‌ی تو افراخت مرا

چند روزی به بیابان طلب تاخت مرا

مانده‌ام سخت عجب از چه سبب ساخت مرا

به چه مقصود چنین از نظر انداخت مرا

تا چه بوده‌است مراد وی از این ساختنم

از چه رو آن بت دلجوی به ما ننماید

تاری از سلسله‌ی موی به ما ننماید

از چه رو منزل و آن کوی به ما ننماید

شمس تبریزی اگر روی به ما ننماید

بالله این قالب افسرده به هم برشکنم

## برخی از ادله عقلی معاد

برای اثبات معاد و عالم بقا، ادله و براهین بسیار هست و در این مقام به چند طریق به نحو اختصار اشاره می‌کنیم: عرفای شامخین گویند: شئون الهیت اقتضا دارد که به تمام اسماء و صفات خود از جمالیّه و جلالیّه و لطفیّه و قهریّه و لوازم آن از اعیان ثابتّه تجلی و ظهور فرماید، و برای هر اسمی از اسماء و صفات ربّانی دولتی مقرر است سرمداً و دهرأ و زماناً که باید به آن اسم تجلی و ظهور نماید.

از طرفی برخی از اسماء الهیّه هستند که نشئه‌ی دنیا وسعت ظهور آن اسماء را ندارد، مخصوصاً اسماء باطنیّه. پس برای ظهور آن اسماء مانند اسم «معید»، اسم «محبی»، اسم «باعث»، اسم «حاشر»، اسم «رحیم» و امثال ذلک بایستی تجلی‌گاه و موطن دیگری باشد تا در آن نشئه ظهور تامّ تفصیلی آن اسماء تحقق یابد و آن، نشئه‌ی آخرت و عالم بقاء و معاد کلّ خلائق است و هو المطلوب.

حکمای متألّهین گویند: هر موجود ناقصی، به وجود کامل وابسته است و موجودات نشئه‌ی دنیا و عالم طبیعت عاری از خلط با ماده نیستند و به همین جهت دوام و بقا و ثبات ندارند. پس اشیاء در این نشئه به صورت تمامیت و کمال فعلیت نهائیّه و غائیّه‌ی لایق به خود نایل نمی‌شوند؛ حال آن‌که مقتضای حکمت و عنایت ربّانیّه این است که تمام اشیاء و ممکنات به غایت کمال نهایی برسند.

«اِذْ مَقْتَضَى الْحِكْمَةَ وَالْعِنَايَةَ اِيصَالُ كُلِّ مُمَكِّنٍ لِمُغَايَةِ»<sup>۱۶۱</sup>

۱۶۱ - زیرا مقتضای حکمت و عنایت پروردگار این است که هر ممکن الوجودی به غایت و کمال خود رسانده شود. (ملاهادی سبزواری، شرح غرر الفوائد (شرح منظومه

حکمت)، ص ۲۴).

پس باید در نظام وجود و کشور هستی، عالم دیگری غیر از این جهان طبیعت باشد که در آن، اشیاء و موجودات، به کمال فعلیت و صورت نهائی‌هی کمالیه‌ی لایق خود نایل شوند و آن، نشئه‌ی آخرت و عالم کمال و بقاست و هو المطلوب. حضرات متکلمان اسلامی گویند: ذات اقدس حق تعالی و مبدأ اعلیٰ به اهل ایمان وعده داده است که در قبال اعمال حسنه و کردار نیک آنان به ایشان پاداش مرحمت کند و نیز به اهل کفر وعید داده است که در قبال اعمال سیئه و کردار بد آنان را عقاب و عذاب نماید و وعده و وعید خدای متعال صدق و حق است. فلا محاله نشئه‌ی دیگری در نظام وجود و کشور هستی موجود است که در معاد اشیاء حکومت عدل تامّ الوهی در آن موطن و در آن عالم نسبت به قاطبه‌ی خلائق من الاولین و الآخرین تحقق پذیرد و هو المطلوب.

علاوه بر ادله‌ی عقلیه، برهان دیگر بر اثبات معاد و عالم بقا، برهان فطرت است. شکی نیست که انسان بالفطره طالب بقا و حیات جاودانی است و این تقاضا را خداوند متعال در فطرت و نهاد بشر قرار داده است و کار حکیم علی الاطلاق عبث و بیهوده نیست. از طرفی شهودی و عیانی است که بقا و حیات جاوید در نشئه دنیا برای هیچ کس میسر نیست. پس برای تحقق یافتن این تقاضای فطری باید جهان دیگری موجود و متحقق باشد و آن جهان، نشئه‌ی عقبی است که از آن، به عالم بقا و دار حیات تعبیر شده است.

### معاد روحانی و جسمانی از نظر قرآن و برهان و عرفان

گفتیم معاد در اسلام و سایر ادیان حقّه، از اصول اساسی دین است و انسان مسلمان همان‌طور که به اصل مبدأ و توحید معتقد است، باید به معاد نیز ایمان داشته باشد.

اعتقاد به معاد از ضروریات دین اسلام است و هرکس آن را انکار نماید کافر و نجس است. اعتقاد صحیح به معاد که مطابق قرآن و برهان و عرفان است این است که انسان هم معتقد به معاد روحانی باشد و هم مؤمن به معاد جسمانی.

پس ایمان به معاد روحانی تنها یا ایمان به معاد جسمانی تنها کافی نیست؛ بلکه ایمان به هر دو لازم است. هم‌چنین باید دانست معاد جسمانی به بدن عنصری و طبیعی است و ایمان به معاد جسمانی که تنها با بدن مثالی و برزخی باشد کافی نیست، بلکه معاد هم با بدن مثالی و هم با بدن عنصری است. این است اعتقاد درست مطابق عقل و نقل، مخصوصاً صریح

نصوص آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث معتبره‌ی صادره از مقام عصمت و طهارت و معادن علم و حکمت علیهم‌السلام.

## نصوص قرآنی معاد

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱۶۲</sup>.

«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»<sup>۱۶۳</sup>.

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»<sup>۱۶۴</sup>.

«وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»<sup>۱۶۵</sup>.

«رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»<sup>۱۶۶</sup>.

«وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»<sup>۱۶۷</sup>.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۱۶۸</sup>.

«وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»<sup>۱۶۹</sup>.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۱۷۰</sup>.

«أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»<sup>۱۷۱</sup>.

«مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»<sup>۱۷۲</sup>.

این آیات مبارکات هم به معاد روحانی و هم به معاد جسمانی تصریح دارد و ما بایست مؤمن و معتقد به معاد روحانی و

جسمانی باشیم، از روی برهان، نه تقلید؛ زیرا اصول دین تقلیدی نیست.

۱۶۲. بقره، آیه ۱۵۶: همانا ما از آن خداوندیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

۱۶۳. اعراف، آیه ۲۹: همان‌گونه که شما را پدید آورد، [به سوی او] بازمی‌گردید.

۱۶۴. روم، آیه ۲۷: او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند.

۱۶۵. یونس، آیه ۴: این وعده‌ی حق خداست؛ همانا او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند.

۱۶۶. بقره، آیه ۲۸۵: پروردگارا! بازگشت به سوی توست.

۱۶۷. مؤمنون، آیه ۷۹: و به سوی او محشور می‌شوید.

۱۶۸. بقره، آیه ۲۸: چگونه به خداوند کفر می‌ورزید درحالی که مرده بودید و او شما را زنده کرد؛ پس از این، بار دیگر شما را می‌میراند و زنده می‌کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

۱۶۹. حج، آیه ۷: و خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزد.

۱۷۰. فجر، آیات ۲۷-۳۰: ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت بازگرد درحالی که هم از او راضی هستی و هم مورد رضایت اوئی؛ پس داخل بندگانه شو و وارد بهشت شو.

۱۷۱. قیامت، آیات ۳-۴: آیا انسان گمان می‌کند که استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟ آری! قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

۱۷۲. یس، آیات ۷۸-۷۹: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو آن کسی که اولین بار ایجادشان کرد، آن‌ها را زنده می‌کند و او به هر آفرینشی داناست.

## اثبات معاد روحانی

معاد روحانی متفقٌ علیه بین عَقَلًا و دانشمندان اعم از حکما و عرفا است، مخصوصاً نزد آن‌ها که قائل به تجرّد روح می‌باشند و به لذّت و آلم روحانی معتقدند. آن‌ها می‌گویند عدم بَهْجَت و لذّتِ روحانی بر اثر حُجُب و موانع و تعلّقات بدنیّه است؛ اما بعد از مفارقت روح از بدن، جمعیت روح بیشتر می‌شود و به لذّات لایق خود می‌رسد. روح، پس از مرگ، بر اثر معارف الهیّه و صفات و اخلاق حسنه‌ی جمیله‌ی مکتسبه که در کُمونِ ذات او قرار گرفته، مبتهج به ابتهاج عقلی است، و سعادت روحانی او این است که نفس ناطقه‌ی مجردّی قدسیّه‌ی ملکوتیّه به نهایت مقصود خود نایل گردد و به علم و عرفان که بذر شهود است متحقّق شود و به اخلاق الله متخلّق گردد. در این مقام است که روح قرب الهی را احساس و ادراک می‌کند و بهجتی دارد که فوق آن قابل تصوّر نیست، چنانچه در شب معراج خدای متعال حبیبش، حضرت ختمی مرتبت را به «یا احمد یا احمد» مخاطب قرار داد و آن حضرت به قدری از این خطاب لذّت و ابتهاج داشت که حدّ و وصف ندارد.

حال اگر خدا به بنده‌اش بگوید که من از تو راضی هستم و رضوانُ الله اکبر نصیب توست، این، بهشت حقیقی و جنّت اللقائی است که مافوق ندارد و برای روح انسانی سعادت و لذّتی بالاتر از این نیست.

«الهی ما أطیبَ طعمَ حُبِّک! و ما أَعذَبَ شربَ قُرْبِک!»<sup>۱۷۳</sup>

صفت باده‌ی عشقش ز من مست مپرس      ذوق این باده نیابی به خدا تا نچشی

قال الله تعالی: «یا اَیَّتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّکِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>۱۷۴</sup>.

باز آی و ز یار حُسن بی‌حد بین      و آن شاهدِ مطلقِ مجردِ بین  
از هرچه به غیر یار دل بگسل      و آن‌گه رخ آن بهشتِ سرمد بین

اما بهشت جسمانی همان التذاذ از اطعمه و اشربه و نعم صوریه است که قبلاً مطلوب او بوده و حال کاملاً به آن لذّات نایل گردیده، و سعادت جسمانی و صوری او در وصول به آن است، ولی لذّت و بهجت روحانی کجا و لذّات جسمانی کجا! عاقلان که به بلوغ عقلی نایل هستند، لذّات روحانی را بر لذّات جسمانی ترجیح می‌دهند و برای لذّات جسمانی و طمع بهشت صوری، خدا را پرستش نمی‌کنند؛ بلکه عبادت را خالصاً لوجه الله و طلباً للقاء الله انجام می‌دهند.

۱۷۳. مفاتیح الجنان، مناجات خمسّه عشر، مناجات العارفين.

۱۷۴. ترجمه آن گذشت.

امام اهل ایمان، علی علیه‌السلام که میزان و الگوی مؤمنان است چنین بود؛ یعنی عبادتش خالصاً لوجه الله بود و در پیشگاه الوهی عرض می‌کرد: «الهی مَا عَبَدْتُكَ طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ، وَلَا خَوْفاً مِنْ نَارِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»<sup>۱۷۵</sup>.  
 خدای من! اگر تو را می‌پرستم، نه به جهت طمع جنت صوری و جسمانی است، و نه از جهت خوف و ترس از دوزخ است، بلکه من تو را سزاوار پرستش یافتم و لذا عبادتم خالصانه است و از تو جز لقای تو چیز دیگر نمی‌خواهم.

ما ز دوست غیر از دوست مطلبی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی<sup>۱۷۶</sup>

\*\*\*

بُد مرا شب دوشین بزمکی به پنهانی

کز درم در آمد یار با جمال نورانی

گفتم این سخن هر دم نزد دلبر جانی

ساقیا بده جامی ز آن شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی

بزم ما گلستان کرد یار گل عذار من

دین و دل ربود از من چشم مست یار من

با تجلی حسنش برده او قرار من

بی‌وفا نگار من می‌کند به کار من

خنده‌های زیر لب عشوه‌های پنهانی

روشن عالمی را چون از جمال وی دیدم

تشنه‌ی زلال وی خضر نیک پی دیدم

در خرام ساقی را می‌کشان ز می دیدم

زاهدی به میخانه سرخ رو ز می دیدم

گفتمش مبارک باد بر تو این مسلمانی

۱۷۵. عوالی الثالی، ج ۱، ص ۴۰۴ و بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۷۸.

۱۷۶. شیخ بهایی.



ما به نرد هجرانش همچو مهره دربندیم  
 دل ز غیر ببردیم خیمه از جهان کندیم  
 دیده‌ایم رویش را باز آرزومندیم  
 دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم  
 در قمار عشق ای جان کی بود پشیمانی  
 از صفای رخسارش زنگ روی دل رفتم  
 وز لبان میگویش همچو غنچه بشکفتم  
 او کله فکند از سر من چو زلفش آشفتم  
 طره‌ی پریشانش دیدم و به دل گفتم  
 از بن پریشان است این همه پریشانی  
 دل خراب شد از غم یار مهربان رحمی  
 وز غمت به دل دارم ناله و فغان رحمی  
 شمع سان ز هجرانت آتشم به جان رحمی  
 یوسف عزیزم را ای برادران رحمی  
 کز غمش عجب دارم حال پیر کنعانی  
 حال دردمندان را از وفا عنایت کن  
 کعبه‌ی دل ما را از صنم طهارت کن  
 گر خراب ما خواهی ای صنم اشارت کن  
 خانه دل ما را از کرم عمارت کن  
 پیش از آنکه این خانه رو نهد به ویرانی  
 بیش از این جفا بر ما دلبرای نمی‌شاید  
 راز عیش پنهانی بر ملا نمی‌شاید  
 کس ز ما به هجرانت مبتلا نمی‌شاید  
 ما سیه گلیمان را جز بلا نمی‌شاید  
 بر دل بهایی ریز هر بلا که بتوانی

\*\*\*

ما ز دوست غیر از دوست مطلبی نمی‌خواهیم

جز وصال آن محبوب مقصدی نمی‌خواهیم

جز شهود آن دلبر شربتی نمی‌خواهیم

غیر باده‌ی وصلش مقصدی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

زینت الهیون و ربانیون، زین العابدین و العارفين، چهارمین نیر برج امامت و ولایت، حضرت سیدالساجدین، علی بن الحسین - علیه الصلوات و السلام - در مناجاتش بدین نغمه مترنم است: «إِلَهِي وَصَلِّكَ مُنَى نَفْسِي، وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي يَا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ»<sup>۱۷۷</sup>، و در دعای کمیل می‌خوانیم: «يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ» و در دعای جوشن کبیر: «يَا مُتَّهِيَ طَلَبِ الطَّالِبِينَ، يَا مُتَّهِيَ هَمِّ الْعَارِفِينَ».

این اشاره‌ای اجمالی به سعادت روحانی بود. و اما شقاوت روحی مانند جهل؛

نادان همیشه از نظر روحی در زحمت و فشار است؛ اما بعد از مردن که موانع و غواسق برطرف شود، به قبح خبائث خود پی می‌برد. تا زمانی که در دنیا است، مخدّرات عالم طبیعی آن قدر زیاد است که به او اجازه‌ی درک لذّت و الم روحی را نمی‌دهد ولی با رفع مخدّرات، احساس و ادراک می‌آید.

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۱۷۸</sup>.

پس معلوم شد که ما، هم لذّت روحانی داریم و هم لذّت جسمانی؛ هم شقاوت روحی داریم و هم جسمانی، و هم سعادت روحانی داریم و هم شقاوت جسمانی. بنابراین معاد هم دو قسم است: معاد روحانی و معاد جسمانی؛ و آیات قرآن ناظر به هر دو می‌باشد. معاد متّفق علیه عرفا و حکما و متکلمان اسلامی است. عرفا بر طبق قرآن و اخبار، به معاد روحانی و جسمانی معتقد هستند و براهین عقلیه بر اثبات آن اقامه نموده‌اند.

اما از حکمای اسلامی، شخصیتی مانند شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا معاد روحانی را از طریق عقل و برهان اثبات کرده، ولی نسبت به اثبات معاد جسمانی اظهار عجز نموده و تسلیم شریعت جامعه‌ی ختمیه و ولایت کلیه‌ی مطلقه شده‌است. آفرین بر این فیلسوف عظیم‌الشأن که مرد منصفی است! چون دریافته که جزئیات مسائل جسمانی با عقل جزئی عادی انسانی قابل حل نیست، حلّ آن را به عهده‌ی مشکات ولایت کلیه‌ی مطلقه محمدیه و منطوق وحی الهی گذاشته است.

۱۷۷. برگرفته از مناجات خمسہ عشر: خدایا! وصل تو آرزوی من است و دیدارت روشنی چشم من است، ای آرزوی قلب مشتاقان!

۱۷۸. ق، آیه ۲۲: پس پرده‌ات را از تو کنار زدیم، پس امروز چشم تو تیز بین است.

اما حکیم متأله و فیلسوف عالی مقام، صدرالدین شیرازی، هم به معاد روحانی قائل است و هم به معاد جسمانی. ایشان نسبت به معاد جسمانی زحمتی کشیده و قابل تقدیر است ولی افسوس که از جسم عنصری و بدن ترابی چیزی باقی نگذاشته و در عین این که در کتاب اسفار خود ده مقدمه برای اثبات معاد جسمانی تمهید نموده، آخر الامر نتیجه می گیرد که روح وقتی می خواهد به عالم آخری منتقل شود، به خلاقیت خود به اذن الله، بدنی خلق می کند و با بدن مخلوق و متکون از روح خود محسوس می شود.

نصوص آیات قرآنی و روایات معتبره صادره از مقام عصمت دلالت دارد بر این که معاد جسمانی به عینه با همین بدن ترابی است؛ چنان که در قبال سخن کسی که گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»، خدا به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»<sup>۱۷۹</sup>. نیز در آیه دیگری آمده است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»<sup>۱۸۰</sup>.

پس، از انصاف به دور است که با دلالت صریح این آیات مبارکات بر این که معاد جسمانی به عین بدن ترابی است، از آن صرف نظر شود.

باری! برخی از حکما معاد جسمانی را با بدن مثالی می دانند و بعضی مانند شیخ احمد احسائی معاد جسمانی را با بدن هور قلیایی می دانند که عبارت آخرای بدن مثالی است. این اقوال نزد ما صحیح نیست؛ زیرا مطابق نص آیات قرآنی نیست. ما تابع منطق وحی هستیم و آنچه با قرآن تطابق نداشته باشد از هر که باشد هرگز نمی پذیریم.

### لمؤلفه:

ما تابع قرآنیم هم بر سر این خوانیم

ما باده کش کوثر از خم زده صهبا را

جز پیروی از قرآن جز عترت و آن جانان

راهی به سعادت نیست این نشئه و عقبی را

با عترت و با قرآن بستیم سر پیمان

هرگز ندهیم از کف این عروهی وثقی را

بنابراین، اعتقاد به معاد جسمانی در نظر ما به این معناست که همین بدن عنصری طبیعی ترابی به عینه معاد دارد، بلکه معتقدیم چون روح و بدن مثالی و همین بدن ترابی هر سه، دستشان روی هم بوده و هر سه با هم در دنیا اعمالی انجام داده اند،

۱۷۹. ترجمه آن گذشت.

۱۸۰. ترجمه آن گذشت.

بایست هر سه باهم محشور شوند و هر سه متفقاً معاد دارند. این است معاد از نظر قرآن و برهان و عرفان، و ما در آتیه آن را بر کرسی اثبات خواهیم نهاد، ان شاء الله تعالی.

## اثبات معاد روحانی و جسمانی

چنان‌که قبلاً بیان شد معاد روحانی نزد قائلان به تجرد روح، امری متفق علیه است و به قدر لزوم در باب سعادت روحانی و شقاوت روحانی به آن اشاره گردید.

اما آنچه معرکه آرا است، موضوع معاد جسمانی است که باید خوب حول آن تحقیق به عمل آید تا در اعتقاد به معاد جسمانی به عین بدن ترابی شک و شبهه‌ای باقی نماند و جواب منکران معاد جسمانی با برهان داده شود؛ چه:

ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

نگفته ندارد کسی با تو کار

مردی که در مورد معاد و زنده شدن اجسام و ابدان مطالبی شنیده بود، به قبرستان رفت و از آنجا استخوان پوسیده‌ای به محضر رسول خاتم، محمد (صلی الله علیه و آله) آورد و با ارائه آن استخوان پوسیده گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ». این مرد با تعجب پرسید: چه‌طور این استخوان کهنه‌ی پوسیده دوباره زنده می‌شود و جمع می‌گردد و چه کسی می‌خواهد آن را زنده کند؟

فوراً آیه نازل شد که: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»<sup>۱۸۱</sup>.

گویی این مرد مبدأ را که فاعل الهی و خالق اشیاء است نشناخته که در مقام استعجاب و استبعاد این حرف را زده‌است. لذا برای جواب این مرد، خداوند به پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ ای عقل کلّ و ای خاتم الانبیاء و الرّسل! این شخص مبدأ را نشناخته است و در مبدأشناسی درمانده است، چه اگر مبدأ را می‌شناخت، هیچ‌گاه در امر معاد و زنده شدن اموات دچار استبعاد و استعجاب نمی‌شد؛ زیرا علم معادشناسی منطوقی در مبدأشناسی است، چگونه می‌شود کسی علّت موجد و خالق موجودات را بشناسد و به قدرت مطلقه و علم احاطی او عارف باشد، آن‌گاه بدون هیچ دلیل و به صرف استبعاد و استعجاب، معاد و زنده گردانیدن اموات را انکار کند؟ لذا در جواب، اوّل او را متوجه مبدأشناسی کرد و خدای قادر و عالمی را که منشیء و موجد اشیاء است به او معرفی نمود و فرمود: بگو ای پیغمبر ما به این مرد، همان فاعل قادر عالمی که در بدو امر او را انشا و ایجاد کرد و همان قادر توانا و موجد و منشیء دانا که علم احاطی به کلّ خلق خود دارد، او را زنده می‌کند و به حال نخستینش برمی‌گرداند و امر احیا و اعاده، از انشا و ایجاد، آهون و

۱۸۱. یس، آیه ۷۸: و برای ما مثلی زد و گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند.

آسان تر است؛ چه اکنون اجزایش موجود است و هرچند خاک شده، اما معدوم نشده است، این ذرات پراکنده، هم در عالم موجود است و هم در علم الله؛ آن هم با امتیاز و تمیز به طوری که هر ذره علامت و شناسنامه‌ی خاص دارد که ما بعداً شناسنامه‌ی او را با تمیز خاص بیان خواهیم نمود. مضافاً به این که در معاد اشیاء، تمام مواد پراکنده و تمام ذرات خاک، چه در جو و چه در فضا، چه در بحر و چه در بر، چه در کوه و چه در دشت، هر کجا باشد جمع می‌شود.

یعنی: اگر تعجب تو این است که خداوند چگونه ذرات پراکنده‌ی غیر متناهی و غیر مرئی را جمع می‌کند، بدان که از اوّل همین طور بوده است.

مُبدیءِ عالم، قبل از خلق مادیات، ذرات را در جو آفرید که این ذرات، ماده‌ی مواد این عالم است. این ذرات در فضا پراکنده و در حرکت بودند.

اشتباه علم با سفسطه از همین جاست. ذی مقرطیس گفته این ذرات به تصادف به هم رسید و مرتبط شد؛ آب شد، خاک شد، آتش شد، هوا شد و مرکبات و معدنیات پیدا شد.

ولی ما می‌گوییم بخت و اتفاق و تصادف غلط است؛ زیرا فاعل و مُبدع، به حکمت بالغه و قدرت مطلقه‌ی خود ذرات پراکنده را به هم مرتبط ساخت و این نظام احسن اتقن را تشکیل داد. نمی‌توان این نظام را به بخت و اتفاق و تصادف نسبت داد؛ بلکه در نظام خلقت دست قدرت خدای حکیمی در کار است و او صانع این نظام اتقن است. «صُنِعَ اللهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۱۸۲</sup>.

گر حکیمی نیست این ترتیب چیست      ور حکیمی هست چون فعلش تهی است

ما در کتاب «توحید ربّانی» که در بیان مبدأشناسی است، با ادله و براهین محکمه و متقنه‌ی عقلیه، مسلک مادیین را که قائل به بخت و اتفاق و تصادف هستند ابطال نموده‌ایم و خرطوم منکران فاعل الهی را به هر اسم و رسمی هستند من الاولین و آخرین تا عصر حاضر با اسلحه‌ی قویّه‌ی برهانیه به خاک مالیده‌ایم.

در این مقام خواستم بگویم اصل و پایه‌ی خلقت روی جمع ذرات بوده است و در معاد و بازگشت هم عیناً چنین است «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»<sup>۱۸۳</sup>.

این است که فرمود: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ». این آیه‌ی مبارکه ضمن این که معاد را حل کرد، مبدأ را هم اثبات نمود. حال اگر اشکال شود که چندین هزار میلیون زنده شده و مرده‌اند و خاک‌ها و ذرات آن‌ها با هم

۱۸۲. نمل، آیه ۸۸: [این] صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است.

۱۸۳. اعراف، آیه ۲۹: همان‌طور که پدیدتان آورد، باز می‌گردید.

مخلوط شده، در این صورت تمیز آن‌ها به چیست، در جواب آیه مبارکه می‌فرماید: «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» یعنی تمام این ذرات، شناسنامه دارند و تمیز آن‌ها در علم احاطی خداست و در علم الله محفوظ است، آن خدایی که «لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»<sup>۱۸۴</sup>؛ پس جای هیچ استبعاد و استعجابی در امر معاد نیست و تفصیل و تشریح این موضوع در آیه می‌آید، ان شاء الله تعالی!

### اثبات معاد جسمانی به عین بدن خاکی

اثبات معاد جسمانی به عین بدن ترابی بر چند مقدمه‌ی عقلیه متوقف است. مقدمه اولی قاعده‌ی تحاذی و تعاکس است. شکی نیست که روح آدمی که خدا درباره‌اش فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۱۸۵</sup> از عالم امر است به حکم «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»<sup>۱۸۶</sup> و بدن او از عالم خلق است، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱۸۷</sup>. در عین حال خدای متعال بین روح و بدن به قسمی الفت و ارتباط و اتحاد قرار داده که از یکدیگر رنگ می‌گیرند و عکس‌العمل صفات هریک در دیگری نمایان می‌شود.

صفات در روح است که در بدن منعکس می‌شود و بالعکس صفاتی در بدن است که آثارش در روح منعکس می‌شود و این براساس قاعده‌ی تعاکس است.

انعکاس صفات و آثار روح و بدن در یکدیگر، امری مشاهد و محسوس است و قابل انکار نیست. مثلاً بالحسّ و الوجدان می‌بینیم که به محض خجالت و شرم، صورت زرد می‌شود و در حال غضب صورت سرخ می‌گردد. خجالت و غضب از صفات روح است ولی آثارش در صورت و بدن آشکار می‌شود. هم‌چنین انسان فرحناک و منبسط می‌شود و فرح و انبساط از صفات روح است؛ ولی آثارش در بدن منعکس می‌گردد. آدم فرحناک از قیافه و صورتش پیداست که نشاط دارد و سرخوش و مسرور است.

هم‌چنین آدمی محزون و افسرده می‌شود و حزن و افسردگی از صفات روح است؛ مع ذلک اثرش در صورت و بدن هویداست.

گر بگویند که مرا حال پریشانی نیست رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر  
اگر مزاج فرد صفرایی باشد، روح به صفت خاصی است و اگر سودایی باشد، به صفت خاصّ دیگر و هكذا؛ چنان‌که

۱۸۴. به اندازه ذره‌ای، از علم او پوشیده نیست و او بر همه چیز احاطه دارد. برگرفته از آیه ۳ سوره سبأ «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ»؛ به وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پوشیده نیست.

۱۸۵. ص، آیه ۷۲: و از روح خود در آن دمیدم.

۱۸۶. اسری، آیه ۸۵: بگو روح از امر پروردگار من است.

۱۸۷. اعراف، آیه ۵۴: آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

مشاهد و محسوس است که آدم بلغمی مزاج غیرتش کم است. گرچه غیرت، صفت روح است ولی احکام بدن در روح اثر می‌گذارد.

انسان انگور و انار می‌خورد که نمونه‌ی میوه بهشتی است؛ با این‌که بدن این میوه‌ها را می‌خورد اما آثارش که نشاط است در روح منعکس می‌شود.

نیز اگر آدمی گوشت خوک بخورد، غیرت از او زایل می‌شود و با این‌که این گوشت را بدن خورده، اما در روح اثر می‌گذارد و فرد بی‌غیرت می‌شود.

هم‌چنین اگر انسان گوشت حلال بسیار بخورد، قسیّ القلب می‌شود؛ و آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟

این چند مثال را آوردیم تا قاعده‌ی تعاکس و انعکاس و سرایت احکام روح و بدن در یکدیگر را نشان دهیم.

فیلدسوف عظیم‌الشان اسلام، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در کتاب مبدأ و معاد می‌گوید: یکی از ملوک سامانی کنیزی داشت که خیلی مقرّب و مورد علاقه‌اش بود و همیشه می‌خواست با او غذا بخورد.

روزی آن کنیز درحال انداختن سفره بود. ناگهان باد سردی در میان عضلات و کمر او ایجاد شد که کمرش مانند قوس کمان شد و به هیئت خمیدگی و قوسی باقی ماند. ملک علاقه‌مند به کنیز زیبارخ، به طبیب وقت، محمد زکریای رازی پیغام فرستاد که فوراً باید این صفیّه‌ی محبوبه‌ی مرا معالجه کنی.

طبیب دانشمند، دید از راه معالجه‌ی جسمانی و ادویه و وسائل طبّی نمی‌شود او را معالجه نمود؛ لذا به ملک گفت: من باید در کار معالجه آزاد باشم، شاه پذیرفت و حکیم دانشمند به کنیز دستور داد که مقنعه را از صورت بردارد و روی خود را بگشاید، سپس حکم کرد چادر از سر او بردارند و تمام لباس‌هایش را از تن بکنند، در این حال کنیزک بر اثر انفعال و شرم داغ شد و حرارت در او ایجاد شد و در پی امتناع و خودداری برآمد، و در نتیجه‌ی قوه مصرف نمودن و سرپیچی از عریان شدن، از آن حال انقواس به در آمد و قوس کمر او برطرف شد و راست ایستاد. این شفا و علاج براساس قاعده‌ی تعاکس و تأثیر روح در بدن بود.

قضیه دیگر آن‌که شاهی مریض و زمین‌گیر شد و هیچ‌کس از اطبّا نتوانست او را معالجه کند، طبیب مخصوص او دستور داد حمام گرم کنند و شاه را به حمام ببرند، ضمناً دستور داد دو اسب تیزرو سواری برای فرار در خارج حمام آماده سازند. سپس طبیب، خود با لباس به حمام آمد و با شمشیر کشیده بالای سر شاه زمین‌گیر ایستاد و شروع کرد شاه را فحش دادن و ناسزا گفتن. شاه از کثرت حرارت و غضبی که بر او مستولی شده بود دفعتاً از جا بلند شد و گفت: چه می‌گویی؟ چقدر به من توهین و جسارت می‌کنی! طبیب فوراً فرار را بر قرار اختیار نمود، از حمام بیرون آمد، سوار بر اسب گردید و با تاخت هرچه بیشتر خود را از غضب شاه نجات داد، ولی بدین وسیله شاه معالجه گردید. این است تأثیر حکم روح در بدن و

این موضوع نظایر بسیار دارد؛ حتی برای پدر بزرگوار خودم اتفاق افتاد.

پدر اینجانب محمدرضا ربّانی شخصی بود مجتهد و جامع علوم معقول و منقول، و در شهرستان تربت حیدریه حاکم شرع بود. یکبار بر اثر خون بسیاری که به نام حجامت از وی گرفته بودند در بستر افتاد و زمین گیر شد، به طوری که چندین ماه نتوانست از جا برخیزد. اطّابای شهر هم با این که در معالجه‌ی پدرم سعی بسیار نمودند، به هیچ وجه اثری مترتب نشد و ایشان همان طور دراز کشیده بود و از بهبودی خود مأیوس بود.

یک روز من سر حوض منزل ایستاده بودم. آن حوض بسیار عمیق بود و من نیز شناوری نیاموخته بودم و جرئت رفتن به میان آب نداشتم. ناگهان دیدم خواهر خردسالم در حوض افتاد و زیر آب شروع به دست و پا زدن کرد. فریادم بلند شد که: پدر جان! خواهر در حوض افتاد. پدر که نعره‌ی مرا شنید، بدون توجه به این که نمی‌تواند از جا حرکت کند، دفعتاً به پاخواست و خود را از نرده‌ی تالار منزل پایین انداخت و سراسیمه دوید و فرزندش را از حوض بیرون کشید و بعد از آن به راه افتاد. آن ایجاد حرارت روحی باعث شفای جسمی وی گردید.

حال برگردیم به منظوری که از این مقدمه داشتیم و آن تأثیر صفات روحی و آثار نفسانی انسانی است در بدن او.

انسان مرکب است از روح و بدن و در طول عمرش صفاتی در روح او پیدا می‌شود؛ مانند رحم، مروّت، عطوفت، عفت، صداقت، صفا، وفا و سایر صفات جمیله و حسنه که در او ملکه می‌شود و جوهری وجودش می‌گردد.

یا بالعکس صفات قبیحه و رذیله پیدا می‌کند؛ از قبیل کبر، نخوت، غرور، حرص، کینه، حسد و سایر صفات مذمومه.

تمام این صفات و ملکات و اخلاقیات، اعم از حسنه یا قبیحه، به حکم قاعده‌ی تعاکس، از روح در بدن منعکس می‌شود و به حکم قاعده‌ی مسلمّه «حکمُ أَحَدِ الْمُتَّحِدِينَ یَسْرِي إِلَى الْآخِرِ» به بدن سرایت می‌کند و از بدن در اجزای بدن و آن عنصر خاکی اثر می‌کند. ما این را ودایع و خلائف آثاری روح در بدن و اجزای بدن می‌گوییم. این ودایع و خلائف و آثار، بعد از مردن انسان نیز در بدن او باقی است. بدن با روح خود مجاورت داشته، و آثار روحی به بدن متحد با روح سرایت نموده و بعد از مرگ هرچند بدن و اجزایش خاک شده ولی این آثار و ودایع و خلائف به عینه در ذات خاک او محفوظ است و همین موجب تمیز او از ابدان دیگر است. این است که ذرات بدن هر کسی غیر از ذرات بدن دیگری است و به همان ودایع و آثار، بر سایر ابدان و ذرات امتیاز دارد.

در نتیجه ذرات خاک‌ها همه شناسنامه دارند و خدا به تمام آن ذرات محیط است: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۱۸۸</sup>، «قَدْ أَحَاطَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»<sup>۱۸۹</sup>، «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»<sup>۱۹۰</sup>.

۱۸۸. حدید، آیه ۳: و او به همه چیز داناست.

۱۸۹. طلاق، آیه ۱۲: به همه چیز احاطه‌ی علمی دارد.



در بعضی از کتب تاریخی آمده است که قبر معاویه را شکافتند و دیدند ذرات خاک او سیاه شده است؛ چون آثار کفر روح او در ذرات بدن او اثر گذارده. ودایع روحیه در اجساد و ابدان و ذرات روز به روز بیشتر خواهد شد و قوت خواهد گرفت. یکی از موجبات تأخیر قیامت کبری و حشر کلی و آخرت همین است که این آثار قوت بگیرد و به کمال فعلیت برسد، سعیداً او شقیماً.

ضمن این بیان محکم البنیان، اشکالی حل شد. وقتی ما خواستیم به دنیا بیاییم، رحم و شکم و گهواره و تربیت لازم بود تا ما از مقام قوه به فعلیت برسیم؛ اما در معاد یک مرتبه زنده می شویم، دیگر نه رحم لازم داریم، نه شکم، نه گهواره و نه تربیت. علتش این است که این خاک و این ذرات، تمام مراحل را سیر کرده است، از رحم و شکم و گهواره و تربیت، و به مقام فعلیت و کمال رسیده است و قابل است که از حالا به بعد بگوید و بشنود؛ بگوید: «یا ویلنا من بَعَثنا»<sup>۱۹۱</sup>. در باب فُسَاق دارد که بعد از زنده شدن می گویند: وای بر ما! کی ما را برانگیخت و حرکت داد و زنده کرد؟

اما در باب اهل ایمان دارد که بعد از زنده شدن، خدا را حمد می کنند که برای بَعَث و حشر زنده شده اند.

خلاصه در این مدت طولانی تا یوم القیامت، این ذرات با آن آثار و ودایع، پخته شده و در دار التربیت الهی چنان تربیت شده اند که به نهایت کمال و فعلیت رسیده اند و صورت آخری تشکیل داده اند و در یوم المعاد به عین همین بدن محشور می گردند. فقط دنیویّت تبدیل به آخریّت می گردد و انسان به هر شکلی که درآید و به هر صورتی که محشور شود، ماده مواد و ماده اولیهی او محفوظ است و از بین نمی رود و عدمی در کار نیست.

این مقدمه کاملاً مورد توجه باشد که بسیار برای اثبات معاد جسمانی قابل اهمیّت است، تا برسیم به کلام معجز نظام کاشف حقایق، مولانا الصادق علیه السلام، الذی انکشف له الملك و الملكوت؛ زیرا حلّ مشکلات و غوامض علوم ماوراء الطبیعه را بایست از مکتب ولایت کلیّهی مطلقه جست و ما احتیاج به مکتب ولایت داریم. سایهی مقام ولایت کلیّهی مطلقه بر سر ما مستدام!

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

۱۹۰. یس، آیه ۷۹: او به هر خلقتی داناست.

۱۹۱. همان، آیه ۵۲: وای بر ما! چه کسی ما را برانگیخت؟

## اثبات معاد جسمانی از لسان معجز بیان کاشف حقایق حضرت امام به حق ناطق جعفر بن

### محمد الصادق(ع)

کتاب قیم «احتجاج طبرسی» کتاب بسیار نفیس و معتبری است و سراسر آن محور مناظرات حضرت ختمی مرتبت محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصیای قدیسین آن حضرت با علمای ادیان و مخالفان اسلام است. «احتجاج» کتابی است درسی و حق آن است که این کتاب مستطاب در حوزه‌های علمیّه دینیّه و دانشگاه‌ها از ناحیه اساتید عظام و دانشمندان فخام مورد تدریس واقع شود.

یادم نمی‌رود در ایّامی که در مشهد مقدّس رضوی مشغول تحصیل علوم دینی بودم، استاد اکبر و فیلسوف اعظم، حکیم ربّانی و عارف صمدانی، آیت الله الکبری حاج میرزا مهدی آشتیانی قدس الله سرّه السّبّحانی، از تهران به خراسان آمدند و یکی از برنامه‌های درس خود را برای علما و فضلا و طلباب مشهد درس معارف اسلامی قرار دادند. مخصوصاً کتاب احتجاج طبرسی را در سطح عالی تدریس می‌نمودند و مرکز تدریس ایشان مسجد گوهرشاد بود و به‌قدری افادات<sup>۱۹۲</sup> و اشراقات علمی آن بزرگوار محور گفتار دربار حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السّلام باهمیّت بود که بزرگان از مجتهدان حوزه علمیّه مشهد را به این محضر درس پرفیض جلب و جذب نموده‌بود.

استاد اکبر، مرحوم آشتیانی قدّس الله سرّه در ایّامی به قم رفته بودند. مرحوم امام، آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی رضی الله عنه که خود جامع علوم معقول و منقول بودند و در قم درس اسفار مآصدرا را تدریس می‌نمودند و فضیله حوزه علمیّه قم در محضر درس معظم له حاضر می‌شدند، به احترام فیلسوف عظیم الشان، حاج میرزا مهدی آشتیانی درس حکمت خود را تعطیل کردند و تدریس آن را به حکیم عالی‌قدر آشتیانی تفویض و واگذار کردند و تا مرحوم آقا میرزا آشتیانی در قم تدریس داشتند، ایشان از تدریس خودداری نمودند و این کاشف از کمال احترام امام به آن استاد عالی مقام است.

دروود و رحمت نامتناهی بر روح پرفتوح امام خمینی و استاد آشتیانی باد!

باری! در کتاب احتجاج طبرسی روایت بسیار باهمیّتی در اثبات معاد جسمانی، از کاشف حقایق، حضرت امام صادق - صلوات الله علیه - نقل شده که بر ما لازم است آن را مورد استشهاد و استدلال در بحث معاد قرار دهیم؛ زیرا بعد از منطق وحی و قرآن هیچ کلامی به استحکام و شیرینی کلام باهمیّت و عظمت مقام عصمت و معادن حکمت ائمه اطهار علیهم السّلام نیست. حکما و عرفای اسلام هرچه دارند از دولت قرآن و مشکات کلمات نورانی مقام ولایت کلبه‌ی مطلقه دارند.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ما در این مقام عین کلام امام صادق علیه‌السلام را تیرکاً و تیمناً زینت بحث خود در معاد قرار داده، به قدر وسع این رساله تحقیق مختصری محور آن روایت معتبر و حدیث نورانی بعون الله و مدد مقام ولایت می‌نماییم و بدین‌وسیله مسئله‌ی غامضه‌ی معاد جسمانی را که ابوعلی سیناها از اثبات آن اظهار عجز نموده‌اند، به لطف و عنایت خدای سبحان، با برهان و منطق استدلال آن حضرت روشن می‌نماییم.

موضوع این حدیث شریف<sup>۱۹۳</sup> این است که یک نفر زندیق خیلی زبردست، خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شده‌است و سؤالات بسیار از آن بزرگوار نموده‌است و جواب استدلالی محکم دریافت کرده‌است تا سؤالات او کشیده شده به بحث معاد.

به‌عنوان مقدمه سؤال خود را از این‌جا شروع می‌کند و بدو از حضرت می‌پرسد که: «أخبرني عن السراج إذا انطفئ أين يذهب نوره؟»، می‌گوید: آقا! بفرمایید چراغ که خاموش می‌شود، روشنایی او که بالای فیتله است کجا می‌رود. قال علیه‌السلام: «يذهب نوره فلا يعود»، حضرت می‌فرماید: می‌رود و برنمی‌گردد؛ یعنی آن شعله‌ی معدوم شده، دوباره برنمی‌گردد روی چراغ؛ لذا اگر بخواهند چراغ را روشن کنند، بایست دو مرتبه با کبریت روشن کنند.

قال: «فما أنكرت أن يكون الإنسان مثل ذلك إذا مات و فارق الروح البدن لم يرجع إليه أبداً كما لا يرجع ضوء السراج إليه أبداً إذا انطفئ».

زندیق گفت: چرا منکر می‌شوید روح انسان هم مثل شعله‌ی چراغ باشد و وقتی که انسان مرد، روح از بدن مفارقت کند و دیگر به بدن برنگردد و هیچ‌وقت برای زندگی ثانوی و معاد عود نکند، چه اشکال دارد این‌طور باشد؟ چه فرق دارد روح انسان با شعله‌ی فیتله؟ چه مانعی دارد که روح به‌طوری ازین برود و معدوم شود که دیگر برنگردد؟

قال علیه‌السلام: «لم تُصَبِّ القياس»؛ حضرت فرمود: این قیاس تو و این تقریر تو درست نیست؛ چه قیاس مع‌الفارق است. تو بی‌خود این‌طور مقایسه می‌کنی و روح را با شعله‌ی چراغ در ردیف هم قرار می‌دهی.

«إنَّ النارَ في الأجسامِ كامينةٌ، و الأجسامُ قائمةٌ بأعيانها».

فرمایش حضرت، بیان لازم دارد، به آن مرد زندیق می‌فرماید: ای مرد! فرق است بین مادی و مجرد. مادی خانه‌اش توی ماده‌ است. این حرارت آتش و شعله‌ی آتش مکانش در جسم آتش است و مقام و مرتبه‌اش در کمون جسم است و از جسم جدا نیست؛ یعنی محفوظیت وجودی در خارج از ماده ندارد تا اگر از ماده جدا شد به حال خودش باقی باشد. معنای مادی

این است. اگر بخواهند رنگ را از جسم جدا کنند، نمی‌شود؛ چون رنگ عَرَضِ جسم است، وابستگی به جسم دارد و انفکاک آن از جسم محال است. پس رنگ چون استقلال وجودی ندارد، نمی‌تواند بدون جسم بقا داشته باشد. شیرینی مال ماده و جسم است و نمی‌شود آن را از غسل جدا کرد. محال است عَرَضِ بدون محل قرار بگیرد. نور و شعله‌ای که در چراغ است، مکانش سر فیتیله است و اگر خاموش شد و از چراغ جدا شد به تنهایی قابل بقا نیست.

اما روح انسانی مجرد است. روح و روان آدمی وارسته است و در جسم نیست. آشیانه‌ی روح، ماده و جسم نیست. بلی! به جسم تعلق دارد، اما این تعلق تدبیری است، نه تعلق انطباعی؛ یعنی جا گرفته در ماده نیست، به بدن احاطه دارد اما توی بدن نیست و در بدن مکان ندارد.

خداوند در مورد روح فرموده است: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» یعنی در آدم دمیدم و اشراق نمودم از روح خود، و روح الله تجرّدش برحسب این آیه مبارکه ثابت و محرز است، و نیز فرموده: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و عالم امر عالم تجرّد است.

جان انسان جلوه‌ی ربّانی است                      جان شروقِ حضرتِ سبحانی است

حال تو این اشراق سبحانی و روح مجرد را با شعله‌ی چراغ مقایسه کردی و آن را در ردیف شعله‌ی چراغ قرار دادی؟! خیلی اشتباه کردی! اگر شعله‌ی چراغ از بین می‌رود برای این است که به چراغ وابستگی دارد. عَرَضِ است و بدون ماده قابل بقا نیست. جای آن در ماده و جسم است و اگر از جسم جدا شد، از بین می‌رود.

قال الزندیق: «أَفْتَتَلَشِي الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنِ قَلْبِهِ، أَمْ هُوَ بَاقٍ؟» آیا روح انسان مانند بدن انسان بعد از مردن متلاشی می‌گردد و پراکنده می‌شود یا باقی است؟ امام در جواب می‌فرماید: «بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتِ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَقْنَى، فَلَا حِسَّ وَ لَا مَحْسُوسَ. ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدْبِرُهَا؛ وَ ذَلِكَ أَرْبَعُ مِائَةِ سَنَةٍ؛ فِيهَا تَسْبَتُ الْخَلْقُ، وَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ».

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: روح باقی است؛ زیرا روح، مرکب از حقایق جسمی نیست که اجزای آن از هم جدا شوند. متلاشی شدن در جایی است که جسمی مرکب باشد و بعد اجزایش منحل و پراکنده شود.

اما روح مرکب از اجسام و اجزا نیست، بلکه مجرد است و به همین حالت بدون بدن باقی است تا وقتی که نفخه در صور دمیده شود. در نفخه‌ی اولی تمام اشیاء باطل می‌شود، دیگر از عوالم حسّ و محسوسات چیزی باقی نمی‌ماند و دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خوردنی‌ها و حسّ و محسوسات به کلی از بین می‌روند و فانی مطلق می‌شوند و در قیامت کبری دو مرتبه اشیاء برمی‌گردند. موجوداتی که معاد دارند و تمام خلائق اوّلین و آخرین، برای روز حشر و رستاخیز برمی‌گردند. همین‌طور که

خالق مدبر حکیم در ابتدا روح را سوار بدن کرد، دو مرتبه همین کار را می‌کند؛ بین فنای اشیاء و معاد چهار صد سال فاصله است. این فاصله مابین صور اول و صور دوم است. در دمیدن صور اول همه‌ی اشیاء می‌میرند و این، نفع‌ی اماته است. در دمیدن صور دوم، همه زنده می‌شوند و این نفع‌ی احیاست مطابق منطق وحی و قرآن.

قال الزندیق: «وَأَنِّي لَهُ بِالْبَعْثِ وَ الْبَدْنِ قَدْ بُلِي وَ الْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ، فَعُضْوٌ بِلَدَّتْ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا، وَ عَضْوٌ بِأُخْرَى تُمَزَّقُهُ هَوَامُّهَا، وَ عَضْوٌ قَدْ صَارَ تُرَابًا بَنِي بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطًا».

زندیق اشکال می‌کند و می‌گوید: بدنی که از بین رفته است چگونه زنده می‌شود؟ بدن پوسیده و اعضایش از هم جدا شده، و هر عضوش در دیاری پراکنده گردیده، یک عضو آن خوراک درندگان شده و عضو دیگر طعمه‌ی مور و مار واقع شده، عضوی خاک شده و شاید ساختمان گردیده؛ با این وصف چطور می‌شود که این بدن از نو ساخته شود و همان اولی باشد و معاد و بعث داشته باشد؟

قال الإمام عليه السلام: «أَنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوَّرَهَا عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ».

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: همان مبدئی که او را در بدو امر بدون نقشه انشا و ایجاد کرد، در یوم المعاد او را زنده می‌کند و برمی‌گرداند؛ او قادر مطلق است. زندیق عرض کرد: «أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ» فهمیدم چه می‌فرمایید، اما بیان مجمل است؛ لطفاً توضیح بفرمایید که خدای قادر به چه نحو قدرت خود را اعمال می‌کند.

قال الإمام عليه السلام: «إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا؛ رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ، وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَ ظُلْمَةٍ، وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَابًا كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، وَ مَا تَقْدِفُ بِهِ السِّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ إِجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَزَقَتْهُ، كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظَةٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ، وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزْنَهَا؛ وَ أَنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مَطَرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ؛ فَتَرَبُّو الْأَرْضُ. ثُمَّ تُمَخَّضُوا مَخْضَ السَّفَاءِ، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ، وَ الزَّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ. فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ، فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ، فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلْجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدْ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا».

حضرت امام صادق، کاشف حقایق، الّذی انکشف له الملک و الملکوت - صلوات الله علیه - فرمود: روح انسان بعد از مردن، در موطن عالم روح باقی است؛ اگر محسن و نیکوکار است، در وسعت و روشنایی و بهجت زندگی می‌کند و اگر معصیت‌کار و مجرم است، در ظلمت و سختی و مضیقت است. اما بدن خاک می‌شود و اعضایی از بدن که خوراک حیوانات و سباع و پرندگان شده و جزء بدن آنان گشته، عاقبت الامر همه خاک می‌شود.

حال جا دارد این مرد زندیق اشکال غامض‌تر و مشکل‌تری نماید و بگوید اگر همه‌ی اعضا و تمام بدن‌ها خاک شده و خاک این ابدان با خاک زمین مخلوط شده، از کجا می‌شود تشخیص داد که کدام خاک بدن است و کدام خاک زمین؟ خاک-

ها همه یکسان هستند. تمیز بین اشیاء نیاز به مابۀ الامتیاز دارد و این جا مابۀ الامتیازی در کار نیست؛ زیرا خاک میّت با خاک زمین مخلوط شده است و هر دو یکنواخت و یکرنگ هستند.

آیا جز خدای عالم و محیط به کلّ اشیاء می تواند تمیز این خاک های مخلوط به هم را بداند؟ این است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال وزن آنها را می داند و با آن علم احاطی به کلّ اشیاء امتیازات و مشخصات و علامات آنها را می داند. مابۀ الامتیاز این خاک های مخلوط شده باهم، همانا ودایع و خلائف و آثاری است که از روح در بدن آنها و از بدن آنها در ذرات خاک آنهاست و این، هم در خاک آنها محفوظ است و هم نزد آن که «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»<sup>۱۹۴</sup>.

بین کاشف حقایق چطور با استدلال و برهان این مسئله مشکله غامضه را حل فرمود! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظَةٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»؛ یعنی تمام ذرات خاک ما به الامتیاز دارند و دارای شناسنامه، علامت و نشانه هستند. هیچ ذره ای از ذرات خاک، از هر کس که باشد، از حیطه ی علم احاطی استیعابی ذات یکتای الوهی خارج نیست و هیچ ذره ای از علم او مخفی و پوشیده نیست؛ بلکه همه ی ذرات خاک با همه ی علائم و امتیازات و مشخصات در علم خدا محفوظ است.

آن گاه امام علیه السلام می فرماید: خاک بدن صاحبان ارواح یعنی بدنی که روح داشته است، در زمین مثل طلاست نسبت به سایر خاک ها. چطور طلا امتیاز دارد؟ این خاک هم امتیاز دارد. این خاک بدن کسی است که همنشین روح خود و رفیق شفیق و انیس و مونس او بود؛ پس این خاک از آن روح آثار و ودایعی در بر دارد. ما قبلاً در قاعده ی تعاکس و حکم «احد المتّحدین یسری الی الآخر»، انعکاس صفات روح و سرایت احکام روح به بدن را بر کرسی اثبات نهادیم و طبق همان مابۀ الامتیاز خاک ها را به دست می آوریم.

در اشعار حکیم سعدی شیرازی آمده است:

گلی خوشبوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم

امام علیه السلام فرمود: همان طور که خاک طلا را می شویند و طلا را از خاک جدا می سازند، خداوند متعال قبل از برپا شدن قیامت و معاد اشیاء که می خواهد بدن ها را زنده کند و برگرداند باران سراسری می فرستد «مَطَرَتِ الارضُ مَطَرَ النُّشُورِ» و

۱۹۴. سبأ، آیه ۳: هم وزن ذره ای، از او پوشیده نیست.

در بعضی اخبار آمده است که چهل روز باران می بارد. این باران که قبل از برپا شدن قیامت است، بدن‌ها را سبز می کند، همان گونه که باران دنیا گیاه را سبز می کند. این باران برای بیرون آوردن و رویدن بدن‌هاست و به واسطه‌ی این باران زمین لطیف می شود و بالا می آید.

مشک ماست و دوغ را دیده‌اید که وقتی بنخواهند گره بگیرند، آن را تکان می دهند؛ کره رو می آید و دوغ زیر می رود. در قیامت کبری هم زمین، تکان و حرکتی دارد که خداوند آن را زلزله خوانده و فرموده است: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»<sup>۱۹۵</sup>؛ «إِذَا زَلَّزِلَتُ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»<sup>۱۹۶</sup> که شاید «تُمْخَضُوا مَخْضَ السَّقَاءِ» در حدیث مذکور اشاره به این زلزله باشد. این زلزله چنان زمین و آنچه در آن است را به حرکت و جنبش می آورد که کوه‌ها بر اثر آن مانند پنبه‌ی زده می شوند و اجزاء و ذرات بدن هرکس، در هر کجا باشد، در بر باشد یا در بحر، در هوا باشد یا در فضا، و در هر گوشه‌ی جهان باشد، به هم نزدیک می شوند و به حکم سنخیتی که ذرات بدن هرکس باهم دارد، یک ذره از بدن زید جزء بدن عمرو نمی شود و یک ذره از بدن عمر هم جزء بدن زید نمی گردد؛ زیرا سنخیتی با او ندارد پس به حکم همان شناسنامه و آثار و خلائف و ودایع، هر ذره‌ای از ذرات، سنخ و جنس خود را می شناسد و به سمت او می رود.

ذره ذره کاندترین ارض و سماست      جنس خود را همچو گاه و کهرباست

آن گاه مانند جمع شدن کره از دوغ و کف از شیر در حال جوشیدن، ذرات ابدان اشخاص، هریک برای ساختن بدن خودش جمع و متصل می شوند و همین که بدنی ساخته شد، به طرف روح خود می رود.

در اول خلقت، روح به سمت بدن فرود می آید و تنزل می کند اما در این جا امام علیه السلام می فرماید بدن آخروی به طرف روح خود می رود؛ «فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ». این «حیث» مکانی نیست بلکه حیث مقامی و رتبی است؛ یعنی بدن چنان تکامل و ترقی پیدا کرده که به افق روح نزدیک شده و باید به روح متصل شود.

اگر روح به سوی بدن بیاید، تنزل و سیر قهقریایی است، ولی قیامت و آخرت که محل تکامل است بایست بدن به سمت روح برود و به لحاظ این تکامل است که بدن می تواند اوج بگیرد و نحو الروح المجرّد حرکت کند و به او متصل شود. اتصال بدن آخروی به روح، از اتصال بدن دنیوی بیشتر است؛ برای این که این ذرات و ودایع تکامل پیدا کرده و لطافت یافته و بدندر زیر خاک و تابش آفتاب در دارالتربیه‌ی ربّانیّه کاملاً به عمل آمده و خاک بدن با آن خلائف و آثار روح، مقامش بالا گرفته تا

۱۹۵. حج، آیه ۱: همانا زلزله قیامت، چیز بزرگی است.

۱۹۶. زلزلال، آیه ۱: آن گاه که زمین به زلزله‌ی (شدید و اصلی) خود دچار شود.

جایی که افقش به افق روح وصل شده است؛ لذا در آخرت بدن‌ها به طرف روح خود می‌روند.

«فَتَعَوَّدُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا» یعنی صورت‌ها و اعضا و جوارح به اِذْنِ مُصَوِّرٍ، به هیئت اولیّه‌اش برمی‌گردد.

باید دانست که این قابلیت، ربطی به سعادت و شقاوت ندارد و بدنِ قابلِ اُخروی شدن غیر از موضوع سعادت و شقاوت است. هم بدن شخص نیکوکار و سعادت‌مند، برای عالم آخرت و زنده شدن دوباره قابل می‌شود و هم بدن شخص بدکار و شقی. وقتی که بدن ساخته شد و به هیئت اولیّه برگشت، به سوی روح خودش می‌رود و روح هم به بدن خود متصل می‌شود و همان آدم دنیایی است که دنیویّت او تبدیل به اُخرویّت گردیده است.

«فَإِذَا قَدْ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا» یعنی در آن‌جا، هرچه داشته با اوست و می‌داند که چشم و گوش و دست و پا و قامت و هیكل همه مال او است؛ فهوالمطلوب.

این حاصل کلام و فرمایش امام همام علیه‌السلام است که دریا دریا علوم و معارف در آن نهفته است و درواقع معجزه‌ی عقلیه است.

این فرمایش، بیان کسی است که به علوم ماوراء الطبیعه من اولها الی آخرها محیط است و این سخن کسی است که انْكَشَفَ لَهُ الْمُلْكُ وَالْمَلَكُوتُ؛ جان‌های ما فدای کاشف حقایق، مولانا الصّادق - علیه الصلوة و السلام - که مسئله‌ی غامضه‌ی معاد جسمانی را حل فرمود، و بحمدالله با تقریر و بیان آن معدن علم و حکمت و عرفان، ثابت و مبرهن شد که معاد جسمانی با بدن عنصری است و همین بدنِ خاکی به عینه عود می‌کند؛ صدق ولی الله!

خداوند متعال، سایه‌ی ولیّ ذی الجلال، حضرت امام صادق، صاحب مقام ولایت کلیّه‌ی مطلقه را - که رئیس مذهب ما شیعیان امامیه جعفری مسلک است - بر سر ما در دنیا و آخرت مستدام بدارد و دست ما را از دامان مقام ولایت کلیّه‌ی مطلقه کوتاه نگرداند، و آنی رابطه‌ی ما و محبّت و ارادت ما را نسبت به مقام ولایت قطع نفرماید، و جان‌های ما را اشدّ اتصلاً با ارواح طیّبه و نفوس کلیّه‌ی الهیه‌ی محمّد و آل اطهار آن بزرگوار - صلوات الله علیهم اجمعین - قرار بدهد و ما را در آخرت با ایشان محشور فرماید؛ آمین یا ربّ العالمین!

**فواید مستفاد از حدیث نورانی صادر از لسان مقام عصمت و معدن علم و حکمت کاشف**

**حقایق حضرت امام به حقّ ناطق مولانا الصّادق علیه‌السلام**

مطالبی که از کلام معجز نظام مقام عصمت و معدن علم و حکمت، حضرت امام صادق علیه‌السلام برای ما مورد استفاده واقع شده است بسیار است که در استحکام ارکان معاد جسمانی و اثبات آن قابل اهمیّت است، و ما آن را در فواید ذیل الذکر خلاصه می‌نماییم:



فایده اول: اثبات تجرّد روح نفسانی.

فایده دوم: تمیز ابدان و مابیه الّامتیاز ذرّات خاکِ هرکس از دیگری، به آثار و ودایع و خلائفِ روحی هر کسی است که در بدن خود است.

فایده سوّم: در قیامت روح هرکس به بدن خودش تعلق دارد، نه به بدن دیگر تا تناسخ باشد.

فایده چهارم: تمام ابدان خاک می‌شوند، حتی آن‌ها که مأكول حیوانات و سبع و پرندگان واقع شده‌اند؛ و در عین حال مأكول جزء بدنِ آکل واقع نمی‌شود.

فایده پنجم: خاک‌ها همه در ملک خدا و کشور هستی موجودند و هیچ‌چیز معدوم نمی‌شود.

فایده ششم: جمیع خاک‌ها و ذرّات آن‌ها با علامات و مشخصات و امتیازات، در علم الله محفوظند، و خدا عدد اشیاء و وزن آن‌ها را می‌داند.

فایده هفتم: تراب و خاک ذوی الارواح مانند ذهب و طلا از سایر خاک‌ها ممتاز و جدا خواهند بود.

فایده هشتم: تکامل ذرّات خاک‌های اشخاص در لطافت به نحوی است که آن‌ها را به افقِ ارواح خود در تجرّد نزدیک و متّصل می‌نماید.

فایده نهم: ابدان عنصریّه و ترابیّه بعینها عود می‌کنند و معاد جسمانی با بدن ترابی بعینه است (نه با بدن مثالی طبق گفته برخی از حکما، و نه با بدن هور قلیایی به گفته شیخیّه، و نه با بدن مُنشأ روح که گفته‌ی ملاصدرا است).

فایده دهم: در آخرت و یوم المعاد، ابدان به‌سوی ارواح انتقال می‌یابند نه این‌که ارواح به‌سوی آن‌ها آیند و تنزّل و سیرِ قهقرایی باشد؛ چه قیامت تکامل است.

فواید دیگری نیز در کلام دُرّربار آن حضرت منطوی است که ما به لحاظ اختصار به همین مقدار اشاره نمودیم.

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

منکران معاد جسمانی با وساوس شیطانی شبهاتی مطرح نموده‌اند که همه از نظر ما باطل است و ما در کتاب معاد ربّانی جواب شبهات آنان را با برهان و منطق استدلال قوی داده‌ایم. شما می‌توانید به آن رساله مراجعه نمایید.

## ایمان به میزان

یکی از غوامض علوم ماوراءالطبیعه، موضوع میزانِ یوم القیامه است که باید از نظر قرآن و برهان و عرفان مورد تحقیق واقع گردد تا معلوم شود مراد از موازین که در قرآن مبین به آن تصریح شده چیست و ایمان، اعتقاد، و اعمال ما را با کدام میزان می‌سنجند. از این جهت شناختن آن بسیار قابل اهمیت است؛ زیرا اعتقاد و ایمان به آن از ضروریات دین اسلام است. به‌عنوان مقدمه باید دانست که کلمه‌ی «میزان» در لغت بر «ما یوزنُ به الشیء و ما یُقاس به الشیء» اطلاق می‌شود و «میزان» به فارسی «وسیله‌ی سنجش» است.

نظر به این‌که در عرفِ اهل معرفت، الفاظ موضوعند برای معانی عامه، پس وسیله سنجش اعم از این است که از جنس و سنخ مادیات و جسمانیات باشد یا از سنخ روحانیات و معنویات. همین‌طور شیء موزون اعم است از این‌که جسمانی و مادی باشد یا روحانی و معنوی، ملکی باشد یا ملکوتی، جبروتی باشد یا لاهوتی، از سنخ مادیات باشد یا مجردات، از اعیان و ذوات باشد، یا از صفات و ملکات؛ اما در هر صورت بایست میزان و شیء موزون، سنخیت، مجانست و مناسبتی با یکدیگر داشته باشند و باید دانست که «میزان کلّ شیء بحسبه» یعنی وسیله‌ی سنجش هر چیز را تناسب با شیء موزون شرط است؛ مثلاً برای سنجش اجسام ثقیله ترازوهای خاص معین شده، مانند قپان؛ و بر همین مقیاس است سنجش اجسام خفیفه و ظریفه و چنان نیست که تمام اجسام دارای یک میزان باشند.

برای سنجش درجه حرارت میزانی است که آن را میزان الحرارة نامند، برای سنجش فشار خون میزان مخصوصی است، برای سنجش طلا و جواهرات میزانی است و برای سنجش نغم و اصوات و مطلق آوازاها و آهنگ‌ها میزان علم موسیقی است که واضع آن فیثاغورث حکیم است و شاید از انبیا باشد چنان‌که ارسطاطالیس نبی بوده‌است: «نُقِلَ عن فیثاغورث أَنَّهُ عَرَجَ بِضِیَاءِ نَفْسِهِ وَ صَفَاءِ قَلْبِهِ إِلَى عَالَمِ الْمَلَكُوتِ فَسَمِعَ حَفِيفَ الْأَمَلَاكِ وَ دَمْدَمَةَ الْأَفْلَاكِ، ثُمَّ رَجَعَ وَ رَتَّبَ عَلَيْهَا عِلْمَ الْمَوْسِيقِ».

این است که عارف قیومی، جلال‌الدین محمد ملای رومی در کتاب مثنوی گوید:

نالهی سُورنا و آواز دُهل

چیزکی مانند بدان ناقورِ کل

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها

از دوارِ چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردش‌های چرخ است این‌که خلق

می‌نوازندش به طنبور و به حلق

مؤمنان گویند که آثار بهشت  
 نغز گردانید هر آواز زشت  
 ما همه اجزای آدم بوده‌ایم  
 در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم  
 گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی  
 یادم آن آید از آن‌ها اندکی  
 لیک چون آمیخت با خاک کرب  
 کی دهد این زیر و این بم آن طرب<sup>۱۹۷</sup>

انسان معتدل بالفطرة و بالطبع، از صوت خوش لذت می‌برد و حال وجد و ابتهاج برایش رخ می‌دهد. صوت خوش، معجزه‌ی انبیا بوده‌است. لحن حضرت داوود با آن نغمه‌ی خوش در کوه اثر می‌کرد و جماد را به وجد می‌آورد.

کوه‌ها هم لحنِ داوودی شود      آهن اندر کف او مومی بود

در اخبار است که: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ، وَ حَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ»<sup>۱۹۸</sup>، برای هر چیز زینت و زیور است و زینت قرآن خواندن به صوت حسن است.

علامه فیض کاشانی در مقدمه‌ی تفسیر صافی می‌گوید در روایت آمده: «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»<sup>۱۹۹</sup> و نیز دارد: «وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ وَ كَانَ السَّقَاوُونَ يَمُرُّونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْتَمِعُونَ قِرَاءَتَهُ»<sup>۲۰۰</sup> یعنی حضرت زین‌العابدین و العارفین علیه‌السلام قرآن را با صوت حسن می‌خواند و هرگاه سقاها از درب خانه آن بزرگوار عبور می‌کردند، با این که مشک آب و بار گران بر دوش داشتند توقف کرده، به قرائت قرآن آن حضرت گوش فرا می‌دادند و نغمه‌ی خوش آن امام همام علیه‌السلام را استماع می‌نمودند.

قرآن اگر با صوت خوش خوانده شود، شنونده را جذب می‌نماید و بالعکس اگر با صوت منکر بخوانی همان است که حکیم سعدی گوید:

۱۹۷. خشک چوب و خشک سیم و خشک پوست از کجا می‌آید این آوای دوست

۱۹۸. کافی، ج ۲، ص ۶۱۵: هرچیز زیوری دارد و زیور قرآن، صوت خوش است.

۱۹۹. جامع الاخبار، ص ۴۹: قرآن را با صدای خوش زینت بخشید.

۲۰۰. کافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

گر تو قرآن بدین نمط خوانی

ببیری رونق مسلمانی

خداوند متعال به حقّ ولیّ ذی الجلال، زینت الهیون و ربّانیون، زین العابدین و السّاجدین علیه السّلام که در تمام شئون عبادی اُسوه و الگوست به ما توفیق عبادت با معرفت و مناجات با حضرت احدیّت و تلاوت قرآن و فهم آن و عمل به آن را عنایت و مرحمت فرماید!

پیغمبر اکرم علیه السّلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَقْرَأِ الْقُرْآنَ»<sup>۲۰۱</sup>، هرکس می خواهد با خداوند سبحان تکلم نماید، پس قرآن را با حال خضوع و رعایت ترتیل با حضور قلب قرائت کند.<sup>۲۰۲</sup>

چه خوش است یک شب بکشی هوا را به خلوص خواهی ز خدا خدا را  
به حضور خوانی ورقی ز قرآن فکنی در آتش کتب ریا را  
شود آن که گاهی بدهند راهی به حضور شاهی چو من گدا را

باری! میزان برای سنجش اخبار و احادیث از حیث صحّت و سقم، کتاب الله قرآن است. میزان برای سنجش اشعار، علم عروض و قواعد آن است و میزان برای سنجش افکار از حیث صواب و خطا علم منطق است.

حکیم متّله، حاجی سبزواری در کتاب لئالی که در فنّ منطق است می گوید:

قانون آلی یقی رعایتّه  
عن خطای الفکر و هذا غایتّه

نیز میزان برای سنجش علوم عقلیه، علم حکمت و فنّ فلسفه است و میزان سنجش معارف ربّانیه، علم شریف عرفان است که اساس آن قرآن است.

### لمؤلفه:

برو گر عاقلی زین حکمت آموز  
سخن بشنو ز وحی آسمانی  
چه قرآن بحر بی پایان عرفان  
سخن سنجی که علمه البیان است  
به پیش حکمت قرآن احمد (ص)  
به نور حکمت آن جان بیفروز  
که مر جان راست عمر جاودانی  
یکی گنجینه ی شایان عرفان  
گهر آویز گوش عقل و جان است  
که زد بر مخزن اسرار سرمد

۲۰۱. هرکس که می خواهد با خداوند صحبت کند، قرآن قرائت کند.

۲۰۲. حضرت رسول اکرم علیه السلام فرموده اند:

«إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيَقْرَأِ الْقُرْآنَ» محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۱، حدیث ۱۶۱۹۷.

میار افسانه‌ی اشراق و مَشَاء	که شب بود این جهان و قومِ اَعْشَاء
به غیر از علمِ قرآن هرچه گویند	شبانِ تیره در بیراهه پویند
کتابِ سرِّ لاریبی است قرآن	ظهورِ شاهدِ غیبی است قرآن
کتابِ علمِ ربّانی است قرآن	ظهورِ سرِّ سبحانی است قرآن
کتابِ عشقِ قرآن است دریاب	صحیفه سرِّ رحمان است دریاب
مفادش جمله عرفان است دریاب	کلامش جمله برهان است دریاب
تمامش حکمت و اعجازِ عقلی	ز حق نازل شده بر عقلِ کلی
تو ربّانی از این حکمت بیاموز	به نور دانش آن جان بیفروز

### میزان انسانیت و سنجش اعمال

پس از دانستن این مقدمه و بیان امثله برای شناخت موازین و انواع آن باید بشناسیم آن میزانی را که وسیله‌ی سنجش ایمان و اعتقادات و صفات و اخلاقیات و ملکات جمیله و حسنه و اعمال خالصانه است. مقصود ما از تمهید این مقدمات، شناختن همین میزان است که در دنیا و آخرت ما را با آن سروکار است؛ زیرا ایمان و اعتقاد و اخلاق و اعمال انسان را در یوم قیامت با همین میزان می‌سنجند.

این میزان در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت، همانا «انسان کامل» است. انسان کامل، میزان حق است. انسان کامل، میزان علوم حقّه است. انسان کامل میزان اعتقادات حقّه است. انسان کامل میزان ایمان است. انسان کامل میزان اخلاق جمیله است. انسان کامل میزان اعمال است.

انسان کامل در عُرف اخبار و احادیث عبارت است از نبی و وصی نبی، و شامل تمام انبیا و اوصیای آنان است.

خداوند در قرآن فرموده است: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۲۰۳</sup>. در تفسیر صافی از حضرت امام صادق، کاشف حقایق علیه‌السلام منقول است که فرموده: «هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ»<sup>۲۰۴</sup>.

پس میزان قسط و عدل برای هر امتی، نبی و وصی نبی آن امت است؛ اما انبیا و رسل و اوصیای ایشان، همه در یک مرتبه و درجه نیستند و دارای تفاوت مراتب و تفاضل درجات هستند: «تِلْكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ

۲۰۳. انبیا، ایه ۴۷. و برای روز قیامت میزان‌های قسط را قرار می‌دهیم.

۲۰۴. علم‌الباقین، ج ۲، ص ۱۱۴۹.

رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»<sup>۲۰۵</sup>.

عقلاً و نقلاً ثابت و مبرهن است که اکمل الموازین و اشرف الموازین، حضرت خاتم النبیین، محمد مصطفی - علیه افضل التَّحِيَّةِ و النَّاءِ - است و بعد از آن حضرت، اوصیای قدسیین آن بزرگوار همه موازین حَقِّه و افضل و اکمل موازین هستند؛ چنان که فرمودند: «نَحْنُ الْمَوَازِينُ»<sup>۲۰۶</sup>؛ بنابراین به عقول کامله‌ی ایشان سنجیده می‌شود عقول کامله، و به علوم حَقِّه‌ی ایشان سنجیده می‌شود علوم حَقِّه، و به عرفان کامل ایشان سنجیده می‌شود معرفت تامه؛ و همین‌طور ایمان و اخلاق و اعمال و سایر صفات و خصال حسنه. پس در واقع اصل الموازین ایشانند و باقی انبیا و اوصیا، فروع ایشان محسوبند. باید دانست که میزان بودن انسان کامل از این جهت است که او عالمی است موازی عالم کبیر؛ زیرا چیزی در عالم کبیر نیست که در او نباشد: «وَ فَيَكُ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ»<sup>۲۰۷</sup>.

او متن است و عالم کبیر شرح او، و او مجمل است و عالم کبیر مفصّل او، و اجمال و تفصیل و متن و شرح تباین عزلی ندارند که: «أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ، وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ، وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ، وَ أَجْسَامُكُمْ فِي الْأَجْسَامِ»<sup>۲۰۸</sup>. بنابراین بهشت و مراتب بهشت، تفصیل لطف و مهر اوست و دوزخ و درکات آن، ظهور تفصیلی قهر اوست و صراط مستقیم یوم الدین، تجسّم صراط مستقیم دین اوست و میزان یوم القیامه، صورت عدل اوست. به حکم تطابق عالم صغیر و عالم کبیر و به حکم تطابق نظام تشریح با نظام تکوین، می‌توانیم بین موازین صوری و معنوی و موازین جسمانی و روحانی و موازین آفاقی و انفسی و موازین ملکی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی جمع بنماییم و مطابق برهان و عقل و نقل، ایمان کامل و اعتقاد محکم به موازین حَقِّه‌ی الهیه داشته باشیم، البتّه با حفظ مراتب عوالم و نشآت و با حفظ شئون موازین در هر نشئه‌ای از نشآت و هر عالمی از عوالم، چه عالم معنا و چه عالم صورت.

تا این‌جا مشخص شد که موازین کامله‌ی الهیه، اُناسی کامله‌اند به حکم «نحن الموازین» و انسان کامل علوی فرمود: «أَنَا الْمِيزَانُ»<sup>۲۰۹</sup> و در زیارت حضرتش آمده‌است: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ الْأَعْمَالِ». نظر به این‌که میزان بودن برای اعمال، مسبوق به مبادی و مقدّمات علمیّه و فکریّه است؛ پس آن حضرت میزان است با تمام مبادی آن اعمال، از علم و عقل و حکمت و عرفان و توحید و ایمان و اعتقاد و اخلاق علی الاطلاق.

مظهر حق است ذات پاک او      زو بجو حق را ز غیر او مجو

۲۰۵. بقره، آیه ۲۵۳: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم. بعضی از آنان کسی بود که خداوند با او سخن گفت، و درجات برخی را بالا برد.

۲۰۶. علم‌الیقین، همان: میزان، ما هستیم.

۲۰۷. و عالم اکبر در تو پیچیده شده‌است.

۲۰۸. زیارت جامعه کبیره.

۲۰۹. علم‌الیقین، ج ۲، ص ۸۰۴: میزان منم.

قرآن در سوره اعراف آیه ۸ می‌فرماید: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» یعنی در روز قیامت، حق، وزنه است و آدمیان را با حق می‌سنجند. اکنون بر ماست که به حکم «زِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا»<sup>۲۱۰</sup> تا در دار دنیا هستیم، اعمال خود را در تمام شئون (اعتقادی، ایمانی، اخلاقی و افعالی) با میزان و ترازوی حق بسنجیم و ببینیم که وزنه‌ی ما تا چه حد با حق و حقیقت هم طراز است، که اگر از جنس و سنخ حق و حقیقت باشد، دارای فلاح و رستگاری خواهیم بود.

اما اگر با حق مناسبت و سنخیتی نداشته باشیم، بدون شک در خسران جبران‌ناپذیر خواهیم بود. پناه می‌بریم به خدا از خسارتی که بر خود وارد ساخته‌ایم و ظلمی که به سوء اختیار خود به خود نموده‌ایم!

گفتیم میزان علی علیه‌السلام است؛ چنانچه خود آن بزرگوار فرمود: «أنا المیزان» و در زیارت حضرتش می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مِيزَانَ الْأَعْمَالِ».

مولوی می‌فرماید:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای      بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

فِيوزَنُ إِسْلَامُ الْمُسْلِمِينَ بِإِسْلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ، وَ يُوزَنُ إِيمَانُ الْمُؤْمِنِينَ بِإِيمَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يُوزَنُ عِرْفَانُ الْعَارِفِينَ بِعِرْفَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ رَئِيسُ الْعَارِفِينَ، وَ يُوزَنُ تَوْحِيدُ الْمُوَحِّدِينَ بِتَوْحِيدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ سُلْطَانُ الْمُوَحِّدِينَ، وَ يُوزَنُ قَرَبُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ بِاللَّهِ بِقُرْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ الْمُقَرَّبِينَ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ يُوزَنُ مَحَبَّةُ الْمُحِبِّينَ بِحَبِّهِ بِاللَّهِ لِأَنَّهُ أَحَبُّ الْمُحِبِّينَ بِإِلَهِ الْعَالَمِينَ، وَ يُوزَنُ تَقْوَى الْمُتَّقِينَ بِتَقْوَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ أَتَقَى الْمُتَّقِينَ، وَ يُوزَنُ زَهْدُ الزَّاهِدِينَ بِزَهْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَزْهَدُ الزَّاهِدِينَ، وَ يُوزَنُ عِبَادَةُ الْعَابِدِينَ بِعِبَادَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَعْبَدُ الْعَابِدِينَ، وَ يُوزَنُ جِهَادُ الْمُجَاهِدِينَ بِجِهَادِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَجْهَدُ الْمُجَاهِدِينَ، وَ يُوزَنُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ بِإِخْلَاصِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ أَخْلَصُ الْمُخْلِصِينَ فِي أَعْمَالِهِ.

ملای رومی رحمت الله در مثنوی خطاب به حضرت امام کُلِّ فِي الْكُلِّ، عاشقانه عرضه می‌دارد:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزّه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی

۲۱۰. محاسبت النفس، ص ۱۳: خود را بسنجید قبل از این‌که سنجیده شوید.

گشت حیران آن مبارز زین عمل  
گفت بر من تیغ تیز افراشتی  
در شجاعت شیر ربانستی  
بازگو دانم که این اسرار هوست  
صانع بی‌آلت و بی‌جارحه  
صد هزاران روح بخشد هوش را  
راز بگشای ای علی مرتضی  
باز گو ای بازِ عرشِ خوش شکار  
چشم تو ادراک غیب آموخته  
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای  
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد  
یا تو واگو آنچه عقلت یافته است  
از تو بر من تافت چون داری نهان  
لیک اگر درگفت آید قرصِ ماه  
ماه بی‌گفتن چو باشد رهنما  
چون تو بابی آن مدینه علم را  
باز باش ای بابُ بر جویای باب  
باز باش ای بابِ رحمت تا ابد  
بازگو ای بازِ عنقاگیرِ شاه  
در محلّ قهر این رحمت ز چیست  
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم  
شیر حقم نیستم شیر هوی  
ما رمیت اذ رمیتیم در حراب  
رخت خود را من ز ره برداشتم  
من چو تیغم پُر گهرهای وصال

وز نمودِ عفو و رحم بی‌محل  
از چه افکنندی مرا بگذاشتی  
در مروّت خود که داند کیستی  
ز آن که بی شمشیر کشتن کار اوست  
واهب این هدیه‌های رابحه  
که خیر نبُود دو چشم و گوش را  
ای پس از سوء القضا حسن القضا  
تا چه دیدی این زمان از کردگار  
چشم‌های حاضران بر دوخته  
شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای  
آب علمت خاک ما را پاک کرد  
یا بگویم آنچه بر من تافته است  
می‌فشانی نور چون بر بی‌زبان  
شبروان را زودتر آرد به راه  
چون بگوید شد ضیا اندر ضیا  
چون شعاعی آفتاب حلم را  
تا رسند از تو قشور اندر لباب  
بارگاه مالّه کُفواً احد  
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه  
اژدها را دست دادن کار کیست  
بنده‌ی حقم نه مأمور تنم  
فعل من بر دین من باشد گوا  
من چو تیغم و آن زننده آفتاب  
غیر حق را من عدم انگاشتم  
زننده گردانم نه کشته در قتال



سایه‌ام من کدخدایم آفتاب  
 خون نپوشد گوهر تیغ مرا  
 که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد  
 باد خشم و باد شهوت باد آز  
 کوهم و هستی من بنیاد اوست  
 جز به یاد او نجنبید میل من  
 تیغ حلمم گردن خشمم زده‌است  
 غرق نورم گرچه سقفم شد خراب  
 چون در آمد علتی اندر غزا  
 تا احب لکه آید نام من  
 تا که اعطا لکه آید جود من  
 بخل من لکه عطا لکه و بس  
 ز اجتهاد و از تحرّی رسته‌ام  
 و آنچه لکه می‌کنم تقلید نیست  
 بیش از این با خلق گفتن روی نیست  
 پست می‌گویم به اندازه عقول  
 گفت امیرالمؤمنین با آن جوان  
 چون خدو انداختی بر روی من  
 نیم بهر حق شد و نیمی هوی  
 گبر این بشنید نوری شد پدید  
 گفت من تخم جفا می‌کاشتم  
 تو ترازوی احد خو بوده‌ای  
 عرضه کن بر من شهادت را که من  
 او به تیغ حلم چندین خلق را  
 تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

حاجبم من نیستم او را حجاب  
 باد از جا کی برد میغ مرا  
 کوه را کی در رباید تندباد  
 بُرد او را که نبود او اهل راز  
 ورشوم چون کاه بادم باد اوست  
 نیست جز عشق احد سرخیل من  
 خشم حق بر من چو رحمت آمده‌است  
 روضه گشتم گرچه هستم بوتراب  
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا  
 تا که ابغض لکه آید کام من  
 تا که امسک لکه آید بود من  
 جمله لکه‌ام نیم من آن کس  
 آستین بر دامن حق بسته‌ام  
 نیست تخیل و گمان جز دید نیست  
 بحر را گنجای اندر جوی نیست  
 عیب نبود این، بود کار رسول  
 که به هنگام نبرد ای پهلوان  
 نفس جنید و تبّه شد خوی من  
 شرکت اندر کار حق نبود روا  
 در دل او تا که ز نّارش بریید  
 من تو را نوعی دگر پنداشتم  
 بل زبانه هر ترازو بوده‌ای  
 من تو را دیدم سرفراز ز من  
 وا خرید از تیغ چندین خلق را  
 بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

از محتوای اشعار دُررَبَّار پیداست که ملای رومی عارف به حقّ امام علی علیه‌السلام بوده و حضرت امیرالمؤمنین را به مقام نورانیت شناخته است.

اکنون که معلوم شد برای سنجش اعمال و اخلاص در آن، میزان، حضرت علی مرتضی - علیه آلاف التَّحِيَّة و الثَّناء - است، بر عموم مسلمانان و مؤمنان لازم است که در تمام شئون کمالیهی انسانیه، از اعتقاد، ایمان، اخلاق و افعال، خود را با این میزان حق بسنجند و از آن بزرگوار پیروی نمایند.

«السَّلامَ عَلَیکَ یا مِیزانَ الْأَعْمَالِ»

پس شبهه‌ای نیست که اسلام ناب علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت اسلام است و توحید حقیقی و یکتاپرستی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت توحید و یگانه پرستی است. ایمان و ایقان برهانی و عیانی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت ایمان و ایقان است. علم و عرفان کشفی و شهودی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت علم و عرفان است. قرب تخلُّقی و تحقُّقی حقیقی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت قرب به حق تعالی است. حبّ و عشق حقیقی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت محبّت و عشق خالص به خداست. تقوای واقعی علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت تقوا در درجه‌ی اعلاست. زهد حضرت علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت زهد و اعراض از دنیا و مافیهاست. عبادت خالص علی مرتضی علیه‌السلام ملاک حقیقت عبودیت و بندگی خداست.

جهاد حضرت علی مرتضی علیه‌السلام فی سبیل الله ملاک حقیقت جهاد اصغر و جهاد اکبر است.

در سنجش اعمال ما با اعمال آن حضرت، مطابقت تامّه و مشابهت کامله منظور نیست، زیرا ما هرگز تطابق و تشابه تام و کامل با آن بزرگوار در اعمال نخواهیم داشت.

اعمال آن ولی ذی‌الجلال کجا و اعمال ما کجا؟ همین قدر شباهتی ولو به عنوان ظل و ذی ظل و این که او خورشید باشد و ما شعاعی از او و یا او دریا باشد و ما قطره‌ای از آن، کافی و موجب روسفیدی ماست. همین کافی است برای این که ما را در عداد شیعیان آن حضرت قلمداد کنند.<sup>۲۱۱</sup>

اما وای به حال ما اگر اعمالمان هیچ مطابقت و مشابهتی با اعمال آن حضرت بوجه من الوجوه نداشته باشد! اگر اعمال ما با اعمال او تباین داشته باشد و به کلی از میزان آن انسان کامل منقطع و متباین باشیم، کتاب ما کتاب فجّار خواهد بود، «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ»<sup>۲۱۲</sup>؛ ولی اگر اعمال ما طوری باشد که با اعمال علی علیه‌السلام تطابق داشته باشد ولو به عنوان نم و یم،

۲۱۱. امام امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه در نامه‌ای خطاب به عثمان بن حنیف انصاری فرمود:

«... أَلَا وَإِنَّ أَمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ» (نهج البلاغه، نامه ۴۵).

۲۱۲. مطففین، آیه ۷: کارنامه‌ی بدکاران و کتاب فاجران، در سجین است.

امید این هست که ما در عداد ابرار باشیم و کتاب اعمال ما جزء کتاب ابرار باشد، «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ»<sup>۲۱۳</sup>. نمونه‌هایی از نحوه‌ی اعتقاد و توحید و شئون عبادی و اخلاقی و افعالی علی مرتضی علیه‌السلام در کتاب آینه ایزدناما، فاطمه زهرا سلام الله علیها<sup>۲۱۴</sup> ذکر شده‌است.

باید دانست همان‌طور که حضرت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اسوه و میزان است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۲۱۵</sup> بعد از آن حضرت، اوصیای ایشان یعنی دوازده امام معصوم که اول آنان علی مرتضی و آخر ایشان خاتم الاوصیاء، حضرت مهدی - صلوات الله علیهم - است، به‌عنوان موازین برای امت اسلامی معرفتی شده‌اند، لقولهم «نحن الموازین»<sup>۲۱۶</sup>. همین‌طور برای بانوان اسلامی اسوه و میزانی در تمام شئون کمالیه انسانیه است و آن، حضرت فاطمه‌ی لاهوتی صفات، زهرای اطهر، دختر والاگهر پیغمبر خاتم، محمد مصطفی - صلوات الله علیهما - می‌باشد.

در روایت آمده‌است که حضرت نبی اکرم، محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به حضرت فاطمه فرمودند: دخترم! به تو بشارت می‌دهم که خداوند متعال تو را به‌عنوان زن ممتاز و اسوه و میزان زنان جهان برگزیده است.<sup>۲۱۷</sup> بنابراین بر عموم زنان مسلمان لازم است که از آن حضرت تبعیت کنند و اعمال آن حضرت را در تمام شئون سرمشق خود قرار دهند تا سعادت نظام ملکی و ملکوتی آنها تضمین شود.

بانوان زهراست میزان نیک او را بنگرید

در عمل پیرو شوید او را کمال این است و بس

چون علی و فاطمه میزان اعمال تواند

خویش را در پای میزان بین کمال این است و بس

یعنی در قیامت کبری و یوم‌الوزن، اعمال رجال را با اعمال حضرت علی مرتضی علیه‌السلام می‌سنجند و اعمال بانوان اسلامی را با اعمال حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌سنجند.

پس بر شماست که به حکم «زُنُّوا قَبْلَ أَنْ تُزُنُّوا»<sup>۲۱۸</sup> در همین نشئه‌ی دنیا اعمال خود را در تمام شئون با اعمال حضرت علی و حضرت فاطمه بسنجید و شباهتی به‌عنوان ظل و ذی ظل، و قطره و دریا کسب کنید.

۲۱۳. همان، آیه ۱۸: همانا کتاب ابرار و نیکان، در علیون است.

۲۱۴. از همین مؤلف.

۲۱۵. احزاب، آیه ۲۱: قطعاً در رسول خدا برایتان سرمشقی نیکوست.

۲۱۶. آدرس آن گذشت.

۲۱۷. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۶: «یا فاطمه، اُبْشِرِي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ عَلَى نِسَاءِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ خَيْرُ دِينٍ».

۲۱۸. آدرس آن گذشت.

اسوه‌ی نسوان به عالم فاطمه  
 آن مهین دخت نبی فخر بشر  
 جوهر جان رسول مؤتمن  
 عقل کل را ثانی آمد در جهان  
 در حدیث آمد که خلاق مجید  
 چون خدیجه همسر ختم رسل  
 هر چه بودش در جهان مال و منال  
 در عوض دادش خداوند قدیر  
 دختری دادش که از قدر و جلال  
 آن‌که آمد نامش از حق فاطمه  
 فاطمه بر یازده گوهر صدف  
 فاطمه نام و بتول او را لقب  
 فاطمه آن مظهر پروردگار  
 رو بخوان «ام ابیها» در خطاب  
 سینه‌اش گنجینه‌ی اسرار حق

آن به محشر دادرس بر ما همه  
 همسر حیدر ولی دادگر  
 در حقیقت کاشف سرّ و علن  
 سرّ این مطلب اگر خواهی بدان  
 پیش از آدم نور وی را آفرید  
 از دل و جان دستیار عقل کل  
 داد در راه خدای ذوالجلال  
 رمز کوثر معنی خیر کثیر  
 باشد او مرآت ذات ذوالجلال  
 فاطمه آن عرش حق را قائمه  
 همسر والای سلطان نجف  
 آفرینش را وجود وی سبب  
 فاطمه کفو ولی کردگار  
 وصفش از قول رسول مستطاب  
 در جهان گفتار او گفتار حق<sup>۲۱۹</sup>

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است در تمام شئون کمالیه انسانیه برای نساء عالمین من الاولین و الآخرین.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث عرفان و معرفت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث علم و حکمت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث عدالت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث عفاف میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث تقوا و عصمت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث شهامت و شجاعت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث عزت نفس و مناعت میزان است.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث حلم و متانت میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث احسان و عطوفت میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث ایمان و ایقان میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث رضا به قضای الهی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث رجای واثق به ذات الهی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث توکل به ذات الهی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث اشتیاق به لقای الهی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث حب و عشق الهی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث بی‌اعتنایی به زینت دنیوی میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیث صفات حسنه میزان است.  
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در تمام شئون کمالیّه‌ی انسانیه برای همه‌ی زنان من الاولین و الآخرین میزان است و ابعاد فضایل و کمالات نامتناهی آن حضرت از حیثه‌ی حصر و احصاء خارج است. این نمونه‌ای بود از شئون بی‌نهایت آن میزان و اسوه‌ی حسنه، خیر النساء العالمین من الاولین و الآخرین، و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.  
 حکیم رضوان قمی اشعار دربراری در وصف حضرت فاطمه زهرا، کوثر اعطایی خدا به خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و علی ابیها و بعلها و بنیها افضل التّحیّة و الثّناء سروده است که مناسباً للمقام ذکر می‌شود:

ای مهین بانوی بیت الحرم غیبِ قدّم

سرّ ناموس رسول مدنیّ خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت

وی تو بانوی همه ملک عرب تا به عجم

ای تو آن گوهر یکتا که به یکتاییّ تو

مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم

دختر این‌گونه به صلب ازلیّت نایاب

گوهر این‌گونه ندارد ابدیّت به رحم

نه به پشتِ قدّم این نقش نه در بطنِ حدوث

پس از این نقشِ مجرد فَلَقدْ جَفَّ قلم

مَطَّلَعِ شَمْسِ جَمَالٍ وَ افقِ مَاهِ جَلالِ  
 مشرقِ سرِّ وجود و ملک خُلُقِ شیمِ  
 چادرِ عفتت از بافته‌ی نور خدا  
 پرده‌ی عصمتت از آقمشه‌ی شهرِ قدمِ  
 بطن در بطن همه لامعه‌ی نور خدا  
 صُلب در صُلب همه بارقه‌ی علم و کرم  
 جلوه در جلوه همه مظهر انوار خدا  
 پرده در پرده همه سرِّ جلال اعظمِ  
 مام در مام همه صاحب جاه و حشمت  
 باب در باب همه قبله‌ی حاجات امم  
 نسل در نسل همه مظهر انوار خدا  
 پشت در پشت همه معدن الطاف و نَعَمِ  
 پدرانِ تو همه یگه سواران وجود  
 مادرانِ تو همه صاحبِ اعزاز و حشم  
 پسرانِ تو بزرگانِ همه کون و مکان  
 ابنِ در ابنِ همه شمس ضحا بدرِ ظُلمِ  
 معنی سوره‌ی قدری و ظهورِ طه  
 بضعه‌ی حضرت یس و به قرآن توأم  
 نَفْسِ کَلْبی و نَفْسِ ساری و مَرْتوقه فتق  
 عقل مات است در این مسئله‌ی لایعلم  
 این چنین نسخه دگر نسخه نویسی ایجاد  
 نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم  
 روح از روح رسول و تنت از جوهرِ قدس  
 در سراپای تو پا و سرِ احمد مُدغم  
 همسرت حیدر و زان فخر کنی بر حوا  
 پدرت احمد و زان فخر کنی بر آدم

خجل از سبحة و سجاده‌ی زهدت یحیی  
 بنده‌ی قدس تو عیسی و کنیزت مریم  
 ای که بر خاک دَرَت مُلک و مَلک سجده‌کنان  
 پیِ تعظیمِ درت پشت کند گردون خم  
 بنادگانِ تو ز آسیبِ قیامت آزاد  
 دوستیِ تو جراحاتِ گُنه را مرهم  
 راه باز است ز کوی تو به سرچشمه‌ی فیض  
 چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم  
 ای تو میزانِ کمالات برای نسوان  
 بهتر از تو نبُود اسوه‌ای اندر عالم  
 شَمّه‌ی فضل تو را ناطقه‌ام باشد لال  
 پاره‌ی فضل تو را نُطقِ مجردِ اَبکم  
 چشم تا چشمِ خدایین نشود می‌نشود  
 با تو ای محرم اسرار الهی محرم  
 چون تو دیدی که جهان لایق ماوای تو نیست  
 کردی «عَجَل بوفاتی» طلب از باب کرم  
 گرچه من تجربه کردم که حقیقت دانان  
 همه در نعمت و در رنج و عذابند و الم  
 برخلاف عادت این تجربه رضوان می‌خواه  
 تا که صدیقه نجات دهد از دست نقم  
 قطره‌ای ریز ز اَبر کرمت بر رضوان  
 پیش یک قطره ز جود و کرمت عمّان نم

## ایمان به صراط

ایمان به صراط از ضروریات دین اسلام است و اهل ایمان، موقن و معتقد به صراط هستند. صراط شناسی از غوامض علوم ماوراءالطبیعه است و برای شناختن صراط باید از مشکلات نور ولایت کلیه‌ی مطلقه استضاءه و استفاده نمود؛ زیرا تنها مقام ولایت و امامت، رهنمای ما به صراط مستقیم دنیا و آخرت است.

## اقسام صراط

اکنون دو روایت از لسان معجز بیان مقام امامت و معدن علم و حکمت، کاشف حقایق، امام به حق ناطق، الّذی انکشف له المُلکُ و الملکوت، مولانا الصادق - علیه الصّلاة و السّلام - تبرکاً و تیمناً در مطلع این مقاله می‌آوریم. روى الصدوقُ علیه الرحمةُ فی معانی الأخبارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصِّرَاطِ؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ؛ وَآمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا، فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»<sup>۲۲۰</sup> و عنه عليه السلام أنه سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، قَالَ: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ؛ فَأَمَّا الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ مَا قَصَرَ عَنِ الْغُلُوبِ، وَارْتَفَعَ عَنِ التَّقْصِيرِ وَاسْتَقَامَ فَلَمْ يَعْذِلْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ الطَّرِيقُ الْآخِرُ طَرِيقُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَهُوَ مُسْتَقِيمٌ لَا يَعْذِلُونَ عَنِ الْجَنَّةِ إِلَى النَّارِ، وَ لَا إِلَى غَيْرِ النَّارِ سِوَى الْجَنَّةِ»<sup>۲۲۱</sup>، «وَالنَّاسُ فِي ذَلِكَ مُتَفَاوِتُونَ، فَمَنْ اسْتَقَامَ عَلَى الصِّرَاطِ وَتَعَوَّدَ سُلُوكَهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الْآخِرَةِ مُسْتَوِيًّا دَخَلَ الْجَنَّةَ آمِنًا». وَ فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ: «الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ، وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَ أَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ»<sup>۲۲۲</sup>.

شیخ‌المحدثین، صدوق - علیه الرحمة - در کتاب معانی الاخبار روایت می‌کند که از حضرت امام صادق، کاشف حقایق - علیه الصّلاة و السّلام - از صراط سؤال شد. حضرت فرمود: صراط، راه شناختن خدای - عزوجل - است و آن دو صراط است؛ یکی در دنیا و یکی در آخرت. اما صراط دنیا، پس آن امام مفترض الطّاعة است. هر کس در دنیا او را به مقام نورانیت شناخت و به او و به راه هدایتش اقتدا نمود، می‌گذرد بر صراط که جسر جهنم در آخرت است، و هر کس در دنیا امام خود را نشناخت، قدم او بر جسر می‌لغزد و در آتش جهنم می‌افتد.

۲۲۰. معانی الاخبار، ص ۳۲.

۲۲۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السّلام، ص ۴۴.

۲۲۲. علم‌الیقین، ج ۲، ص ۱۱۸۱.



نیز وارد شده که از حضرت امام صادق، اَلَّذِي انْكَشَفَ لَهُ الْمَلِكُ وَالْمَلَائِكَةُ سُؤَالَ شَدَّ مِنْ قَوْلِ خَدَائِهِ - عَزَّوَجَلَّ: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». حضرت فرمود: صراط مستقیم دو صراط است که یکی در دنیا و یکی در آخرت است. اما صراط دنیا، پس آن جاده مستقیمه و حد وسط است که به غلو نرسد و از تفریط و تقصیر نیز به دور باشد؛ و چنانچه انسان از دو طرف متضادین که افراط و تفریط است، خود را خالی نمود، در حد وسط و راه مستقیم است؛ و همین است که راه بهشت مؤمن است، و عدول از آن راه نمی‌باشد مگر دخول در جهنم، و مردم در این راه‌پیمایی متفاوت هستند چنان‌که در دنیا از حیث مراتب ایمان متفاوتند.

در حدیث نبوی آمده: صراط باریک‌تر و دقیق‌تر از مو و تیزتر از شمشیر و تاریک‌تر از شب ظلمانی است.

### کیفیت عبور از صراط اُخروی

لازم است قبل از بیان کیفیت عبور از صراط آخرت، به تعریف و توصیف آن بپردازیم و سپس به مارین آن اشاره کنیم. صراط آخرت جبری است ممدود که در متن جهنم واقع است. ابتدای آن، اولین موقف دوزخ است و انتهایش جنت؛ به طوری که برای عبورکنندگان از آن، بهشت از دور نمایان است. سراسر این پل روی آتش است، آن هم آتشی که مظهر قهر و غضب الهی است.

از هر طرف صراط، آتش سوزان شعله‌ور است و مسیر کافه‌ی خلایق در محشر اکبر منحصراً همین جسر است و راه دیگری وجود ندارد. قضا و حکم حتمی ربوبی بر این جاری است که در محشر و قیامت کبری، خلق از نیک و بد بدون استثناء از همین جسر و مسیر عبور نمایند؛ كما اشار اليه نصّ الكتاب الالهي: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»<sup>۲۲۳</sup>.

با این وصف ممکن است بگویی چگونه می‌شود تصوّر کرد که عبورگاه کافه‌ی خلایق منحصراً همین صراط سراسر آتش باشد و حال این‌که در میان خلق، انبیا، اولیا، صلحا و اهل ایمان هم هستند. آتش با آن‌ها چه خواهد کرد؟

می‌گوییم با این وصف این آتش بسیار هوشیار است و گزندى به هیچ‌یک از اهل ایمان نمی‌رساند. در عین حال که آتش است، اما برای اهل ایمان برود و سلام می‌گردد و مبدل به گلستان و باغ و بستان می‌شود و چنان تغییر صورت می‌دهد که آنان آتش را نمی‌بینند و نمونه‌اش نیز در همین نشئه‌ی دنیا واقع گردیده است.

آن‌جا که آتش نمرودی شعله‌ور بود و سر به فلک کشیده بود، به محض فرمان صادر از صقع ربوبی خطاب به آتش که:

۲۲۳. مریم، آیه ۷۱: و هیچ‌یک از شما نیست مگر آن‌که وارد جهنم می‌شود، و این بر پروردگارت حتمی است.

«یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»<sup>۲۲۴</sup> آتش بر ابراهیم برد و سلام شد.

جمله نسرین و سنبل و گل شد

نار نمرود بر خلیل خدا

در اخبار صادره از مقام عصمت آمده که: «تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُزْ، يَا مُؤْمِنُ! فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهَبِي»<sup>۲۲۵</sup> آتش فریاد می‌زند که ای مؤمن زود از روی من عبور کن، چه نور ایمان تو خاموش کرد شعله‌ی آتش مرا. مؤمن می‌گوید: ای آتش! تو کجایی که من صورت تو را شهود نمی‌کنم؟ آتش جهنم می‌گوید: من اجازه ندارم خود را به تو نشان بدهم.

آری! این است ایمان، که هم در دنیا مفید است و هم در آخرت، برای جمیع مؤمنان و اهل یقین، اللَّهُم اجعلنا من المؤمنین و الموقنین، کما قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «طوبی لمن بُوْشِرَ قلبه ببردِ یقین»<sup>۲۲۶</sup>.

ورد فی الخبر المعتبر: «إِنَّ الصِّرَاطَ يَظْهَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلْأَبْصَارِ عَلَى قَدْرِ الْمَارِّينَ عَلَيْهِ، فَيَكُونُ دَقِيقاً فِي حَقِّ بَعْضٍ، وَ جَلِلاً فِي حَقِّ آخَرِينَ؛ وَ أَنَّهُمْ يَعْطُونَ نُورَهُمْ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطَى نُورَهُ مِثْلَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ يَسْعَى بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعْطَى نُورَهُ أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ، حَتَّى آخِرُهُمْ رَجُلًا يُعْطَى نُورَهُ عَلَى إِبْهَامِ قَدَمِهِ فَيُضِيءُ مِرَّةً وَ يُطْفَأُ مِرَّةً فَإِذَا أَضَاءَ قَدَامَ قَدَمِهِ مَشَى وَ إِذَا طَفَى قَامَ»<sup>۲۲۷</sup> وَ يَصْدَقُ هَذَا الْخَبْرُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ»<sup>۲۲۸</sup>.

مطابق مستفاد از این روایت، با این‌که صراط آخرت یکی بیش نیست ولی ظهورات و تجلیاتش برحسب اشخاص عبورکننده از آن متفاوت است. در حق بعضی دقیق و در حق برخی جلیل است؛ چنان‌که برای بعضی مانند کوه نور عظیم در جلو آن‌هاست، برای بعضی کمتر از آن، برای برخی مانند درخت خرما و برای برخی کمتر از آن، حتی آخر کار به جایی میرسد که عابر بر صراط به مقدار ابهام قدم و ناخن پشت پایش می‌بیند؛ پس پیوسته جلو قدمش روشن و نورانی و یا خاموش و ظلمانی می‌شود؛ تا روشن شد پایش را می‌گذارد و تا خاموش گردید می‌ایستد. عجیب است تحولات آن!

## سبب اطوار صراط

حال بایست سبب و سرّ این تحولات را فهمید. چرا بعضی از صراطی که سه هزار سال طیّ راه آن است برق‌آسا عبور می‌کنند مانند اسب‌سواری که درحال تاختن است، و بعضی بطیء و کُند، و برخی به زانو حرکت می‌نمایند، و بعضی مثل شخص فالج و امثال آن‌ها می‌شلند و این راه دور را می‌پیمایند تا به بهشت برسند؟

۲۲۴. انبیاء، آیه ۶۹: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

۲۲۵. رک: بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۴۹.

۲۲۶. غرر الحکم، ص ۶۱.

۲۲۷. علم‌الیقین، ج ۲، ص ۱۱۸۲.

۲۲۸. تحریم، آیه ۸: نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است.

شکّی نیست که سرّ این ظهورات و اطوار و تحولات در صراط اخروی همانا اعمال و احوال و اطوار خود انسان است و درواقع عکس‌العمل اعمال ماست. دنیا مزرعه‌ی آخرت است و هرکسی هرچه این‌جا کشت، آن‌جا درو می‌کند.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور دیده به جز از کشته ندرّوی

پس بر انسان باایمان است که در دار دنیا به وظیفه‌ی دینی خود عمل کند. آن‌که مکلف شد و به حدّ بلوغ شرعی رسید، بر او نماز و روزه واجب گردید و حجّ بیت الله در مقام استطاعت واجب گردید و همین‌طور سایر اعمال. چنان نباشد که نمازش را از اوّل وقت به تأخیر اندازد، و همین‌طور حجّش را نباید به تأخیر اندازد و در سایر اعمال واجبه نیز نبایست تأخیر ورزد.

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایام کشت

آیا درست است که انسان این‌قدر فردا و پس‌فردا کند برای حج، تا پیر و منحنی شود و آن‌وقت حجّ خود را انجام دهد؟ یا مثلاً نمازش را از اوّل ظهر که وقت فضیلت آن است به تأخیر اندازد تا نزدیک مغرب شود؟ یا یک روز روزه بگیرد و روز دیگر نگیرد؟ یک روز مسجدی شود و یک روز سینمایی؟ یک روز بنده‌ی طاعی شود و یک روز یاغی و عاصی؟

پس هرچه بینی در تحولات صراط اخروی، از خودت بدان. به‌خاطر تأخیر انداختن حج یا وقت فضیلت نماز، صراط برای تو این تحولات را به خود گرفت که در یک قدم روشن می‌شود و در قدم دیگر تاریک می‌گردد؛ و «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» «إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ»<sup>۲۲۹</sup>.

از تو رسته است از نکوی است از بد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

بنابراین اگر می‌خواهی در آخرت برق‌آسا از صراط عبور کنی، در این نشئه در خیرات سبقت بگیر، و اگر می‌خواهی به سلامت از صراط آخرت عبور نمایی و آن‌جا نلغزی و در آتش جهنم نیفتی، در این دنیا از صراط مستقیم دین درست عبور کن. در روایت معتبر از حضرت رسول اکرم، پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرموده است:

«يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى صُورِ أَعْمَالِهِمْ»<sup>۲۳۰</sup>.

۲۲۹. الحکایات، ص ۸۵: این اعمال شماس است که به شما برگردانده می‌شود.

۲۳۰. شرح توحید صدوق، ج ۲، ص ۱۹۵: مردم بر صورت اعمال خود محشور می‌شوند.

اشعار دُررَبَّارِ زیر از جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی در کتاب مثنوی ناظر به همین حدیث شریف است:

حشر تو بر صورت اعمال توست  
هرچه بینی نیک و بد احوال توست  
از تو رسته است ار نکوی است ار بد است  
ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است  
چون سجودی یا رکوعی مرد کشت  
شد سجودش اندر آن عالم بهشت  
چون که پرید از دهانش حمد حق  
مرغ جنت ساختش ربّ الفلق  
چون ز دستت رست ایثار زکات  
کشت این دست آن طرف نخل و نبات  
آب صبرت آب جوی خلد شد  
جوی شیر خلد مهر توست و ودّ  
ذوق طاعت گشت جوی انگین  
مستی و شوق تو جوی خمر بین  
این سببها چون به فرمان تو بود  
چار جو هم مر تو را فرمان نمود  
آن صفت در امر تو بود این جهان  
هم در امر توست آن جوها روان  
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست  
آن درختی گشت از آن زَقَوم رست  
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی  
مایه‌ی نار جهنم آمدی  
آن سخن‌های چو مار و کژدمت  
مار و کژدم گردد و گیرد دمت

اولیا را داشتی در انتظار  
 انتظارِ رستخیزت گشت مار  
 وعده‌ی فردا و پس فردای تو  
 انتظارِ حشورت آمد وای تو  
 منتظرِ مانی در آن روز دراز  
 در حساب و آفتابِ جان‌گداز  
 کآسمان را منتظر می‌داشتی  
 تخم فردا رهروم می‌کاشتی  
 خشم تو تخم سعیر و دوزخ است  
 هین بگش این دوزخت را کان فخ است  
 کشتن این نار نبود جز به نور  
 نُورُکَ اطفی نارِنا نحن الشَّکور  
 گر تو بی‌نور آوری حلمی به دست  
 آشت زنده است و در خاکستر است  
 آن تکلف باشد و روپوش هین  
 نار را نکشد به غیر از نور دین  
 تا نبینی نورِ دین ایمن نباش  
 کآتش پنهان شود یک روز فاش

## قنطره

قنطره در معنای لغوی پل بزرگ را گویند. حال باید بدانی که برای عبور انسان از صراطِ آخرت، قنطره‌هایی است که در آن قنطره‌ها و پل‌ها و به‌عبارت دیگر در آن ایستگاه‌ها او را نگه می‌دارند برای پرسش‌ها، به حکم نصِّ صریح قرآن: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»<sup>۲۳۱</sup> و در سوره تکاثر آمده‌است: «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»<sup>۲۳۲</sup>؛ اولین سؤال بعد از توحید، سؤال از ولایت است.

۲۳۱. صافات، آیه ۲۴: و متوقفشان کنید؛ چراکه آنان مسئولند.

۲۳۲. تکاثر، آیه ۸: سپس در آن روز از نعمت خداوند مورد پرسش واقع می‌شوید.

ولایت دارای اهمّیت بسیاری است، زیرا با توحید توأم است.

ایستگاه دیگر، برای پرسش از صلاة است. در روایت معتبر آمده: «الصلاة عمودُ الدین»<sup>۲۳۳</sup>، «إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَسْوَها، وِإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَسْوَها»<sup>۲۳۴</sup>، یعنی نماز ستون دین است؛ اگر نماز مورد قبول واقع شود، باقی اعمال در پیشگاه خداوند متعال مورد قبول واقع می‌شود و اگر مردود شود، سایر اعمال مردود است. به همین جهت است که در هیچ حالی انسان نباید نماز را ترک کند؛ اگر بتواند باید آن را ایستاده به جا آورد و اگر نتواند، باید به صورت نشسته یا حتی دراز کشیده نماز بخواند. باز هم اگر نتواند، باید با اشاره و پس از آن با خطور قلب نماز بخواند و چنانچه متممداً ترک نماز کند، کافر است: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَافِرٌ»<sup>۲۳۵</sup>.

در قنطره‌ی دیگر، از امانت سؤال می‌شود که اهمّیت بالایی در اسلام دارد. اسلام در مورد وقف، وصیت، لُقْطه<sup>۲۳۶</sup>، معاملات و ... احکام خاصی دارد که باید اجرا شود و در رعایت عدالت و امانت در آن‌ها کوتاهی نگردد. رعایت امانت در ترویج دین توسط مبلغان نیز اهمّیت بسیاری دارد.

مبلغ و واعظ باید در نقل احادیث دقّت کند و چیزی از خودش جعل نکند و اگر نه، خیانت در امانت کرده‌است. علما، فقها، حکما و عرفا در اسلام، اُمنای الهی و اُمنای رسول الله هستند و هیچ‌گاه نباید به دنیا و ریاست دنیا متمایل شوند و به خیانت در امانت مبتلا شوند. مسئولیت علمای دینی بسیار زیاد است و خدای نخواستہ اگر عالم فاسد شود، دین را به فساد می‌کشد و جهانی را فاسد نماید: «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ».

قنطره‌ی دیگر مربوط به سؤال از رحم است. انسان با ایمان نباید قطع رحم نماید. البتّه صله‌ی رحم، تنها صله‌ی رحم ناسوتی و جسمانی نیست که مربوط به اقربا و خویشاوندان نسبی و سببی است، بلکه صله‌ی رحم اعم است از صله‌ی رحم ناسوتی، ملکوتی، جبروتی و لاهوتی.

صله رحم ملکوتی آن است که روح انسان با ارواح و نفوس انجام دهد و ارتباطش را با ملکوتیان قطع نکند. صله رحم جبروتی آن است که ارتباط با جبروتیان یعنی ملائک و عقول مجردّه قطع نشود. صله رحم لاهوتی آن است که ارتباط با عالم اسماء و صفات الهیّه قطع نگردد و پیوسته انسان به یاد خدا باشد و با اسماء خداوند متعال اتصال همیشگی داشته باشد.

خوشا آنان که الله یارشان بی  
به حمد و قل هو الله کارشان بی

۲۳۳. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۲۹: نماز ستون دین است.

۲۳۴. فلاح السائل، ص ۱۲۷؛ امالی شیخ صدوق، ص ۶۴۱. نیز رک: عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۱۸: اگر نماز پذیرفته شود، اعمال دیگر هم قبول می‌شود و اگر نماز رد شود، بقیه اعمال هم رد می‌شود.

۲۳۵. رک: بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۶۷۳ و عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۲۴: هرکس عمداً نماز را ترک کند، کافر است.

۲۳۶. لُقْطه (به ضم لام و فتح قاف) - به معنای اعم آن - هر مالی است که مالکش آن را گم کرده و در اختیارش نباشد.

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»<sup>۲۳۷</sup>، «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۲۳۸</sup>.

آخرین موقف و ایستگاه صراط آخرت، مربوط به حکومت عدل ربّ العالمین است. پناه می‌بریم به خداوند کریم رحیم از قضاوت عدل ربّ العالمین! چه اگر خدا بخواهد روی حساب عدل و عدالت با ما رفتار نماید، ما را استحقاق رفتن به بهشت نخواهد بود.

زیرا چنانچه ما برحسب فضایل و کمالات روحی و معنوی مانند علوم و معارف ربّانیه اجر و پاداشی از خداوند متعال بخواهیم، خواهد فرمود: شما از این جهت چیزی از ما طلبکار نیستید؛ چه دانستن معارف و علوم ربّانیه همه شکرانه‌ی قوه‌ی عقلانیّه است که ما به شما عطا نموده‌ایم.

چنانچه ما عرضه بداریم پروردگارا! ما اهل نماز بوده‌ایم و نماز را که ستون دین است به پا داشته‌ایم، خداوند متعال خواهد فرمود: نماز خواندن، شکرانه‌ی نعمت وجود شماست؛ ما به شما هستی عطا کردیم و شما شکرانه‌ی هستی خود را انجام دادید و از این جهت چیزی از ما طلبکار نیستید تا استحقاق رفتن به بهشت را داشته باشید.

مؤلف گوید تازه اگر این اعمال همه خالصاً لوجه الله باشد، نه به جهت دیگر؛ مثلاً نماز به قصد قربتّه الی الله باشد، نه از ترس جهنّم و نه به طمع جنّت که در این صورت این نماز خالصاً لوجه الله نخواهد بود.

چنانچه ما عرضه بداریم که پروردگارا! ما از روزه‌داران بوده‌ایم و برحسب فرمان تو روزه گرفته‌ایم، خداوند متعال خواهد فرمود: روزه گرفتن شما شکرانه‌ی سلامت و صحّت مزاجی شماست که به شما عطا کردیم و از آدم مریض روزه گرفتن نخواستیم. پس شما از این جهت چیزی از ما طلبکار نیستید تا مستحقّ بهشت باشید.

مؤلف گوید در صورتی ما می‌توانیم چنین ادعایی بنماییم که روزه‌ی ما بر طبق شرایط انجام گرفته باشد و روزه‌ی خداپسندانه باشد.

حضرت امام صادق علیه الصلوة و السلام فرموده‌است: إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَ بَصْرُكَ وَ ...»<sup>۲۳۹</sup>؛ اَمَّا كَمَا تَمَامُ أَعْضَاءِ وَ جَوَارِحِ ظَاهِرِي وَ بَاطِنِي مَا صَائِمٌ بُوَدَهِ اسْتِ؟ اِذَا رُزِئَ هِيَ هَمَّ مَرْتَبَةً، فَقَطُّ مِنْ مَفْطَرَاتِ شَرِيعَةٍ احْتِرَازَ نَمُودِهِ اسْتِ.

ما را نه صوم العین، نه صوم السمع، نه صوم اللسان، نه صوم القلب، نه صوم الروح، نه صوم السرّ، نه صوم الخفی و نه صوم الاخفی در صائمیت بوده. بلی ممکن است روزه‌ی ما فقط عنوان اسقاط تکلیف داشته و گرنه روزه‌ی حقیقی مرضی

۲۳۷. طه، آیه ۱۴: نماز را برای یاد من اقامه کن.

۲۳۸. نور، آیه ۳۷: مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

۲۳۹. کافی، ج ۴، ص ۸۷: زمانی که روزه می‌گیری، باید چشم و گوش تو نیز روزه باشند.

الهی نبوده است.<sup>۲۴۰</sup> چنانچه عرضه بداریم خداوندا ما امر تو را امتثال نمودیم و حجّ و مناسک آن را انجام دادیم، خداوند متعال خواهد فرمود: حجّ شما در قبال نعمت اسلام است که ما به شما عطا نمودیم. پس، از این جهت هم چیزی از ما طلبکار نیستید تا استحقاق رفتن به بهشت داشته باشید.

مؤلف گوید در صورتی ما می‌توانیم چنین ادعایی کنیم که حجّ ما بر طبق شرایط شرعیّه باشد و تمام آداب لازمه حج را رعایت نموده باشیم و به قصد قربتّه الی الله حج رفته باشیم. حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «إِذَا أُرِدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى»<sup>۲۴۱</sup>.

ای دل اگر عزم دیار یار داری      قصد حجاز و کعبه‌ی دیدار داری  
شوق شهود حضرت دلدار داری      اول ز دل نقش سوی الله پاک گردان

چنانچه عرضه بداریم پروردگارا! ما زکات دادیم، خداوند متعال خواهد فرمود: زکاتی که دادی، شکرانه مالی بود که عطا کردیم. در هر صورت با ایستگاه قضاوت عدل ربّ العالمین روبه‌رو هستیم و راهی برای استحقاق بهشت نداریم جز این که از پروردگار کریم و رحیم بخواهیم که به فضل و کرمش با ما رفتار فرماید و عرضه بداریم: «رَبَّنَا عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ لَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ».

#### لمؤلفه:

یا رب خلاف امر تو بسیار کرده‌ایم  
امید هست از کرمت عفو ما مّضی  
یا رب به لطف خویش گناهان ما بپوش  
روزی که رازها فتد از پرده بر ملا  
چشم گناهکار بود بر خطای خویش  
ما را ز غایت کرمت چشم بر عطا  
ماییم بندگان گنه‌کار تو کریم  
حاجت همیشه پیش کریمان بود روا  
یا دولتا اگر به عنایت نظر کنی  
وا خجلتا اگر به عقوبت دهی جزا

۲۴۰. به کتاب صوم ربانی مراجعه فرمایید.

۲۴۱. مصباح الشریعه، ص ۴۷: هنگامیکه اراده حج نمودی، قلبت را برای خداوند خالی کن.



با حکم عدل تو نه سزاوار رحمتیم  
 ما را به فضل و رحمت خود ده همی جزا  
 لاتقنطوا ز رحمت آن یار مهربان  
 بسرود نغمه‌ی قرآن خوش‌نوا  
 با لطف و رحمت و غفران آن کریم  
 اُمید آن که ببخشد ز ما خطا  
 ربّانیا به رحمت بی‌متهای دوست  
 دستی دراز کن و به رحمت کن اتکا

حکیم سعدی شیرازی - علیه الرَّحْمه - گوید:

ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم  
 بر صراط در قیامت جای تشویش است و بیم  
 قلب روی اندود نستانند در بازار حشر  
 خالصی باید که از آتش برون آید سلیم  
 عیبت از بیگانه پوشیده است و می‌بیند بصیر  
 جرمت از همسایه پنهان است و می‌داند علیم  
 نفس پروردن خلاف رأی دانایان بود  
 طفل خرما دوست دارد، صبر فرماید حکیم  
 راه نومیدی گرفتم رحمتم دل می‌دهد  
 کای گنه‌کاران هنوز امید عفو است از کریم  
 گر بسوزانی خداوندا سزای فعل ماست  
 ور ببخشی رحمت عام است و انعام عمیم  
 گرچه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد  
 هم‌چنان اُمیدوارم من ز رحمن الرحیم  
 سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است  
 وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم

## ایمان به بهشت و جهنم

ایمان به بهشت از ضروریات دین اسلام است و بر اهل ایمان است که مؤمن و موقن به آن باشند.

نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت، ثابت و مبرهن است که منشأ تکون بهشت، تجلی رحمت تامه‌ی رحیمیه الهیه است؛ چه بهشت با همه مراتب و درجات آن، به تجلی اسم «رحیم» مطلق ایجاد شده است؛ چنانچه جهنم به تجلی صفت «قهر» حق موجود گردیده است.

پس بهشت مظهر رحمت و دوزخ مظهر قهر الهی است. در واقع بهشت مجسمه‌ی رحمت تامه رحیمیه الهیه و جهنم مجسمه قهر مطلق الهی است و مسلم است که صفت رحمت سبقت ذاتی دارد بر صفت قهر و غضب الوهی؛ چنانکه در دعا آمده است: «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»<sup>۲۴۲</sup>.

پس صفت رحمت خدا مقتضی است که بندگان را به بهشت برد ولی در آنطرف، گر چه غضب میل ندارد بندگان گناهکار را به جهنم برد؛ اما عدل الهی موجب شده که اهل عصیان را کیفر و عذاب نماید.

بهشت دار السّرور و الرّاحة است اما جهنم دارالعذاب و الّآلم است. بهشت دار الامن الوهی و دوزخ سیاست‌خانه‌ی الهی و زندان خداوند است. این است که برای بهشت که با میل کامل بوده، هشت در تعیین کرده است، ولی برای جهنم که از روی میل کامل نبوده هفت در مقرر نموده است، تا به ما بفهماند که رحمتش بر غضبش سبقت دارد و ما باید همیشه خود را در پناه رحمت و فضل الهی قرار دهیم و در مقام دعا بگوییم: «رَبَّنَا عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ، وَ لَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ».

اهل معرفت را در سبب ابواب هشت‌گانه‌ی بهشت نظر این است که نظام کیانی با نظام ربّانی تطابق دارد و نظام کیانی برطبق نظام اسمائی ربوبی است.

يُنشَأُ مِنْ نِظَامِهِ الرَّبَّانِي

فَالْكَلُّ مِنْ نِظَامِهِ الْكِيَانِي

\*\*\*

طَبَقُ النِّظَامِ الْأَحْسَنِ الرَّبَّانِي

إِنَّ النِّظَامَ الْأَتَقْنَ الْإِمْكَانِي

امّهات اسماء الهی هفت است از حیث عدد، که با ذات حق هشت می‌شود؛ و هرچند مفهوم اسماء و معانی آنها از هم جداست مثلاً مفهوم «عالم» غیر از مفهوم «قادر» و مفهوم «حی» غیر از مفهوم «مرید»<sup>۲۴۳</sup> و مفهوم «متکلم» غیر از مفهوم «سمیع» و «بصیر» است، ولی مصداق همه یک حقیقت است و آن ذات یکتای احدی صمدی الوهی است که واحد است به وحدت

۲۴۲. فرازی از دعای جوشن کبیر، بند ۱۹.

۲۴۳ - اراده کننده

حَقَّهٗ حَقِیْقَهٗ.

پس اولین عدد از صقع ربوبی شروع شده است. حال که در نظام اسمائی ربّانی چنین است، بهترین عمارت و ساختمان در نظام کیانی آن است که با امّهات اسماء الهیّه مطابق باشد، و آن عمارت تحقیقاً، عقلاً و نقلاً مملکت بهشت است که هشت در دارد و هر در آن بابی از رحمت خداست.

وجود انسان، نسخه‌ی جامع است و نظام کبیر در او منطوی است و از بهشت و هشت در بهشت، در وجود انسان نمونه‌ای هست، خدای حکیم در وجود انسان هشت در قرار داده است؛ یعنی هشت قوه آفریده است. یکی قوه عقلانیّه است که حسابش از سایر قوا جداست و او حاکم بر همه است. هفت قوه دیگر در انسان عبارت است از: قوه باصره، قوه سامعه، قوه ذائقه، قوه شامه، قوه لامسه، قوه غضبیّه و قوه شهویّه. خدا این قوا را بر مبنای حکمت و مصلحت در وجود انسان قرار داده است.

اگر قوای هفت‌گانه، همه تحت حکومت عقل و شرع مقدّس انجام وظیفه نمایند، هشت در بهشت را به روی انسان باز می‌کنند، و اگر العیاذ بالله از تحت حکومت عقل خارج شوند و تابع نفس امارهٔ بالسوء گردند، هفت در جهنّم را به روی او باز می‌نمایند. برای مثال عقل به قوه غضبیّه می‌گوید: مسیر تو و سرّ و حکمت خلقت این است که نگذاری کسی به ناموس تو تجاوز کند، حال آن‌که ناموس زن انسان باشد، یا مملکت، یا دین و یا چیز دیگر. این جا از مواردی است که باید قوه غضبیّه به کار افتد و انجام وظیفه نماید و در این صورت است که دری از بهشت را به روی خود باز نموده است.

حال اگر کسی همین قوه را تابع نفس خود قرار دهد و از آن سوء استفاده کند، مانند این‌که بی‌گناه را بکشد و یا در حال غضب به سوی بی‌گناهی شمشیر بکشد، بلاشک با این قوه‌ی غضبیّه دری از جهنّم را به روی خود باز کرده است؛ و بر همین مقیاس است حساب سایر قوا.

عقل انسان، بهشتی در باطن است و درهای بهشت در وجود او همان قوای اوست. اگر این قوا در راه خیر و صلاح و فلاح مصرف شود، در آخرت هشت در بهشت به روی انسان باز است. نفس هم جهنّمی در باطن است و درهای آن، همان قوای هفت‌گانه است. اگر این قوا در راه شرّ و فساد صرف شود، در آخرت هفت در جهنّم به روی انسان باز می‌شود.

هفت دوزخ چیست اخلاق بدت	هشت جنّت چیست اخلاق خودت
هرچه بینی نیک و بد احوال توست	حشر تو بر صورت اعمال توست
هر زمان گردد مصوّر در صوّر	جمله‌ی اخلاق و اوصاف ای پسر
گاه دوزخ گاه جنّات است و حور	گاه نارت می‌نماید گاه نور

لاله و گل‌ها و ریحان و چمن	جمله طاعات است و اخلاقِ حَسَن
حور و غلمانِ جملگی اوصافِ توست	مهر و مه روح است و قلبِ پاکِ توست
قصر و مروارید و دُرهایِ ثمین	شد دل پر نور تو ای سرو دین
جویِ خمر و جویِ آب و جویِ شیر	نیست جز اوصافِ پاکِ دلپذیر
آن زبانه چیسست نفسِ پُر سِستیز	زینهار ای جان من از وی گریز
گر ز آتش صورتِ فعلت بد است	روح را از وی عذابِ سرمد است
مالکِ دوزخِ قوایِ نفسی است	مانع لذّاتِ روحِ قدسی است
طاعت و اوراد با روی و ریا	گشت زَقُوم و حمیم اندر جزا
صورتِ عدل است میزان و صراط	بر صراطِ حق گذر با احتیاط
شد عبادت‌ها و طاعات ای پسر	آن طعام و شربتِ همچون شکر
چون شود اخلاق و اوصافِ نکو	هشت جنّت خود تویی ای نیک‌خو
گر گرفتار صفاتِ بد شدی	هم تو دوزخ هم عذابِ سرمدی
حشر هرکس ای پدر هم‌رنگ اوست	آینه صافی یقین هم‌رنگ روست
گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای	ور حریر و قَزَدِری خود رشته‌ای

مؤلف گوید بهشت چون مظهر رحمت است، با کسانی سنخیت دارد که دارای حسن خلق هستند.

### دو مظهر تامّ رحمت رحیمیّ الهیّه

این دو مظهر تام و کامل، یکی حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است و دیگری وجود جنّت است.

حضرت ختمی مرتبت، محمد (صلی الله علیه و آله) مظهر معنوی و روحانی «رحیم» مطلق است و بهشت مظهر جسمانی و صوری آن است، و این هر دو مظهر کاملاً از رحمت رحیمیّه بهره‌مند شده‌اند. به همین جهت هر دو با هم مضاهات دارند و تحقیق و توجیه در سرّ این مضاهات و مشابهت به جهات بسیاری است.

از جمله این که همان‌طور که نسبت بهشت به رحمت مطلقه است، نسبت حضرت ختمی مرتبت، محمد (صلی الله علیه و آله) نیز به رحمت مطلقه است و در واقع هر دو در مقام مظهریت صفت رحمت رحیمیّ الهیّه در مهد علم و حضرت اسمائیه در تحت تربیت رحیم مطلق تربیت شده‌اند، و عین ثابت و ماهیت و به عبارت دیگر قواره‌ی خود را از آن جا اخذ نموده‌اند، و

در این معنا باهم متحد و مشترک هستند و ریشه‌ی هر دو یعنی بهشت و حقیقت محمدیّه یکی بوده است؛ چه هر دو چکیده و تولید شده از رحمت و رحیمیّت مطلقه‌ی حق می‌باشند. پس باید در تمام شئون مضاهات داشته باشند و همین‌طور هم هست. همان‌طور که در بهشت هیچ‌گونه ناملایم و مکروه طبع که انسان را آزرده کند نیست، وجود پیغمبر رحمت نیز چنین بود. وجود آن بزرگوار، برای تمام خلایق رحمت بود و هیچ‌کس از پیغمبر رحمت، حضرت ختمی مرتبت، محمد (صلی الله علیه و آله) آزاری ندید. هرچه بود، رحمت و لطف بود. حتی کفّار هم از آن حضرت آزاری ندیدند و اگر عدّه‌ای از آن‌ها در جنگ کشته شدند، اولاً خودشان علت بودند، ثانیاً قتل برای آن کافر عین رحمت بود؛ چه اگر هرچه زنده می‌ماند، بر کفر و فسق و عتوّ او افزوده می‌شد و قهراً عذاب اخروی او شدیدتر بود. نیز هم‌چنان که بهشت دارالسرور است و با رفتن به بهشت انسان مسرور و خوشحال می‌شود، هرکس به محضر حضرت ختمی مرتبت مشرف شد، مسرور و خوشحال گشت و روحش منبسط و شکفته گردید.

این مناسبت ذاتیه و انتهای نسبت در حضرت علمیه‌ی اسمائیه به حضرت رحمت مطلقه که بین رسول الله، خاتم انبیا، محمد مصطفی - علیه افضل التّحیّة و الثّناء - و بهشت است، منشأ آثاری است.

اثر اوّل آن که مطابق حدیث معتبر، بهشت متبسم شد و به خنده افتاد و تا قیامت هم می‌خندد؛ یعنی دائماً بر طراوت و خضارت و نصارت او افزوده می‌شود.

پیغمبر خاتم هم همیشه متبسم بود. ممکن است کسی پرسد آن حضرت که اعقل عقلاً و عقل کلّ است چرا می‌خندید. سرّش این است که همیشه اسرار الهی و رموز ملکوتی و غیبی برای او منکشف می‌شد و در هر مکاشفه تبسم و خنده بر حضرتش عارض می‌گردید. پس این تبسمات دائمی و بی‌نهایت، بر اثر کشف اسرار بی‌نهایت بود که پی در پی به آن حضرت می‌رسید و از حقایق غیبیه‌ی الهیه و اسرار ملکوتیه و لاهوتیه از صقع ربوبی درهائی به رویش باز می‌شد. آن حضرت همیشه مورد تجلّی الهی بود و پیوسته جذبه لاهوتی او را می‌کشید و عمده اشتغال آن بزرگوار کشف اسرار غیبی بود. در عین حال توجه به امور این عالم هم داشت و آنی از هدایت و ارشاد خلق به سوی صراط مستقیم و خدمت به خلق کوتاهی نکرد. صلوات و رحمت بی‌نهایت بر آن حضرت باد. بهشت هم باید دائماً متبسم باشد و بخندد؛ زیرا بهشت با پیغمبر رحمت از هر جهت سنخیت دارد، و بین این دو در تمام شئون تشابه برقرار است. بهشت به تبعیّت از حضرت ختمی مرتبت الی‌الابد دارای تبسم است و پیوسته بر جلوه‌اش افزوده می‌شود و طراوتش بیشتر می‌گردد و مانند گلی که آب به او برسد بانشاط‌تر می‌شود.

بهشت تنها و فرید بود، قرین و رفیقی نداشت، هم‌سنخ و هم‌جنسی نداشت؛ و بدیهی است که هر موجودی از تنهایی رنج می‌برد. آن خدای یکتاست که در فردانیت خود، در کمال استقلال و بری از رنج و ملال است و هو الفرد المطلق؛ اما از صقع عالم و جویی که گذشتیم، ممکن الوجود همیشه از تنهایی ناراحت است و رنج می‌برد.

تجلی حضرت ختمی مرتبت و ولادت با سعادت آن حضرت باعث شد بهشت از تنهایی درآید و برایش قرین و رفیق پیدا شود. پس چگونه متبسم و خندان و خرم و مسرور نباشد؟ به علاوه هر موجودی طالب کمال است و اگر وسیله کمال و استکمال او فراهم شود، مسرور می‌گردد.

بهشت که مسکن و مأوی اهل ایمان و توحید و ولایت است قبل از ولادت حضرت ختمی مرتبت، پیغمبر رحمت، محمد صلی الله علیه و آله و سلم امید نداشت که به کمال لایق خود برسد و به مقام مطلوب خود نایل گردد، ولی وقتی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قدم در این عالم نهاد، بهشت فهمید که در سایه تربیت پیغمبر رحمت، اهل جنت زیاد و همه متصرف بهشت می‌شوند.

گرچه از امم پیغمبرهای دیگر هم به بهشت می‌روند ولی آنها از حیث کثرت طرف نسبت با امت حضرت ختمی مرتبت نمی‌باشند.

دین نبی تا قیامت کبری باقی است؛ پس، از افراد امت آن حضرت، بر کمال بهشت افزوده می‌شود و بهشت اشباع می‌شود و به کمال خود می‌رسد. این بود که جنت خندید و متبسم شد.

دیگر تشابه بهشت با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله این است که بهشت معطر است و خاتم انبیاء هم همیشه معطر بود؛ البته نه به این معنا که از خارج خود را معطر کند بلکه پیغمبر خاتم ذاتاً بوی خوشی داشت و از هر کجا عبور می‌کرد مردم می‌فهمیدند که پیغمبر خاتم از آنجا عبور نموده است.

این بوی و عطر بهشتی در همین عالم در رسول خاتم تجلی و ظهور کرده بود و مردم رایحه بهشت را از آن حضرت استشمام می‌نمودند.

تشابه دیگر بین جنت و پیغمبر ختمی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن است که همان‌طور که بهشت در مقابل آن لذات و تنعمات انتظار و توقع مدح و ثنا از کسی ندارد، پیغمبر خاتم هم در قبال آن‌همه خدمت انتظار اجر و مزدی از مردم نداشت و این‌که فرمود من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر مودت و محبت به اهل بیت من، به لحاظ آن است که نفع این مودت و محبت عائد خود امت می‌شود. اجر حضرت ختمی مرتبت با خداست و او از خدا جز خدا نمی‌خواهد.

ما ز دوست غیر از دوست مطلبی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

وجه دیگر تشابه آن است که دین اسلام کلی و محیط به همه‌ی عوالم است و سعی رحمت و سععی آن حضرت که آورنده دین اسلام است تمام جهانیان را فراگرفته است. بهشت هم که مظهر رحمت و سععی الهی است؛ در نهایت وسعت

است و محیط به همه‌ی مراتب سعادت و متضمّن همه‌ی لذّات و خوشی‌ها می‌باشد.

بهشت مجسمه رحمت تامّه‌ی رحیمیّ الهیّه است. در جهان خلقت مملکتی بزرگتر، کشوری وسیع‌تر، و عمارتی عالی‌تر و بهتر از بهشت وجود ندارد، بلکه تصوّر هم ندارد؛ همان‌طور که در نظام امکان، موجودی شریف‌تر و مخلوقی کامل‌تر از حضرت ختمی مرتبت، محمد صلی الله علیه و آله وجود ندارد «الخاتم من ختم المراتب بأسرها و بلغ نهاییه الکمال» خاتم کسی است که تمام مراتب کمال به او ختم شده و به انتها درجه کمال رسیده‌است، به‌طوری‌که فوق مرتبه‌ی او متصور نیست مگر مرتبه‌ی احدیّت محضه مطلقه که مختصّ ذات احدی صمدی الوهی است.

ای کائنات را به وجود تو افتخار ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار

پس معلوم شد که پیغمبر ختمی مرتبت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و جنّت، هر دو مظهر کامل رحمت مطلقه‌اند. بنا به قاعده سنخیت، هیچ‌کس غیر از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نبض و طبیعت جنّت را نمی‌داند؛ بنابراین حق این است که اختیار مطلق جنّت به‌دست آن حضرت باشد و به همین جهت است که ذات احدیّت - جلّت عظمته - اختیار بهشت را با همه نعم نامتناهی‌ی آن یکسره به حضرت خاتم انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا نموده‌است و سرپرستی بهشت و اختیار بهشت را مطلقاً به آن حضرت داده‌است. آن حضرت به علم احاطی خود که مظهر «علیم مطلق» است می‌داند چه کسانی لیاقت بهشت را دارند، و چه کسانی باید در آن منزل کنند، و کجای بهشت به چه نوع مردم بایست داده شود؛ و تعیین مقامات بهشتی برحسب لیاقت و مراتب اشخاص با آن حضرت است.

اما این‌که حضرت مولی الموالی، علی علیه‌السلام صاحب مقام ولایت کلیّه مطلقه «قسیم الجنّة و النار»<sup>۲۴۴</sup> است، به لحاظ این است که او وصی، وزیر و خلیفه‌ی پیغمبر خاتم است و حضرت ختمی مرتبت، خود اختیار بهشت را به آن حضرت تفویض و مرحمت فرموده‌است. به‌علاوه پیغمبر خاتم و ولی الله اعظم، علی - صلوات الله علیه - باهم اتحاد معنوی دارند به حکم «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»<sup>۲۴۵</sup> در آیه مباحله، و روح واحدند در دو پیکر، [أما:] «دو نتماید مگر به دیده‌ی احوّل»؛ پس این اختیار مطلق را نسبت به جنّت هم حضرت ختمی مرتبت، محمد و هم حضرت علی مرتضی - علیهما الصلوة و السلام - دارند؛ و این‌طور، اراده‌ی سنیّه‌ی الهیّه و مشیّت ربانیّه تعلق گرفته است.

خداوند سایه مقام ولایت را بر سر ما مستدام بدارد!

۲۴۴. رک: بصائر الدرجات، ص ۴۱۵.

۲۴۵. آل عمران، آیه ۶۱.

## ایمان به شفاعت

یکی از مسائل مهم اعتقادی مسئله شفاعت است که از ضروریات دین مبین اسلام است و اهل ایمان باید مؤمن و معتقد به شفاعت باشد.

از حضرت امام به حق ناطق، مولانا جعفر بن محمد الصادق - علیه الصلوة و السلام - منقول است که فرموده: از ما نیست کسی که انکار شفاعت نماید.

مسئله شفاعت، از غوامض علوم ماورالطبیعه است که باید پیرامون آن عمیقانه تحقیق شود و بیان آن مبتنی بر دانستن چند مطلب است: اول دانستن معنای شفاعت؛ دوم آن که شفاعت با چه قوه و قدرتی اعمال می شود؛ سوم آن که شرط شفاعت و میزان آن چیست؛ چهارم آن که چرا شفاعت کبری مختص خاتم انبیاست و آن حضرت شفیع الشفاعت است.

## معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت

«شفاعت» در لغت مأخوذ از «شفع» است و «شفیع» بر چیزی اطلاق می شود که زوج و قرین چیز دیگر باشد، و در لسان شرع و قرآن عبارت است از وساطت در درگاه الهی برای بخشیدن عصیان و عفو و چشم پوشی از انتقام و عذاب گناهکار.

## نقش ولایت در شفاعت

باید دانست که شفاعت به اعمال قوه و قدرت ولایتی انجام می پذیرد؛ منتهی بر حسب مراتب و درجات آن، که هرچه مرتبه ولایت قوی تر و عالی تر و دایره آن وسیع تر باشد، امر شفاعت به همان نسبت بالاتر و شمولش بیشتر است؛ تا برسد به مرتبه ای که فوق آن متصور نیست مگر برای ذات یکتای الوهی که ولی مطلق و شفیع علی الاطلاق است بالذات و بالاصالت. حق تعالی همان طور که ذاتاً و اصالتاً واجد مقام ولایت کلیه مطلقه است، ذاتاً و بالاستقلال صاحب مقام شفاعت کلیه مطلقه نیز هست. اما شفاعت غیر خدای متعال به اذن الهی است چنان که در قرآن به آن تصریح شده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»<sup>۲۴۶</sup>.

سر مطلب این است که شفاعت امری تکوینی است و تصرف ولی باید باذن الله و با امضای الهی باشد زیرا فاعل مستقل و علت مستقله و مؤثر تام، غیر از حق تعالی کسی نیست؛ «لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ». پس شفیع واقعی و علی الاطلاق، ذات اقدس خدای یکتاست و تمام مراتب و اقسام شفاعت باذن الله و با دستور خداست.

۲۴۶. بقره، آیه ۲۵۵: چه کسی است که نزد او شفاعت کند بدون اذن او؟



## پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شفیع شافعان

سرّ این که خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی - علیه افضل التّحیة و الثّناء - واجد مقام شفاعت کبری و شفیع الشفعا است این است که شفاعت برمی گردد به اعمالِ قوّه و قدرت ولایتی؛ و شکّی نیست که آن حضرت صاحب مقام ولایت کلّیه مطلقه است و هیچ کس از انبیا و اولیا در این مرتبه از ولایت نیستند؛ بلکه ولایت آنان در حیطه‌ی ولایت کلّیه مطلقه محمدیه قرار گرفته است؛ پس شفاعت و خلافت آنان، ظهور ولایت کلّیه مطلقه‌ی نبیّ خاتم است در اوصیای آن حضرت، اوصیایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود، آنان را به اسم و رسم معرفی نمود.

### شرط و میزان شفاعت

شرط شفاعت و میزان آن، محاذات و تقابل روحی و معنوی بین شفیع و مشفوع<sup>۱</sup> له است؛ زیرا تأثیر یعنی اثر رسانیدن، و تأثر یعنی اثر گرفتن، و به لسان دیگر فعل و قبول بدون وضع و محاذات محال است، بلکه محلّ اثر باید نسبت خاصی با مبدأ اثر داشته باشد تا بتواند قبول اثر از مبدأ نماید؛ خواه محاذات جسمانی چنان که در فواعل مادّیه و قوایل جسمانیّه مشهود است، و خواه محاذات روحانی و معنوی. در محاذات معنوی، متحد بودن روح شخص با روح دیگری، در ایمان و اعتقاد به امور ماوراء الطبیعه لازم است، و تا روحی با روح دیگر در عقاید ایمانیّه یکی نباشد محاذی بودن آن دو روح با یکدیگر معقول نیست. این تقابل و تحاذی معنوی بین تمام انبیا و اولیا ثابت است و هم‌چنین بین افراد امت هر پیغمبر با آن پیغمبر متحقّق است و میزان شفاعت شفاعت همین محاذات و مواجه بودن روح مشفوع<sup>۲</sup> له با شفیع می‌باشد.

هم‌چنان که تابش شمس بر آن جسمی است که محاذی و مقابل آن باشد، اشراق نور نبی و ولی نیز بدون تقابل و تحاذی معنوی یعنی وحدت در ایمان و عقیده ممکن نیست؛ به همین خاطر شفاعت شامل کفار نیست؛ زیرا تقابل روحی و محاذات با روح نبی و ولی ندارند؛ ولی مؤمن عاصی هرچند به حسب جوارح عاصی است و محاذات ندارد، لکن به حسب روحيّات و عقاید خود، هم عقیده با شفاعت می‌باشد.

پس روشن شد که شفاعت به اعمال قوّه ولایتی است و عبارت از اشراق ولایت است به روح عاصی، و گنجه‌کار بر اثر این اشراق مستحقّ رحمت الهیه می‌گردد.

حال به بیان حقیقت این اشراق می‌پردازیم. دانستی که یکی از صفات ولی، قدرت بر تکوین و تصرف است باذن الله تعالی. پس بدان که شفاعت عبارت است از این که روح شفیع با قدرت ولایت، در وجود عاصی تصرف می‌کند و تکویناً سیاهی گناه را که روح او را ظلمانی نموده زایل می‌کند و به جای آن نورانیّت که از برکت اصل ایمان است ایجاد می‌نماید.

از آن جا که کلمه‌ی «سیاهی» در همه جا جاری نیست، به جای آن کلمه‌ی «نقص» را می‌گذاریم که در همه‌ی انبیا هم جاری

باشد؛ زیرا که همه‌ی آنان در حیطه‌ی شفاعتِ مقامِ خاتمِ صلّی الله علیه و آله قرار می‌گیرند و نقصی که از ترک اولی و غفلت از حق - هرچند به قدر یک لحظه باشد - به اشراق نور شفاعت محو می‌شود و به کمال مبدل می‌گردد.

پس حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - در روز قیامت همگی مظهر اسم مبارک «مکون» هستند؛ چه همگی صاحب ولایت کلیه مطلقه‌اند و اقرب افراد بشر بلکه اقرب کلّ ماسوا به حضرت احدیت می‌باشند؛ و قرب به حق تعالی قرب تخلّقی و تحقّقی است؛ زیرا در مقام الهی از فنای در توحید ذاتاً و صفاتاً و افعالاً، به مقام بقاء بالله رسیده‌اند و چون باقی بالله شده‌اند، مظهریت اسماء و صفات الهی را واجدند و قادر بر تکوین و تبدیل و تصرّف در کائنات می‌باشند. آنان می‌توانند به اذن الهی که اذن تکوینی است، در مکوناتِ عنصریه‌ی دنیویّه و مکوناتِ اُخرویّه و در یک کلام در تمام عوالم امکانیه‌ی امریه و خلقیه که عالم ناسوت و ملکوت و جبروت است هرگونه تصرّفی بنمایند. این است معنای ولایت تکوینی که ما برای حضرت ختمی مرتبت محمد صلّی الله علیه و آله و اوصیای قدّسین آن حضرت قائل هستیم.

بالجمله با این تحقیقِ نیرِ عرشی ثابت شد که خاتم انبیا صلّی الله علیه و آله دارای مقام شفاعت کبری است و شفیع الشفعاست و باید دانست که به‌طور کلی شفاعت آن حضرت سه قسم است:

شفاعت اول آن حضرت، وساطت اوست تکویناً برای نظام ایجاد، او واسطه فیض الهی است برای خلقت ممکنات، به حکم: «لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»<sup>۲۴۷</sup>.

شفاعت دوم آن حضرت، وساطت اوست تشریحاً برای سعادت بشر و هدایت و رهنمایی او به صراط مستقیم در تمام شئون اعتقادی، اخلاقی و افعالی. به حکم: «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲۴۸</sup>.

شفاعت سوم آن حضرت، وساطت اوست در آخرت و نشئه‌ی قیامت برای عاصیان امت، به حکم: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»<sup>۲۴۹</sup>.

#### لمؤلفه:

این جهان در دین و آن جا در جنان	او شفیع است این جهان و آن جهان
آن جهان گوید که تو شهشهان نما	این جهان گوید که تو رهشان نما
اهد قومى انهم لا يعلمون	پیشه‌اش اندر بروز و در کُمون
دعوت او در دو عالم مستجاب	فتح گشته از دم او هر دو باب

۲۴۷. تأویل الآيات الظاهره، ص ۴۳۰: اگر به خاطر تو نبود، افلاک را نمی‌آفریدم.

۲۴۸. شوری، آیه ۵۲: قطعاً تو به راه راست هدایت می‌کنی.

۲۴۹. ضحی، آیه ۵: و به زودی پوردگارت چنان به تو عطا خواهدکرد که راضی شوی.

جان ربّانی ثناگو تا ابد بر محمد مظهر ذات صمد

از خداوند متعال توفیق پیروی از آن حضرت و شریعتش را مسئلت داریم و امید داریم که ذات احدیت، به لطف و عنایت خود، ما را مشمول شفاعت حضرت ختمی مرتبت در دنیا و آخرت قرار دهد، و سایه مقام ولایت کلّیهی مطلقه‌ی محمدیه و عترت قدّیسین او را بر سر ما مستدام بدارد، و حشر ما را با محمد و آتش - صلوات الله علیهم - در آخرت قرار بدهد و سعادت نظام ملکی و ملکوتی ما را در پناه مقرّبان درگاهش قرار دهد.

«اللهم إني لو وجدتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شُفَعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعِمَّ الْوَكِيلُ»<sup>۲۵۰</sup>.

در این مقام مناسب است با اشعار درربار حکیم سعدی شیرازی - رحمت الله علیه - این مقاله را ختم نماییم:

خلاف پیمبر کسی ره گزید	که هرگز به منزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا	توان رفت جز در پی مصطفی
کریم السجایا جمیل الشیم	نبی البرایا شفیع الأمم
شفیع الوری خواجه‌ی بعث و نشر	امام الهدی صدر دیوان حشر
امام رُسل پیشوای سبیل	امین خدا مهبط جبرئیل
کلیمی که چرخ فلک طور اوست	همه نورها پرتو نور اوست
نماند به عصیان کسی در گرو	که دارد چنین سیّدی پیشرو
چه نعتِ پسندیده گویم تو را	علیک الصلاة ای نبی الوری
خدایت ثنا گفتم و تبجیل <sup>۲۵۱</sup> کرد	زمین بوس قدر تو جبریل کرد
بلند آسمان پیش قدرت خجل	تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
تو اصل وجود آمدی از نخست	دگر هرچه موجود شد فرع توست
ندانم کدامین سخن گویمت	که بالاتری ز آنچه من گویمت

۲۵۰. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲۵۱. احترام و بزرگداشت.

تورا عزّ لولاک تمکین بس است      ثنای تو طه و یاسین بس است

«طه» و «یاسین» هر دو نام مبارک حضرت سید المرسلین است. خداوند بدین لحاظ «سین» را برای آن بزرگوار نام نهاده و او را به «یاسین» مخاطب قرار داده که منحصرأ حرف سین در میان حروف دارای حالت اعتدالیّه است زیرا زیر و بینه آن یکی است و هیچ حرف دیگری این حال اعتدال را ندارد.

اختصاص آن منحصرأ به انسان کامل جمعی ختمی محمدی کاشف از اعتدال تامّ ظاهری و باطنی و اعتدال روحی و جسمی و اعتدال تکوینی و تشریحی اوست.

هیچ یک از انبیا و رسل واجد این اعتدال تام نمی باشند، بلکه این امتیاز مخصوص آن حضرت است که افضل المرسلین و خاتم النبیین و اشرف الاولین و الاخرین است، لذا مخاطب به خطاب مستطاب «یاسین» است.

#### لمؤلفه:

از عطا و فضل ربّ العالمین	گشته یاسین نام ختم المرسلین
افضل از کُلّ اعدل از کُلّ عقل کُلّ	اشرف از کل باشد و ختم رُسل
ز اعتدال کامل آن عالی جناب	شد مخاطب او به یاسین در خطاب
آل یاسین را خدا گفته سلام	نصّ قرآن خود گواه این کلام
دولت آل محمد (ص) مستدام	جان فدای آل آن خیر الانام
جان ربّانی ثناگو تا ابد	بر محمد مظهر ذات صمد
این کتاب ایمان ربّانیت نام	نام ختم المرسلین «سین» والسّلام

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤَقِنِينَ، وَوَقَّعْنَا لِعَمَلِ الصَّالِحِينَ، وَأَحْشُرْنَا مَعَ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَصَفِيكَ وَخَيْرَتِكَ  
مِنْ خَلْقِكَ وَأَشْرَفِ بَرِيَّتِكَ وَخَاتَمِ سَفَرَاتِكَ، رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ أَفْضَلِ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، صَاحِبِ مَقَامِ الْمَحْمُودِ، وَ آلِهِ  
الطَّيِّبِينَ الْمَعْصُومِينَ، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ!

## کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

مفاتیح الجنان.

۱. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۲. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۹.
۳. احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، انتشارات سیدالشهداء علیه السلام، قم ۱۴۰۵ ه.ق.
۴. امام جعفر صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، مؤسسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه.ق.
۵. امام حسن عسکری علیه السلام، تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، مدرسه امام مهدی «عج»، ۱۴۰۹ ه.ش.
۶. تاج الدین شعیری. جامع الاخبار. انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ه.ش.
۷. حسن زاده آملی، حسن. دو رساله مثل و مثال، طوبی، تهران، ۱۳۸۲.
۸. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین. تأویل الآیات الظاهره، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۴۰۹ ه.ق.
۹. خزار قمی، علی، کفایت الاثر، انتشارات بیدار، قم ۱۴۰۱ ه.ق.
۱۰. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، مؤسسسه امام مهدی «عج» قم ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۱. ---، الدعوات، مدرسه امام مهدی «عج»، قم ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۲. سبزواری، ملاحادی، شرح الاسماء، به تحقیق دکتر نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تیر ۱۳۷۵ ش.
۱۳. سید بن طاووس، فلاح السائل، انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
۱۴. ---، محاسبه النفس، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم.
۱۵. سید رضی، خصائص الائمه علیه السلام، مجمع البحوث الاسلامیه متعلق به آستان قدس رضوی علیه السلام، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۶. شیخ حرّ عاملی، محمد، وسائل الشیعه، مؤسسسه آل البيت، قم ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۷. شیخ صدوق، محمد، امالی، انتشارات کتابخانه اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ه.ق.
۱۸. ---، کمال الدین، دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۹۵ ه.ق.
۱۹. ---، مصباح المجتهد، مؤسسسه فقه الشیعه، بیروت ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۰. ---، معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۱ ه.ش.

۲۱. شیخ طوسی، محمد، امالی، انتشارات دارالثقافه، قم ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۲. شیخ مفید، محمد، الحکایات، کنگره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۳. ---، امالی، کنگره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۴. صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۵. طبرسی، احمد، الاحتجاج، نشر مرتضی، مشهد مقدس ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۴ ه.ق.
۲۷. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، منشورات مکتب الصدر، تهران، ۱۳۷۳.
۲۸. ---، علم الیقین، به تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم ۱۳۷۷ ه.ش.
۲۹. قمی، شیخ عباس، سفینت البحار، انتشارات کتابخانه سنائی، بی تا.
۳۰. قمی، قاضی سعید (محمد)، شرح توحید صدوق، به تصحیح و تعلیق دکتر نجفعلی حبیبی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ه.ق.
۳۱. کلینی، محمد، کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵ ه.ق.
۳۲. محمد ری شهری، محمد، میزان الحکمه، مطبعه مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۴.
۳۳. همدانی، ملا عبدالصمد، بحر المعارف، با ترجمه و تحقیق حسین استاد ولی، انتشارات حکمت، تهران، پاییز ۱۳۷۰.